



متن مصاحبه اختصاصی غفار عریف

بارفیق دکتور اناهیتا راتیزاد

مورخ 15 / 12 / 2011



علی رغم این که جامعه شناسی علمی توده های مردم را سازندگان واقعی تاریخ و نیروی محرکه و قاطع در روند تکامل جامعه بشری، ترقی اجتماعی و نوسازی انقلابی می داند؛ در عین زمان نقش شخصیتها و رهبران سیاسی را در نحوه شکل گیری این روند و میزان سرعت (تندی یا کندی) حرکت آن، از نظر دور نداشته، پیرامون ارزشمندی جایگاه آنان در مسیر تاریخ تکامل اجتماعی، نمونه های روشن چنین منطق راه بردی بوضوح وجود دارد:

«سیر جبری و ضرور تاریخ میتواند تندتر یا کندتر انجام گیرد، از این یا آن راه، باین یا آن صورت عملی شود. اگر جریان گذار و روند معین تاریخ و عمل قوانین عینی اجتماع جبری و حتمی است، آهنگ گذار و اشکال آنها و نحوه عمل قوانین، شکل و نوع حوادث به هیچ وجه مُقدر نیست و میتواند بینهایت متنوع باشد. در این موارد است که حضور و شرکت شخصیت نقش بازی می کند. برای یک روند تاریخی معین میتواند طُرُق گوناگون تحقق وجود داشته باشد. این وابسته بشرایط مشخص و نیروهای اجتماعی و مبارزه طبقات و غیره است.

نقش رهبران و شخصیتها درست در همینجا نمایان میگردد، زیرا که آنها با استعداد سازماندهی و توانایی فرماندهی و قدرت رهبری خود میتوانند در چگونگی تشکل توده ها، در ثمربخشی مبارزه توده های مردم و سیمای مشخص محصول مبارزه طبقاتی مؤثر واقع شوند و در این رابطه میتوانند سیر حوادث را کُند تر یا تَند تر کنند، نهضت را زودتر بشاهراه برسانند یا به کوره راه بغلطانند، نیل به هدف را آسانتر کنند یا مشکلتر سازند « (1)

هم میهنان عزیز!

سرزمین باستانی مان نیز در تاریخ پراز فراز و نشیب خود ، مانند سایر کشورهای جهان ، در دامان خود رهبران و شخصیت‌های پردرخشش ملی - سیاسی و اجتماعی را زاده و پروریده، که هرکدام آنان به نحوی از انحاء نقش معینی را در روند شکل‌گیری تغییرات و تحولات اجتماعی ، ایفاء نموده اند و عملکرد هریک از این شخصیت ها را تاریخ در بوتهٔ آزمایش قرار داده و بر آنها قضاوت صورت گرفته است.

اگر از گذشته های دور بمنظور جلوگیری از درازای سخن صرف نظر گردد؛ هیچ گاه نمی توان از نقش رهبران و شخصیت‌های مبارز نهضت مشروطیت اول و دوم، در امر براندازی فرمانروایی استعمار کهن در افغانستان که نه تنها منجر به کسب استقلال سیاسی آن قبل از هرکشوردیگر آسیایی گردید؛ بل تصویر شکست پذیری سیستم استعمار را برای سایر ملل جهان به نمایش گذاشت؛ همینگونه از ارزشمندی رزم و پیکار حق طلبانهٔ مبارزین و شخصیت‌های جنبش مشروطیت سوم و نهضت دموکراتیک عدالتخواه جامعهٔ افغانستان در سازماندهی ، تشکل و رهبری توده های مردم برضد فرمانروایی آل یحی و تغییر سلطنت مطلقه به شاهی نیمه مشروطه و سرانجام گذار آن به نظام جمهوریت و پایان بخشیدن به حاکمیت فردی و سلطهٔ یک خانواده که افغانستان را ملکیت شخصی و قدرت و فرمانروایی در این سرزمین را تا ابد میراث پدری خود می دانستند، انکار ورزید.

از جمع شخصیت‌های مطرح در پنج دههٔ اخیر میهن مان ، یکی هم رفیق دکتور اناهیتا راتبازاد وکیل و نمایندهٔ منتخب مردم ناحیهٔ سوم و چهارم شهر کابل در دورهٔ دوازدهم شورای ملی؛ عضو پیشین دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان ؛ بنیادگذار و رهبر سازمان دموکراتیک زنان افغانستان ؛ عضو شورای انقلابی و وزیر تعلیم و تربیهٔ دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان و رئیس سازمان صلح و همبستگی ودوستی مردم افغانستان در دههٔ هشتاد ترسایی، می باشد که بیشترین و شیرین ترین روزهای حیات پربارش را، در دفاع از آزادی و برابری، سعادت و بهروزی مردم افغانستان ، آبادی و شگوفایی سرزمین مألوفش، سپری کرده و در این راستا هرگز سر تعظیم و تسلیم را در برابر فرمانروایان جبار و چپاولگر بین المللی و حکمرانان دست نشاندهٔ داخلی در طول پنج دههٔ اخیر سدهٔ بیستم ، فرود نیاورده است.

هیأت رهبری کمیته فعالین حزب دموکراتیک خلق افغانستان تصمیم گرفت تا به گرامی داشت از هشتادمین سالگرد این شخصیت نستوه و مبارز پرشور خستگی ناپذیر میهن و به پیشواز چهل و هفتمین سالگرد تأسیس ح.د.خ.ا. و بمنظور کسب معلومات بیشتر راجع به ابعاد مختلف زندگی پردرخشش وی؛ دسترسی به راز و رمز رخدادهای حزب و جامعه مان که تا کنون گفته نشده است؛ مصاحبه با ایشان صورت گیرد. بدین جهت به نگارنده این سطور وظیفه سپرده شد تا با این فرزند راستین حزب و تهداب گذار نهضت دموکراتیک و برابری خواه زنان افغانستان این ماموریت انجام و خوانندگان محترم را در جریان قرار دهد.

محتویات مصاحبه انجام شده در بخش های جداگانه تقدیم حضور خوانندگان گران ارج خواهد شد، که اینک بخش اول آن به نشر سپرده می شود.

خوانندگان عزیز !

جای بس مسرت است که رفیق گران ارج دوکتور راتیزاد پیشنهاد ما را قبول فرمودند و زمینه آن را مساعد ساختند تا دقایقی چند پای صحبت این شخصیت سیاسی و اجتماعی خیلی ها مطرح و نقش آفرین در تاریخ معاصر افغانستان، بنشینیم و در رابطه به مهمترین و حیاتی ترین حوادث و رویدادهای سیاسی و تحولات اجتماعی درکشور طی بیش از پنج دهه اخیر، بویژه راجع به پایه گذاری و کار و فعالیت ح.د.خ.ا.، همچنان نهاد های اجتماعی با اعتبار میهن مان، یعنی سازمان دموکراتیک زنان افغانستان و سازمان صلح - همبستگی و دوستی جمهوری دموکراتیک افغانستان، از زبان ایشان حرف های دقیق را بشنویم.

خاطرنشان می گردد که در جریان این مصاحبه سعی بعمل می آید تا معلومات بیشتر راجع به پاره ای از میرم ترین مسائل زندگی درون حزبی و رخدادهای بزرگ سیاسی و اجتماعی دهه های پیشین بدست آید و بالای زوایای تاریک شماری از مسائل که منجر به ناهنجاری ها و

تلخکامی ها گردیده است، روشنی انداخته شود؛ بدین لحاظ ناگزیریم تا پرسش ها را اندکی مفصل تر و با جزئیات ، طرح نماییم.

رفیق محترم دوکتور راتبزاد!

پیش از هرچیز دیگر، هشتادمین سالروز تولدی شما را از صمیم قلب تبریک گفته ، عمر دراز و صحتمندی برای تان آرزو می نماییم.

از این که دعوت ما را به انجام این صحبت دوستانه پذیرفتید، بی نهایت سپاس گذارم.

در آغاز، بایست بعرض برسد که در رسانه ی انترنتی بنام " دانشنامه آریانا " ، پیرامون زندگی شخصی و فعالیت های سیاسی و اجتماعی شما ، حرف های نگارش یافته که در بسا موارد با حقیقت در تضاد است و تعدادی از انسانهای صاحب غرض و مرض از این یادداشت های نادرست ، در سیاه مشق های خویش استفاده سوء می نمایند. بنابراین بمنظور ارائه معلومات به خوانندگان سایت " سپیده دم " ، رد جعلیات و شایعات پخش شده و لگام زدن به تلاش های تفتین گرانه ی دشمنان ضرورت آن پیش می آید تا صحبت را نیز از همان بخش آغاز نماییم .

در نخست لازم دیده می شود تا بخاطر رد نادرستی هایی که در " دانشنامه آریانا " در ارتباط به زندگی شخصی شما ، رقم زده شده است ، پرسش ها را از همین زاویه مطرح سازیم:

پرسش : مؤلفان زندگی نامه ی شما ، در " دانشنامه آریانا " تاریخ زاد روزتان را به استناد نوشته های انفرادی متعدد (ع.ق. فضلی - اکتبر 1931 ، دکتر خاکستر - 1933) و با استفاده از منابع چاپ شده (گزارش مورخ 1978 . 5 . 2 آقای الیوت کارمند سفارت امریکا در کابل ، عنوانی وزارت خارجه امریکا - 1929 ، فرهنگ زندگی نامه افغانستان معاصر: لودویک آدمک - 1931) ، ماه اکتوبر 1931 در محله ی گلدره کابل (با حفظ ضعیف بودن تاریخ های ذکر شده) رقم زده اند.

لطف فرموده بگویید که دقیق ترین تاریخ کدام است؟

پاسخ: پیش از هر چیز از شما و از همه رفقای کمیته فعالین ح.د.خ.ا، تشکر می کنم که یادی از این جانب نمودید تا از طریق این مصاحبه بار دگر با کلیه رفقاء و دوستان و همه فرزندان میهنم هم صحبت شوم.

در ارتباط به پرسش شما باید گفت که در کلیه اسناد رسمی، تاریخ تولدم، ماه اکتوبر 1931 در محله ی گلدره ی کابل درج شده است، پس دقیق ترین تاریخ می تواند همین باشد.

پرسش: در " دانشنامه آریانا " به اتکای گزارش آقای الیوت و نوشته ی لودویک آدمک ، راجع به زمان و محل آموزش و تحصیل شما چنین معلومات داده شده است:

- ختم صنف هشتم در لیسه ی ملالی در سال 1945 ؛

- ادامه آموزش در رشته ی پرستاری در آموزشگاه نرسنگ در سال 1947 برای یک سال ؛

- آغاز آموزش عالی در رشته ی پرستاری در سال 1949 در مدرسه ی شیکاگو در امریکا

و پایان تحصیل در سال 1950 در همان موسسه ی آموزشی امریکایی (به قول الیوت : 1953 -

1951 مدرسه ی نرس ها در شیکاگو) ؛

- شروع تحصیلات عالی در دانشکده ی طب دانشگاه کابل در سال 1957 و پایان تحصیل در

همانجا در سال 1963 .

می خواهم از زبان خود شما بشنوم که آیا معلومات داده شده درست و کامل می باشد و یا

چیزهای قابل اصلاح و یا افزودن در آن ، وجود دارد؟

پاسخ: در سال 1945 از لیسه ملالی سند فراغت صنف هشتم را بدست آوردم و در همان

سال در آموزشگاه نرسنگ، فراگیری آموزش را در رشته ی پرستاری آغاز نمودم.

در سال 1950 با استفاده از یک بورس تحصیلی به آموزش عالی در رشته ی پرستاری، در مدرسه ی شیکاگو در ایالات متحده ی امریکا، پرداختم و در سال 1954 با حصول سند فراغت، به کشورم باز گشتم .

در سال 1957 شامل دانشکده ی طب دانشگاه کابل شدم و در سال 1963 بحیث پزشک (طبیب) در رشته طب معالجوی، فارغ التحصیل گردیدم.

پرسش : اسم پدر بزرگوارتان ، زنده یاد احمد راتب ، بمثابة شخصیت سرشناس سیاسی و مبارز پرشور راه آزادی و دموکراسی در افغانستان، همچنان چهره پردرخشش فرهنگی و فعال مطبوعاتی کشور در نزد همه ی آگاهان و بیدار دلان سیاسی میهن مان ، نام آشنا و همیشه جاودان است.

ولیک در " دانشنامه آریانا " ، بر بنیاد حکایت های شخصی و با استفاده از مأخذ های متفاوت ، در رابطه به دشواری های که فضای زندگی را بالای شان تنگ ساخته بود و مشکلاتی که حیات سیاسی اش را تحت تهدید قرار داده بود، مطالب ضد و نقیضی به نشر رسیده است . از جمله نکات زیرین در آن درج است:

- احمد راتب بمثابة نویسنده و عضو فعال جنبش جوانان افغان سهم گیرنده پرتحرک در تهیه متن قانون اساسی مصوب 1923، ناشر و صاحب امتیاز هفته نامه ی " نسیم سحر " پس از سقوط سلطنت امیر امان الله خان به سبب پخش شبنامه ها و نشر رساله " شغال بریتانیایی " در مخالفت با محمد نادرشاه ، بازداشت و زندانی شد ؛

- در سال 1931 از افغانستان تبعید گردید و در سال 1933 در خارج از کشور درگذشت؛

- روایت دیگر حاکی از آن است که در زندان درگذشته است؛

- بر اساس معلومات مندرج در کتاب " پیشگامان ژورنالیسم افغانستان " تألیف زرین انزورگر، مدتی عهده دار جنرال قنسولی افغانستان در مشهد بود. در زمان سلطنت حبیب الله

کلکانی زندانی شد و پس از چندی از زندان فرار کرد و راهی هند گردید. در آغاز سلطنت نادرشاه دوباره به افغانستان بازگشت نمود، اما به زندان افتید؛

- بنابر نوشته زرین انزورگر با تکیه به شنیدن مطلبی از زبان شما، مبنی بر این که " احمد راتب در سال 1315 خورشیدی در تهران درگذشته و در جوار آرامگاه شاه عبدالعظیم مدفون است " ؛

- داکتر حشمت حسینی حکایتی دارد از این قرار: احمد راتب به خارج تبعید نشده ، زیرا در آن زمان این رسم معمول نبود.

وی از زبان محمود یاور (شوهر عمه شما) حکایتی می آورد که موصوف در دوره نادرشاه روانه زندان شد. قبل از این حادثه ، محمود یاور جواهرات گران بهای خود را در یک کمر بند جابجا کرده بود و آن را به احمد راتب سپرد تا به همسرش (عمه ی شما) بسپارد. لیکن چنین نشد و ایشان به تنهایی همراه با جواهرات به ایران فرار کرد و از آن پس از مرده و زنده بودنش خبری در دست نیست.

خوش خواهیم شد ، هرگاه در این موارد بشمول تاریخ درگذشت پدر بزرگوارتان معلومات دقیق و درست را از زبان شما بشنویم ؟

پاسخ : پدرم احمد راتب برطبق اسناد و مدارک تاریخی و به استناد حرف های که نزدیکترین اقارب خانواده مان درباره اش می گفتند ؛ عضو فعال جنبش جوانان افغان بود و در کمیسیون تهیه متن قانون اساسی دوران شاه امان الله (مصوب 1923) اشتراک داشت و هفته نامه ی " نسیم سحر " را منتشر می نمود.

پس از سقوط سلطنت امان الله خان به علت عضویت (سابقه) در جنبش جوانان افغان و پخش شبنامه در ضدیت با محمد نادرشاه و توطئه های انگلیس علیه افغانستان ، همچنان نشر رساله ی " شغال بریتانیایی " به زندان انداخته شد.

در مورد این که در سال 1931 پدرم از افغانستان تبعید گردیده ، تاریخ دقیق نیست. زیرا بعد از من ، مادرم یک پسر به دنیا آورد. در هنگام تولد برادرم ، پدرم در تبعید در خارج حیات به سر می برد و از بیرون به مادرم احوال فرستاد تا نام وی را احمد جواد بگذارد. برادرم فعلاً شکر زنده و صحتمند است.

آنچه در کتاب " پیشگامان ژورنالیسم افغانستان " درباره ی پدرم گفته شده است، درجا جایی درست می باشد، از جمله :

« در زمان سلطنت حبیب الله کلکانی زندانی شد و پس از چندی از زندان فرار کرد و راهی هند گردید. در آغاز سلطنت نادرشاه دوباره به افغانستان بازگشت نمود، اما به زندان افتید.»

لیکن پدرم هیچ گاهی « عهده دار جنرال قنسولی افغانستان در مشهد » نبود؛ بلکه پدرکلانم ، عبدالباقی در آن جا ماموریت داشت.

در رابطه به این مطلب که پدرم « در سال 1315 خورشیدی در تهران درگذشته و در جوار آرامگاه شاه عبدالعظیم مدفون است » قابل تذکار می دانم:

در سال 1950 م ، وقتی که به مقصد تحصیل راهی شیکاگوی امریکا بودیم ، در اول پروگرام سفر را به تهران تنظیم کردیم و چند روزی را در آن جا سپری نمودیم.

در تهران ، درگورستان شهروندان افغانستان هر قدر پالیدم، آرامگاه (قبر) پدرم را پیدا کرده نتوانستم.

پدرم در زمان حیاتش وصیت کرده بود که پس از مرگ ، در وطن به خاک سپرده شود؛ چون این خواست شان برآورده شده نتوانست؛ بنابراین یک خریطه ی پر از خاک وطن را که باخود به تهران برده بودم، از فرط درد و غم و مأیوسی، به سر و روی خود پاشیدم.

این که پدرم در زمان سلطنت محمد نادرشاه « در زندان درگذشته است » معلوم نیست.

در ارتباط به این گفته که در زمان سلطنت محمد نادرشاه تبعید افراد به خارج « رسم معمول نبود » می توان یک مثال روشن آورد:

فامیل عنایت سراج ، برادر شاه امان الله ، به ایران تبعید شده بودند، که بعد از پایان گرفتن دوره ی صدارت سردار محمد هاشم خان ، دوباره به میهن برگشتند.

حکایت محمود یاور، شوهر عمه ی این جانب ، راجع به پدرم از ریشه نادرست است.

محمود یاور ، مربوط به خانواده ی " شاه غاسی " بود . حرف های وجود دارد ، که با همسر و فرزندان رفتار نامناسب و خیلی ها زشت داشت و دارای سلوک نیکو نبود.

پدرم در نوشته هایش این روش او را انتقاد می نمود و زشتی هایش را برملا می ساخت.

به نسبت ظلم و رفتار نامناسب در مقابل فامیل خود، یک پسر محمود یاور، درواکنش به اعمال پدر ، دست به عمل خود کشی زد. بدین لحاظ او را به زندان انداختند. به زندان رفتن محمود یاور یک قضیه ی جنایی بود نه سیاسی. از حقیقت این موضوع همه ی اقارب، خویشاوندان و دوستان نزدیک فامیل آگاهی دارند.

در حال حاضر آوردن حکایت های از این دست، آنچه در « دانشنامه آریانا » آمده است، بسیار آسان است؛ ولیک ادعای خلاف حقیقت راه بجایی نمی برد. بنابراین حرف های پیش پا افتاده تلقی می گردد و امکانی برای پذیرش ندارد.

پرسش : رفیق راتبزاد ! مؤلفان زندگینامه در " دانشنامه آریانا " مصروفیت های وظیفوی شما را ، دردوره های مختلف ، متکی به معلومات داده شده از سوی دیگران ، بصورت پیهم رده بندی کرده اند. اما باید گفت که درباره آن ماموریت های رسمی که به دوران زندگی و حیات سیاسی و ایام کار و پیکار خلافة اجتماعی شما ارتباط پیدا می کند لازم است تا بطور جداگانه و بشکل مفصل روی آن صحبت صورت گیرد که چند لحظه بعد نوبت آن خواهد رسید.

در نخست طالب معلومات راجع به مصروفیت شما بحیث آموزگار در مدرسه ی قابلگی و در بیمارستان مستورات می باشیم که در " دانشنامه آریانا " آن را به گونه زیرین آورده اند:

- پس از بازگشت از شیکاگو ای امریکا ، مدتی آموزگار در دانشسرای قابلگی کابل ؛

- بنابر نوشته ی لودویک آدمک ، تا سال 1953 میلادی به عنوان مدیر نرسنگ (پرستاری) دانشسرای (تربیه معلم و بیمارستان مستورات) مشغول بودید.

لطف فرمایید بگوئید که حقیقت موضوع چگونه بوده است ؟

پاسخ : من تا اخیر سال 1954 م در امریکا بودم، پس از آن به وطن برگشتم و در مدرسه ی نرسنگ (مکتب نرس قابلگی) که مربوط به بیمارستان مستورات بود، بحیث آموزگار، به تدریس پرداختم.

پرسش: داکتر صاحب گرامی ! حال موقع آن رسیده است تا برگه های تاریخ زندگی سیاسی و اوراق دفتر فعالیت های اجتماعی و توده ای شما را بگشاییم و بسا حرف های ناگفته را از زبان خود شما بشنویم.

هرچند طی دودهه ی اخیر ، در این جا و آن جا، مطالبی بشکل جسته و گریخته ، از سوی شماری از آگاهان و تحلیل گران سیاسی و واقعه نگاران، در این باره ، نگارش یافته است؛ ولیک متأسفانه این داده ها یا بسنده نبوده - ناتکمیل و دارای نواقص اند و یا این که رقبای سیاسی دیروزی و امروزی ح. د. خ. ا ، همچنان منحرفین نیمه راه و سنگر گریزان جبهه نبرد ، در متن آنها دیدگاه های مغرضانه خویش را گنجانیده اند ؛ از اینرو اکثراً گمراه کننده نیز می باشند.

واما ، اکادمیسین دستگیر پنجشیری که از جمله موسسان (عضو اصلی کمیته مرکزی منتخب کنگره موسس) حزب دموکراتیک خلق افغانستان بوده است، در مقاله ای بمناسبت هشتادمین سالگرد تولدی شما منتشره سایت های " سپیده دم " و " پرچم " پیرامون شخصیت

سیاسی و اجتماعی شما چنین نوشته است : «... درست پنجسال پیش از تأسیس "جمعیت دموکراتیک خلق" و درسال 1338 خورشیدی ، به شیوه تفکر علمی و اندیشه های پیشرو بانو دکتورس اناهیتا راتبزاد؛ درباره ی مقام تاریخی زن و برابری حقوقی زنان با مردان و درباره ی ضرورت اشتراک فعال زنان در تنظیم حیات ملی و اجتماعی، آگاهی یافته بوده ام...»

از متن این مقاله برمی آید که شما درسال 1338 در زمان صدارت محمد داوود و پنج سال پیش از توشیح قانون اساسی دهه دموکراسی (!)، وارد جهان سیاست شده بودید؛ توضیح بفرمایید که اندیشه های سیاسی چگونه در زندگی سیاسی شما راه یافت؟

آیا کسی از زمره شخصیت‌های سیاسی آن روز مشوق تان درگرایش به جهان سیاست بوده است و یا خیر؟

پاسخ : نخستین بار اندیشه های سیاسی، با مطالعه یادداشت های که از پدرم ، نزد مادرم باقی مانده بود و در اختیارم قرار داده شدند، آشنایی پیدا کردم. پس از آن پسرهای پدرم، توسط مامایم محمد رسول که پیشه ی بوت دوزی داشت، بدستم رسید و به مطالعه آنها می پرداختم. بدین مفهوم که اندوخته فکری آغازین را در جهان سیاست از پدر خود داشتم.

لیکن در پسان ها که جریان فکری نهضت مشروطیت سوم و جنبش روشنگری اتحادیه دانشجویان دانشگاه کابل ، در میان جوانان راه خود را باز نمود و تعداد زیادی از آگاهان به این گرایش ها پیوستند، من نیز با اشتیاق تمام روابط خود را با شخصیت‌های مطرح و پرنفوذ آن روزگار برقرار کردم.

در این دوران ، از صحبت های رفیق ببرک کارمل زیاد آموختم و مشوقم در صحنه ی سیاست ، ایشان بوده اند تا این که به شکل فعال وظیفه تشکیل زنان میهن را در یک نهاد سیاسی - اجتماعی بدوش گرفتم.

پرسش: در مورد رفع حجاب و موضوع حقوق زنان - به قول میر محمد صدیق فرهنگ : « از ختم دوره پادشاهی امان الله شاه به این سو دولت درمسأله حقوق زنان روش ارتجاعی و محافظه کارانه داشت مدارس دختران مسدود گردید. محمد نادرشاه چنانچه دیده شد حجاب زنان را یکی از فقرات اساسی خط مشی خود اعلان کرد ... اما با گذشت وقت و زمان نیازمندی های نوی در جامعه پیدا شد که تعلیم دختران را ضروری می ساخت، بنابراین در دوره صدارت محمد هاشم خان مکتب قابله گی درکابل تاسیس گردید که بعدها در دوره شاه محمود خان به شکل مکتب کامل العیار متوسطه دختران درآمد. معلمه ها و متعلمه های این مکتب برای بار اول رفع حجاب را از جانب نسوان تبلیغ و تقاضا کردند... این تصمیم بدون آنکه به شکل رسمی اعلان شود، در یکی از شبهای جشن سال 1959 با ظاهر شدن ملکه و خانم های صدراعظم و وزیر خارجه بدون روبند در منطقه جشن عملاً در محل اجراء گذاشته شد.... » (2)

از این که این نخستین حرکت تبلیغی و مطالبه حق مشروع و حیاتی زنان میهن مان از مکتب نرسنگ که شما بحیث معلم و سابقه دار آن بودید، آغاز یافت؛ لطف فرموده بگویید که این پروسه چگونه شروع شد و زمانی که از طرف حکومت وقت قبول و عملی گردید ، شما با دستیابی به این پیروزی ، چی وظایف دیگری را در برابر خود می دیدید؟

پاسخ : به هیچ کس پوشیده نمانده که یکی از توطئه های انگلیس علیه نهضت امانی، که موجب تحریک ارتجاع سیاه در داخل کشور شد ، دامن زدن به موضوع آموزش دختران و اعزام تعداد دیگری به خارج، غرض فراگیری تحصیلات عالی ، بود. از این رو محمد نادر شاه به هدف جلب حمایت و خوشنود ساختن نیروهای ارتجاعی، مطابق نقشه ی انگلیس ها، مدارس دخترانه را مسدود کرد و در خط مشی حکومت خود، رعایت حجاب زنان را از جمله مهمترین وظایف حکومت پنداشت.

فقط نیاز زمان و خواست مبرم جامعه روبه تکامل آن روز افغانستان در پیوند مناسبات دوستانه با سایر کشورها بود که از سرگیری برنامه ی آموزش دختران را در مدارس، حتمی ساخت و مکتب قابلیت در کابل تاسیس گردید.

در آن وقتی که مدیر مکتب نرسنگ بودم، سرطیب شفاخانه ی مستورات، دوکتور صمد سراج بود و من در عین حال سمت معاونیت فنی سرطیب را داشتم. در این جا ما با کتله ی وسیعی از نرس های جوان در ارتباط بودیم.

در شفاخانه ی مستورات کار می کردم که به دختران اجازه داده شد تا به تحصیلات عالی بپردازند. فاکولته طب برای دختران (جدا از مردان) در همین بیمارستان مستورات ایجاد گردید و رئیس فاکولته محمد عثمان خان انوری بود.

من نیز بحیث دانشجو، شامل دانشکده ی طب شدم. در این وقت وظایف ما اندکی سنگین تر گردید. زیرا دختران از صنف دوازدهم لیسه ها فارغ و غرض تحصیلات عالی بدین جا آمده بودند و سطح آگاهی نسبتاً بلندتری داشتند.

اما به زودی نیازهای مشترک، میان ما رشته ها و پیوندها را محکم بست و زبان یکدیگر را درک کردیم و بخاطر دستیابی به حقوق حقه خویش و رفع حجاب و رهایی زنان میهن از قید و بند مناسبات پوسیده ی فنودالی، پروسه ی کار آگاهی دهنده آغاز یافت. نشست های منظم ترتیب می دادیم و به تبادل افکار می پرداختیم.

پرسش: معذرت می خواهم، چهار سال بعدآن، رویدادهای بزرگ دیگری چون: استعفای سردار محمد داوود یک عضو مقتدر خانواده حکمران از مقام صدارت؛ توظیف دوکتور محمد یوسف بحیث نخست وزیر؛ اعلام نظام شاهی مشروطه و تصویب قانون اساسی جدید سال 1343 خورشیدی، بوقوع پیوست؛ تأثیر این رخدادها در سرنوشت مردم و بویژه بالای نیمی از پیکر جامعه مرد سالار افغانستان، چقدر ملموس و سرنوشت ساز بود؟

پاسخ : هرچند رفع حجاب زنان در دوره ی صدارت محمد داوود صورت گرفت و فاکولته طب دختران از بیمارستان مستورات به علی آباد انتقال پیدا کرد و برنامه آموزشی یکجا با مردان به پیش برده می شد؛ ولیک با آنهم تغییر حکومت، اعلام نظام شاهی مشروطه و تصویب قانون اساسی جدید تأثیرات معین خویش را بر زندگی مردم و روان جامعه گذاشتند که در آن وقت خیلی ها قابل لمس بود و فضای بازتری برای تنفس به وجود آمد و زنان نیز توانستند از این تحولات ، بویژه در شهر کابل به شکل مثبت مستفید گردند .

در این زمان نیز تنظیم و سازماندهی کار با زنان رابه عهده داشتم.

پرسش : داکتر صاحب گران ارج! با تصویب و انفاذ قانون اساسی جدید در سال 1343 خورشیدی (1964 میلادی) تا حدودی فضای نسبتاً باز سیاسی در افغانستان بوجود آمد.

به تعقیب این رویداد تاریخی ، حزب دموکراتیک خلق افغانستان در نتیجه کار و فعالیت متمر کمیته تدارک و در پرتو ارزشهای دموکراتیک قانون اساسی، با تدویر نخستین کنگره خویش و تصویب خطوط کلی مرانامه و اساسنامه و انتخاب اعضای اصلی و علی البدل کمیته مرکزی و منشی اول و دوم حزب، اعلام موجودیت کرد؛ ولی بعضی از اعضای با اعتبار کمیته تدارک در کارتدویر کنگره اشتراک نکرده و از حزب هم فاصله گرفتند ؛ پیرامون این موضوع نظریات متفاوتی ارائه شده است.

خواهشمندم تا جناب شما بمثابه شخصیت سیاسی مطرح در این برهه زمان و موسس سازمان دموکراتیک زنان افغانستان ، که خود تاریخ زنده این جریانات هستید؛ چشم دید خویش را با هم میهنان عزیز و بویژه نسل جوان کشور شریک سازید؟

پاسخ : در این رابطه در دو دهه ی اخیر، در متون کتب و رساله های چاپ شده، مطالب متفاوت و گوناگون درج گردیده است ، که شماری از این دیدگاهها آنقدر بدبینانه و خلاف حقیقت می باشند که خوانش آنها انسان را دلگیر می سازد ؛ ولیک می توان گفت که رویداد ها در نوشته های شرکت کنندگان « کنگره موسس » بخوبی بازتاب یافته است.

محترم سلطان علی کشتمند در کتاب « یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی » ، (ج اول و دوم ، صص 135 - 131) و محترم دستگیر پنجشیری در کتاب « ظهور و زوال...» و درمقال « نقش فعال ببرک کارمل درتأسیس جمعیت دموکراتیک خلق » در این مورد معلومات مفصل ارائه نموده اند.

هر دو دوست عزیز اعضای اصلی کمیته مرکزی حزب (منتخب کنگره موسس) می باشند و با شخصیت‌های شامل در " کمیته تدارک " در ارتباط تنگاتنگ بودند؛ بدین لحاظ معلومات داده شده از سوی آنان دقیق تر به نظر می رسد.

چون خودم در " کنگره موسس " اشتراک مستقیم نداشتم ؛ بنابراین در برابر چشم دید و نوشته های دو شرکت کننده کنگره ، جایی برای ابراز نظر کردن، باقی نمی ماند.

پرسش : طوری که اکادمیسین دستگیر پنجشیری در مقالی تحت عنوان " نقش فعال ببرک کارمل در تشکیل جمعیت دموکراتیک خلق - بخش چهارم) نوشته است:

« دکتر اناهیتا، استاد میر اکبر خیبر، محمد اسماعیل دانش و عبدالقدوس غوربندی در جریان کنگره اول به علل تعصب مردسالاری، معاذیر قانونی و سفر های خدمتی ، اشتراک فعال و مستقیم نتوانسته بودند . » (3)

بر مبنای اسناد منتشره حزبی اعضای شرکت کننده در کنگره از جانب حوزه های سیاسی (حوزه ها از حلقه های مطالعه ایجاد شده بود)، انتخاب و معرفی می شدند؛

آیا شما هم مسئولیت چنین حوزه های را بر عهده داشتید؟ آیا در آن زمان از میان زنان هم تشکل سیاسی ای در سطح حوزه وجود داشت و یا خیر؟

پاسخ : به تعقیب ایجاد حوزه های سیاسی مردان، حلقه های تشکل سیاسی جداگانه را بر بنیاد خواستهای مبرم زنان میهن نیز به وجود آورده بودیم و کار و فعالیت ما در مطابقت با اوضاع سیاسی و تحلیل وضعیت اجتماعی در کشور، به پیش برده می شد ؛ لیکن شوربختانه در این حصار نیز روحیه مرد سالاری حاکم بود و امکان تبارز مشخص تر را نداشتیم.

پرسش : علت عدم حضور و شرکت تان را در کنگره ناشی از کدام انگیزه ها می دانید؟

آیا شرایط تسلط نظام مرد سالاری اجازه نمی داد و یا کمیته تدارک برخورد محافظه کارانه بعمل آورد؟

پاسخ : گفته می توانم که هر دو عامل ، در محروم ساختنم از حضور و شرکت فعال در «کنگره موسس» نقش بازی نمودند.

« کنگره ی موسس » در شرایط نیمه مخفی تدویر یافته بود ؛ هنوز آغاز کار تمرین دموکراسی به استناد مواد قانون اساسی جدید، محسوب می گردید. ترس آن وجود داشت که نیروهای امنیتی سرکوبگر نظام ، دست به پیگرد بزنند و از تدویر کنگره و تأسیس یک حزب انقلابی و تحول طلب جلوگیری بعمل آورند ؛ لیکن این مسأله نمی توانست دلیلی پنداشته شود

مبنی بر عدم حضور و اشتراک شخصیت‌های که از طریق حوزه های سیاسی به کنگره معرفی شده بودند و یا این که با تمسک به آن حق شرکت زنان در کار کنگره سلب می شد.

پرسش : اکادمیسین دستگیر پنجشیری در کتاب ظهور و زوال... می نگارد:

« کمیته مرکزی ح. د. خ. ا. با شناخت اهمیت سیاسی این همه مسائل، کمیسیونی را برای طرح و تدوین اصول مرامی ح. د. خ. ا. موظف ساخت. این کمیسیون از ببرک کارمل، ظاهر بدخشی، دستگیر پنجشیری و داکتر شاولی ترکیب یافته بود. پیش نویس اصول مرامی از مجموع مآخذ و اسناد مرامی سازمانهای انقلابی منطقه تدوین و توسط منشی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا. رئیس کمیسیون [ببرک کارمل] مهیا شده بود. در تمام ماههای زمستان سال 1344 هفته دو تا سه شب روی واژه واژه و سطر سطر آن در منزل داکتر اناهیتا واقع شیرشاه مینه مباحثات نقادانه و مسؤولانه صورت می گرفت... طرح نهایی از سوی یلنوم کمیته مرکزی و جلسه مشورتی با ارایش و پیرایشهای لازم تصویب گردید. » (4)

جناب داکتر صاحب! اگر معلومات بفرمایید که شما هم در این جلسات بعنوان مشاور به نمایندگی از زنان افغانستان و تهیه کننده برخی مواد لازم، اشتراک می نمودید و یا درحاشیه جلسه قرار داشتید؟ آیا اختلاف های جدی ای که بعدها بروز کرد، در درون این جلسات مطرح و یا علایم آن به مشاهده می رسید یاخیر؟

پاسخ : باکمال تأسف ، یادآور می شوم که بازم درحاشیه قرارگرفتم و زمینه آن را نیافتم تا دیدگاههای خویش را پیرامون وضعیت زندگی نیمی از پیکر جامعه بطرز مشخص ارائه بدارم.

یک مطلب جدی و خیلی ها مهم، قابل تذکار دانسته می شود، که حتا از شمار اعضای کمیته تدارک، بودند کسانی که طرفدار تشکل زنان در یک نهاد سیاسی و کسب آگاهی اجتماعی آنان، نبودند و نضج یابی و قوام یافتن نهضت حق طلبانه زنان عدالتخواه را نمی خواستند.

هرگاه طرحی به دفاع از حقوق حقه ی زنان در جامعه ، در کار و زندگی روزمره ، در کانون خانواده ، در عرصه ی آموزش و پرورش ، درحمایه از طفل و مادر، در برابری حقوق با مردان و غیره مسائلی که به حیات سیاسی - اقتصادی - اجتماعی آنان ارتباط پیدا می کرد؛ پیشکش می شد ، بی محابا در بسا موارد با مخالفتها روبرو می گردیدم.

پرسش : در " دانشنامه آریانا " از قول منابع متعدد، اما غیر دقیق ، عضویت شما در کمیته مرکزی ح. د. خ. ا. از سال 1976 قلمداد شده است و در ضمن آمده است که مدت سیزده سال عضویت کمیته مرکزی و پنج سال عضویت دفتر سیاسی را داشتید.

تا جایی که معلوم است ، این دیدگاه از ریشه نادرست می باشد. بهتر خواهد بود تا حقیقت را از زبان خود شما بشنویم ؟

پاسخ : طوری که درسطور پیشتر تذکاریافت، بنابر عوامل متعدد از اشتراک در کنگره موسس ، بدور نگهداشته شدم ؛ ازاین رو درلیست انتخاب اعضای اصلی و علی البدل کمیته مرکزی ، جایی برای درج اسم من وجود نداشت.

پس از انشعاب سال 1346، در یک نشست وسیع کمیته مرکزی ح. د. خ. ا (جناح پرچم) ، سلیمان لایق طرح نمود که سرنوشت دوکتور راتبزاد چه می شود؟

درپاسخ به این طرح ، رفیق کارمل اظهار داشت که در اصل باید درکنگره ی موسس به جمع اعضای کمیته مرکزی می پیوست.

درهمین جلسه بود که به عضویت اصلی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا ، پذیرفته شدم و فیصله صادره به تمام حوزه های حزبی ابلاغ شد.

پرسش : مطلب بنیادی و بسیار اساسی و چشمگیر از زمره فعالیت های خلاقانه شما، مسأله بنیادگذاری سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، بمثابة یک نهاد اجتماعی خیلی فعال و پرتحرک است که این آرزوی برحق زنان کشورمان به همت و پشت کار شما برآورده شد.

در " دانشنامه آریانا " به نقل قول از لودویک آدمک و با استفاده از مطالب سالنامه افغانستان (1358 - 1359) تذکار رفته است که « سازمان دموکراتیک زنان افغانستان در جوزای 1344 تحت رهبری دکتر اناهیتا راتبزاد بنیاد گذاری شد که درکنار حزب دموکراتیک خلق افغانستان فعالیت سیاسی می کرد و در اولین کنگره آن سازمان در سال 1967 به عنوان رئیس آن انتخاب شد. »

خواهشمند است دراین باره و استقامت های کاری سازمان درمیان زنان میهن مان معلومات بیشتر بدهید؟

پاسخ : درکلیه اسناد و مدارک قابل اعتبار و مورد پذیرش مربوط به این دوره ، تاریخ نگاران، مفسران و تحلیلگران سیاسی، آگاهان و پژوهشگران مسائل اجتماعی نگاشته اند که

سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، همزمان با تأسیس " جمعیت دموکراتیک خلق افغانستان " ویا چیزی کم و بیش از آن تاریخ ، پایه گذاری شده است.

اما، در سال 1967، کدام گردهمایی به نام کنگره سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، تدویر نیافته است.

در ارتباط به قسمت دوم سوال شما یادآوری می گردد که روند مبارزات دادخواهانه مردم افغانستان در مدت زمان بیشتر از نیم قرن اخیر، نمی تواند جدا از پروسه ی کار و پیکار وطنپرستانه در راه رهایی زنان میهن از ستم قرون وسطایی، به بررسی گرفته شود. بدین مفهوم: سعی و تلاش همه جانبه در راه بیداری، آگاهیدهی و بسیج زنان ستمدیده افغانستان در یک نهاد اجتماعی ، جزء لاینفک مبارزه ی سیاسی مترقی درکشور، شمرده شده بود.

رونق بخشیدن و سمت و سو دادن به نهضت حق طلبانه ی زنان و دختران میهن با الهام از سنن پسندیده جنبش بین المللی و دادخواهانه ی زنان جهان، از همان لحظه ی نخست پایه گذاری سازمان دموکراتیک زنان افغانستان و آغاز فعالیتهای اجتماعی آن، هدف اساسی ما را تشکیل می داد که به همت والای مادران - خواهران و دختران بیدار دل کشور و با تشویق - حمایت و پشتیبانی بیدریغ برادران همزم خود، گامهای استوار را، در این راستا برداشتیم، با عزم و اراده ی متین به پیش رفتیم و به موفقیتهایی دست یافتیم.

پرسش : جناب شما در انتخابات دوره دوازدهم شورای ملی از زمره کاندیدان ح. د. خ. ا. بودید که به سبب اشتراک بی شباهه ی شهروندان کابل و سهمگیری پر رنگ زنان ، از جمله اعضای سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، درپروسه رأیدهی و رفتن به پای صندوق های رأی، شما موفقیت بدست آوردید و منحیث نماینده ی مردم از حوزه ی انتخاباتی نواحی سوم و چهارم شهر کابل ، به پارلمان راه یافتید.

در این پروسه نقش و کمیت مردانی را که در آن شرایط به شما رأی دادند چگونه ارزیابی می نمایید؟ همچنان هرگاه خاطرات فراموش ناشدنی از آن برهه تاریخ داشته باشید، آن را با خوانندگان عزیز شریک سازید؟

پاسخ : نظر به حکم ماده چهار و دوم قانون اساسی جدید سال 1343 کشور، پروسه ی رفتن به پای صندوق های رأی، در ولسی جرگه از تاریخ 12 سپتمبر آغاز و به روز 24 سپتمبر خاتمه پذیرفت.

قبل از آن، کاندیدان برای پیشبرد مبارزات انتخاباتی خویش یک دوره ی سه ماهه را در اختیار داشتند تا به تبلیغ برنامه های خود در میان رأی دهندگان بپردازند.

کاندیدان حزب دموکراتیک خلق افغانستان ، مطابق به پروگرام منظم و منسجم حزب که به این مناسبت ترتیب داده شده بود و از "خطوط کلی مرامی ح. د. خ. ا ، مصوب کنگره موسس " مایه گرفته بود، دست به مبارزه انتخاباتی در شکل سیاسی آن زدند.

برای ما جای بس افتخار و مایه مسرت بود که فرزندان مردم افغانستان، از جمله اعضای ح. د. خ. ا باشور و هلهله انقلابی، در مرکز و شماری از شهرهای بزرگ و ولسوالی های دیگر در ولایات، نخستین بار، در جریان کمپاین انتخابات دوره دوازدهم شورا ، با گرفتن درسهای آموزنده از تجربه ی غنامند دوره هفتم شورای ملی، درباره ضرورت استقرار حکومت مردم با رأی مردم، بر بنیاد دموکراسی ملی؛ برآورده شدن حقوق و آزادی های دموکراتیک شهروندان؛ اتحاد و همبستگی برادرانه خلقهای افغانستان بر اساس اصول برابری حقوق همه افراد جامعه؛ ترقی و پیشرفت اقتصادی - اجتماعی بر مبنای برنامه ریزی اقتصادی در سکتورهای دولتی و تشویق و حمایت از سرمایه های مختلط و خصوصی و جلب آنها در اعمار جامعه ؛ تعقیب سیاست بیطرفی مثبت - فعال و صلحجویانه، دفاع از دیتانت - صلح جهانی و همزیستی مسالمت آمیز؛ پشتیبانی از جنبشهای آزادیبخش ملی و ضدیت با ارتجاع - استبداد - استعمار - استثمار - امپریالیسم... بطرز گسترده، در بین لایه های اجتماعی ، به تبلیغ و ترویج پرداختند و توجه مردم را به هدف ها و آرمانهای والای ح. د. خ. ا جلب کردند.

اشتراک اعضای بلند پایه ح. د. خ. ا بحیث کاندیدان دوره دوازدهم شورای ملی در سال 1344 ، زمینه آن را مساعد ساخت تا با مردم تماسهای نزدیک برقرار گردد و نیازمندی شرکت توده ها در حیات سیاسی و اجتماعی در جامعه بابر جستگی تبلور یابد.

می خواهم خاطرنشان سازم که کمیت بزرگی از مردان، یعنی برادران و فرزندان عزیزی که از دادن رأی خویش به این جانب و سایر کاندیدهای اناث دریغ نورزیدند ، وظیفه دفاع از حقوق زنان ، حق احترام به یک زن و به یک مادر را در عمل اداء نمودند که یک اصل بسیار ارزشمند شمرده می شود.

پرسش : در مورد حادثه سوم عقرب 1344 نظریات متفاوتی ارائه شده است. از این که این حادثه در رابطه با نحوه جریان ابراز رأی و کلاء (بگونه سری یا علنی)، بر حکومت دکتر محمد یوسف صدراعظم وقت در پیشروی تعمیر شورای ملی صورت گرفت؛ ارزو می رود تا شما چشم دید تان را بحیث وکیل و شاهد معتبر این رخداد خونین، ابراز بفرمایید؟

پاسخ : مطابق به حکم قانون اساسی، شورا به تاریخ 14 اکتوبر 1965 افتتاح شد و کار جلسات آن آغاز یافت که می بایستی به تاریخ 24 اکتوبر 1965 ، موضوع دادن رأی اعتماد به کابینه ی دوکتور محمد یوسف صدراعظم موظف، مطرح می گردید.

در آن وقتی که در شورا، راجع به طرق رأی دهی مباحثه گرم و داغ جریان داشت، شماری از دانشجویان دانشگاه کابل و سایر موسسات تحصیلات عالی، دانش آموزان لیسه های مرکز، یکجا با تعدادی از شهروندان شهرکابل، داخل تالار و خارج از آن، باشور و شوق می خواستند ببینند که آزادی های سیاسی و اصول دموکراسی تسجیل یافته درقانون اساسی جدید، درپارلمان نوتشکیل افغانستان، چگونه تطبیق و رعایت می گردد.

در روزهای نخست، دانشجویان و دانش آموزان (پسر و دختر) در جای های که در داخل تالار به مستمعین اختصاص یافته بود می نشستند و به صحبتها و بیانیه ی وکلاء گوش فرا می دادند.

بتاریخ 24 اکتوبر 1965 (2 عقرب 1344) صدر اعظم و اعضای کابینه جدید به غرض اخذ رأی اعتماد به مجلس شورا حاضرشدند. دراین روز تعداد مستمعین درداخل تالار نسبت به روزهای قبلی، زیاد بود و چوکی ها همه پر بودند .

این اولین بار بود که صدراعظم و وزرای نامزد و عده کثیری از وکلای شورا با جوانان علاقه مند به سیاست و طرفدار آزادی های دموکراتیک، آنهم در پارلمان کشور، روبرو گردیده بودند و نمی دانستند که با این پدیده نو، به چه شیوه رفتار نمایند و با اشتیاق روشنفکران ، مبنی بر ارج گذاری به اساسات دموکراسی مندرج درقانون اساسی چگونه برخورد کنند؟

همان بود که عطش نیروهای تحول طلب و تشنه ی دموکراسی با دو برخورد دل سرد کننده ، سرکوب گردید:

- وزرای شامل لیست کابینه ی جدید پیشنهادی، به علت حضور پرشمار جوانان درشورا، به رسم اعتراض تالار را ترک گفتند و با مشیت محکم به شیوه استبدادی، به دهن دموکراسی کوبیدند؛

- وکلای که از آزادی های سیاسی و از رعایت اصول دموکراسی و احترام به آزادی های دموکراتیک مردم، بیزار بودند؛ پیشنهاد کردند تا جلسه ی رأی اعتماد به حکومت موظف، سری گردد و از ورود دانشجویان و دانش آموزان به داخل تالار شورا، جلوگیری بعمل آید. پیشنهاد به اکثریت آراء تایید شد و علنی بودن رأی اعتماد و خواست برحق مردم، فدای تحمل ناپذیری آزادی های دموکراتیک و پا گذاشتن بالای اصول دموکراسی گردید.

راجع به رویدادهای آن روز و حادثه ی خونین مورخ سوم عقرب 1344 (25 اکتوبر 1965) ، بقدر کافی نگاشته شده است. فقط قابل تذکار می دانم که خروش مسالمت آمیز

نیروهای تحول طلب، شرکت گسترده و چشمگیر نسل جوان و شهروندان کابل در گردهمایی ها و راه پیمایی ها در این روز تاریخی، بنیاد ارتجاع، استبداد و بیدادگران را تکان شدید داد که در مقابل سردار مغرور، جنرال عبدالولی با آتش گلوله ها و ریختن خون جوانان میهن، دست به عقده کشایی زده، این رویداد خونین را دردل تاریخ افغانستان ثبت نمود.

پرسش : در دوران دموکراسی معروف به دهه قانن اساسی، خلاف کلیه موازین حقوقی و انسانی و بدون رعایت مصونیت پارلمانی وکلای انتخابی مردم، در داخل تالار شورا در جریان نشست رسمی نمایندگان ، بجان اعضای فرکسیون پارلمانی ح. د. خ. ا. بشکل وحشیانه حمله فیزیکی صورت گرفت و رئیس و اعضای فرکسیون ، از جمله شما نیز بشدت مجروح شدید.

اگر زحمت نمی شود توضیح بفرمایید که این حادثه بدستور شاه و عمال وابسته به سلطنت صورت گرفته بود و یا حامیان امپریالیستی آنان نیز در آن نقش داشتند؟

پاسخ : بتاريخ 8 قوس 1345 (نومبر 1966) بودجه عادی و انکشافی دولت، در جلسه ی ویژه ی شورا به بحث گذاشته شد. رفیق ببرک کارمل روی شاخص بودجوی وزارت دربار سلطنتی که مبالغ هنگفتی را احتوا می نمود، بسیار دقیق و با دید نقادانه صحبت نمود.

در هنگامی که (26 نومبر 1966) بیانیه ی رفیق کارمل بابر جسته ساختن جزئیات بودجه ی وزارت دربار ادامه داشت، وکلای وابسته به دربار و مدافع منافع محافل بیدادگر، این تحلیل علمی بر تخصیص بودجوی را ، مداخله در امور سلطنت دانستند و خشمگینانه فضای شورا را متشنج کردند تا این که سردار عبدالرشید وکیل ولسوالی پلخمری دستورداد و وکلای مرتجع خوش خدمت (!)، به سرکردگی غلام ربانی وکیل بالا مرغاب ولایت بادغیس ، به فراکسیون پارلمانی ح. د. خ. ا، بطرز وحشیانه حمله نمودند و ما از اثر لت و کوب و ضرب و شتم غیر انسانی این دشمنان آزادی و پامالگر حقوق حقه مردم افغانستان، به شدت زخمی شدیم و در بیمارستان ابن سینا، بستری گردیدیم.

در آن روز ، وضعیت بوجود آمده در تالار شورا نشان می داد که توطئه خیلی ها عمیق است و نقشه حمله بر اعضای فراکسیون پارلمانی ح. د. خ. ا، از قبل طراحی شده بود ، که خلاف ارزشهای دموکراتیک مندرج در قانون اساسی و بدون در نظر داشت مصونیت پارلمانی نمایندگان واقعی و انتخابی مردم و پامال کردن کرامت انسانی، در معرض اجراء قرار گرفت.

جریان حادثه گواه بر آن است، که در این توطئه همه نقش داشتند:

هم شاه ، هم عمال وابسته به سلطنت و هم حامیان امپریالیستی آنان .

پرسش : سلطان علی کاشغری در کتاب ، یادداشتهای سیاسی... نوشته است :

« ... سازمان دموکراتیک زنان افغانستان که کم و بیش همزمان و همگام با حزب دموکراتیک خلق افغانستان ایجاد شده و پس از انشعاب [سال 1346] در تحت رهبری دوکتور اناهیتا راتبازاد در بست به جناح پرچمیها پیوسته بود و همچنان سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان که در جنب حزب تشکیل گردید، پذیرش اعضای جدید را به حزب معرفی و توصیه مینمودند. » (5)

در آن زمان سازمان دموکراتیک زنان افغانستان بعنوان یک نهاد اجتماعی، صرف مدافع حقوق زنان کشور بود و یا در مجموع از منافع تمام زحمتکشان میهن اعم از مرد و زن حمایت و دفاع می نمود. همچنان نقش و جایگاه شما بمثابة رهبر این سازمان بزرگ اجتماعی در کادر رهبری جناح پرچم حزب و تصمیم گیری ها، بعد از انشعاب سال 1346 در کدام حد و چگونه بود ؟

پاسخ : فعالیت پیکارجویانه در راه آزادی ، دموکراسی، صلح ، ترقی ، پیشرفت و عدالت اجتماعی، یک اصل پذیرفته شده در نزد همه نهاد های سیاسی و اجتماعی مترقی و تجددگرا، شمرده می شود.

ضدیت با استبداد، ارتجاع، استعمار (کهنه و نو) ، استثمار، نژادپرستی ، امپریالیسم... و مبارزه به مقصد رهایی از ستم طبقاتی و جنسی ، هدفی جز دستیابی به برابری و عدالت اجتماعی و حصول حقوق حقه ی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، چیز دیگری را دنبال نمی کند. از این رو مبارزه ی توده ای سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، جزء انفکاک ناپذیر پروسه ی نبرد عادلانه مردم میهن مان به حساب می آمد و از منافع تمام زحمتکشان (مرد و زن) کشور دفاع می نمود.

در پاسخ به قسمت دوم سوال شما باید گفت که بعد از انشعاب سال 1346، در رابطه به کار و فعالیت سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، طرز دید مردسالارانه ، کم و بیش رفع شده بود؛ لیکن با آنهم مشکلاتی وجود داشت که بایست با آن دست و پنجه نرم می کردیم.

پرسش : داکتر صاحب گرامی! شما در حالی که در انتخابات دوره دوازدهم باکسب آراء بیشتر از تمامی رقبای انتخاباتی روانه پارلمان شدید و چهار سال هم خوب درخشیدید. در حالی که رهبر یک سازمان بزرگ اجتماعی نیز بودید؛ چرا خود را در انتخابات دوره سیزدهم شورای ملی کاندید نکردید؟ آیا علت آن افزایش حجم کار در سازمان زنان بود و یا رهبری حزب بنابر حادثه ای که قبلاً در شورا اتفاق افتاد ، مانع کاندیداتوری شما شدند؟

پاسخ : تجربه انتخابات دوره ی دوازدهم شورا خیلی ها آموزنده بود. در این دوره تقنینی در مقابل دسایس و توطئه های گوناگون ، مقاومت و ایستادگی صورت گرفت و پلانهای شوم دشمنان مردم افغانستان خنثی ساخته شد.

دو رویداد : 1- حادثه ی تاریخی سوم عقرب 1344 ؛ 2- حمله ی و حشیانه به جان اعضای فراکسیون پارلمانی ح. د. خ.ا در شورا ، به حزب ما - همچنان به سازمان دموکراتیک زنان و به کلیه نیروهای ترقیخواه و وطنپرست کشور، اعتبار و پرستیژ قابل ملاحظه ای بخشید.

کسب محبوبیت در میان نسل بالنده و جوان و رو آوردن تعداد زیادی از آگاهان سیاسی به سوی حزب و سازمان زنان، سبب آن گردید تا در حجم کار و فعالیت های سیاسی و اجتماعی ما افزوده شود و انجام وظایف ثقلت و تمرکز بیشتر پیدا کند.

مزید بر افزایش حجم کار در فعالیتهای سیاسی و اجتماعی ما، یک موضوع دیگر نیز در مسأله ی انصراف من از اشتراک در انتخابات دوره سیزدهم نقش داشت و آن این که هرگاه دو کادر رهبری حزب در شهرکابل کاندید می گردیدند؛ در آن صورت رأی دهندگان حین رفتن به پای صندوقهای رأی ، تعدادی به رفیق کارمل و شماری به این جانب رأی خویش را می ریختند؛ در آن حالت با تقسیم شدن رأی ها به دو کاندید حزب، شانس موفقیت هردو پایین می آمد.

غیر از آنچه در بالا گفته شد ، هیچ حرف دیگری در میان نبود.

پرسش : در مورد انتخابات دوره سیزدهم شورای ملی ، مداخله دولت در جریان انتخابات وزندانی شدن یک عضو رهبری حزب و سه کاندید برنده انتخابات ، نظریات متفاوت وجود دارد.

از آن جایی که شما بمثابة عضو هیأت رهبری حزب و رهبر سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، در جریان انتخابات بحیث ناظر و فعال سیاسی اشتراک داشتید؛ اگر چشم دید خود را برای خواننده گان بیان نمایید بر ما منت می گذارید؟

پاسخ : انتخابات دوره سیزدهم شورا در یک وضعیت بسیار پیچیده و نامطلوب به راه انداخته شد: از یک طرف ارتجاع کهنه کار و ملاکان ستمگر دوچشمه و باگوشهای باز ، روند انکشاف اوضاع سیاسی را در کشور زیر مراقبت داشتند ؛ از سوی دیگر به تحریک محافل سیاه و عقبگرا می پرداختند تا در مقابل نیروهای سیاسی ترقیخواه و وطنپرست صف آرای کنند و دست به دسیسه و توطئه بزنند.

هرچند تجربه ی دوره دوازدهم موجود بود و سطح آگاهی سیاسی فرزندان اصیل مردم نیز نسبت به گذشته در وضع نسبی خوبی قرار داشت ؛ لیکن به هر اندازه که بین نیروهای آگاه و مترقی نزدیکی و تفاهم ایجاد می شد ، به همان اندازه محافل حاکمه ، مرتجعین دست راستی و نمایندگان ارتجاع سیاه هارتر می شدند تا توطئه چینی کنند و مشکل آفرینی نمایند.

اگر به برگه های تاریخ مراجعه صورت گیرد، دشواری های را که نمایندگان واقعی مردم دردوره ی هفتم شورا (وکلای مربوط به حزب خلق بشمول شادروان محمودی و وکلای حزب وطن، از جمله زنده یاد غبار) به آن سردچار بودند، دردوره ی سیزدهم نیز چنین اتفاق افتید. نیرنگی را که حکومت و مرتجعین وابسته به حکومت دردوره ی هشتم شورای ملی درمقابل کاندیدهای مترقی مدافع منافع زحمتکشان میهن بکار گرفتند و با دسایس و لطایف الحیل ، از ورود عبد الرحمان محمودی و میر غلام محمد غبار به پارلمان جلوگیری نمودند؛ دردوره ی سیزدهم شورا عین مسأله در حصه کاندیدان ح. د. خ. ا، نیز تکرار شد.

مؤجز این که ساختار نظام سیاسی و بافت اجتماعی افغانستان طوری بود که به سبب مداخله ی علنی حکومت ، شایسته ترین فرزندان میهن که از منافع واقعی مردم دفاع و نمایندگی می کردند، با ایجاد توطئه ها ، به پارلمان راه نیابند.

پرسش: نقش جریده پرچم را در زمینه دفاع از حقوق و آزادی های دموکراتیک مردم؛ در انتشار اندیشه های پیشرو عصرما؛ در رشد و تکامل جنبش عدالتخواه کشور؛ در بازتاب خواستها و مطالبات برحق سیاسی - اقتصادی و اجتماعی زحمتکشان میهن؛ در افشای ماهیت و چهره حقیقی حکومت های فاسد، گروهها و محافل ارتجاعی ضدملی و حامیان بین المللی آنها و سرانجام، در معرفی و ارتقای سطح اعتبار اعضای حزب در نزد مردم افغانستان و جهان ، چگونه ارزیابی می نمایید؟

پاسخ: هفته نامه ی " پرچم " ، « ناشر اندیشه های دموکراتیک خلق افغانستان » ، ارگان نشراتی ح. د. خ. ا ، ادامه دهنده ی خط نشراتی جریده " خلق " ، مشعل درخشانی بود که پس از انشعاب سال 1346 اقبال چاپ یافت و با جسارت از وضع رقتبار زندگی اقتصادی - اجتماعی زحمتکشان میهن و از عقب افتادگی شدید جامعه، ناشی از تسلط ارتجاع فنودالی و استبداد و بیدادگری محافل حاکمه ی کشور، سخن گفت.

در جریده پرچم هدف های جنبش ملی دموکراتیک در افغانستان و وظایفی که بایست در این مرحله به سر رسانیده شود، باتفصیل تشریح و توضیح گردید و پیرامون مبارزه در راه ایجاد حکومت دموکراسی ملی، بر بنیاد تشکیل جبهه وسیع متحد دموکراتیک و ملی ضد فنودالی و ضد امپریالیستی، حرف های دقیق و روشن انعکاس داده شد.

در تحت همین عنوان بود که در جریده پرچم راجع به مشکلات عدیده ای که دامنگیر توده های مردم در سراسر کشور بود، تحلیل های درست صورت می گرفت و وضعیت سیاسی - اقتصادی - اجتماعی در افغانستان به بررسی گرفته می شد و بدیل برون رفت از حالت موجود ارائه می گردید و روی هدف های استراتژیک و غایی صحبت بعمل می آمد.

جریده " پرچم " در کنار سایر نشریه های ملی و دموکراتیک و ترقیخواه کشور، در بیداری اذهان عامه و ارتقای سطح آگاهی سیاسی اعضای رزمندۀ حزب و همه ی وطنپرستان میهن ، وظایف خود را بخوبی انجام داد؛ خوش درخشید و نقش ارزنده ای را ، ایفاء کرد.

جریده " پرچم " به نشر مطالبی در رابطه به اصول مبارزه طبقاتی، حل اصولی پرابلم های ملی ؛ در مورد مسائل حاد بین المللی و پروسه ی مبارزه خلیقهای جهان بر ضد استعمار (کهنه و نو) - استثمار، ارتجاع جهانی و امپریالیسم بین المللی، اپارتاید ، صهیونیسم... پرداخت ؛ از صلح ، آزادی ، دموکراسی ، ترقی ، پیشرفت و عدالت اجتماعی در جهان ؛ از همزیستی مسالمت آمیز؛ از جنبشهای رهایی بخش ملی و نهضت های کارگری دفاع و پشتیبانی نمود....

پس می توان گفت که جریده ی " پرچم " بهترین وسیله ی تبلیغ و ترویج اندیشه های عدالتخواهی ، ترقی و پیشرفت اجتماعی و مهمترین سلاح بران مبارزه در زمینه افشای فعالیت های ضد انسانی دشمنان داخلی و بین المللی حزب ما و مردم افغانستان بود.

پرسش : توقیف جریده پرچم، بر مبنای کدام عوامل زیرین صورت گرفت؟

- مداخله کشورهای خارجی ، از جمله امریکا و انگلیس و سازمانهای استخباراتی آنها؛
- سراسیمگی محافل حاکمه کشور ، بویژه جناح های سکون پرست و سرکوبگر سلطنت؟
- فعالیت های اطلاعاتی خرابکارانه ی سازمانهای استخباراتی منطقه ، دایر بر تحریک ارتجاع سیاه و یا تبلیغات گروههای راست و چپ افراطی؟

پاسخ : در توقیف جریده ی " پرچم " ، تمامی نکاتی را که شما به آنها اشاره نمودید، نقش داشتند؛ یعنی همه گروههای ارتجاعی، محافل حاکمه ستمگر داخلی ، ارتجاع منطقه و ابرقدرتهای غارتگر بین المللی که جریده پرچم اعمال جنایتبار آنها را افشاء می نمود، نشرات بیشتر این سلاح بران حزب و زحمتکشان افغانستان را تحمل کرده نتوانستند .

پرسش : در دهه ی قانون اساسی ، در نتیجه فعالیت های گسترده و ابتکارات سازنده سازمان دموکراتیک زنان افغانستان ، از هشتم مارچ بعنوان روز همبستگی بین المللی زنان

جهان ، در آغاز در کابل و سپس در تعدادی از مراکز ولایات ، طی مارشهای پرشکوه، محافل و گرد همایی های شاندار ، تجلیل و گرامی داشت بعمل می آمد.

لطف فرموده بهترین خاطرات ماندگار خویش را از آن روزها بیان بدارید؟

پاسخ : در افغانستان عزیز، نهضت نسوان سابقه ی نزدیک به یک صد سال دارد. برای اولین بار، ملکه ثریا در باره ضرورت رفع حجاب زنان، در نشریه امان افغان نوشت.

در جرگه پغمان (از 6 - 14 سنبله 1307 مطابق 28 اگست الی 5 سپتمبر 1928) بود که راجع به حقوق نسوان سخن زده شد و موضوع وضع قیود بر تعدد زوجات (یک مرد در عین زمان نباید چند همسر داشته باشد) و تعیین حد اقل سن ازدواج ، مطرح گردید.

در همین وقت بود که دختران جوان میهن به غرض کسب آموزش علم به ترکیه اعزام شدند و از دادن حق آزادی برای زنان صحبت بعمل آمد.

بدین شکل دیده می شود که در کشور ما مبارزه در راه نهضت نسوان، ریشه ی در گذشته دارد ؛ هر چند دستاوردها خیلی اندک و یا هیچ نبود ؛ ولیک نطفه های اولیه گذاشته شده بود که سرمشق آیندگان قرار گرفت.

متأسفانه پس از سقوط دولت جوان امان الله خان ، چند سالی (الی تأسیس سناتوریم نسوان در کابل در سال 1936) بالای زندگی زنان افغانستان ظلمت سایه افگند و حکومت از رفتن و شمولیت دختران در مدارس ابتدایی نوبنیاد، جلوگیری بعمل آورد و سواد آموزی زنان را کفر و الحاد دانست.

این تنها زمانی که حکومت، کار تجدید نظر در پروگرامها و لوایح معارف را روی دست گرفت، به تاسیس مدارس برای دختران نیز مجال داده شد و در سال 1941 لیسه زنانه کابل افتتاح گردید.

بعد از پایان جنگ جهانی دوم ، در دوره صدارت شاه محمود خان بود که تعداد مکاتب دخترانه بیشتر شد. موسسه نسوان در سال 1946 بوجود آمد و مجله " میرمن " به نشرات آغاز نمود.

و اما، سنت فرخنده ی هشتم مارچ پس از سال 1911 در سطح جهان رسمیت پیدا کرد و بحیث روز بین المللی زنان شناخته شد. در طول صد سال گذشته، زنان جهان (از جمله در افغانستان عزیز) به مقصد نجات از ستم طبقاتی و جنسی، بخاطر حصول حقوق حقه خویش

، با تحجر فکری و اندیشه بی ، با استبداد - ارتجاع - استعمار - استثمار - نژاد پرستی - امپریالیسم ... مبارزه نموده اند و دستاوردهای را نصیب شده اند.

در دهه های چهل ، پنجاه و شصت خورشیدی ، در افغانستان از روز هشتم مارچ ، بوسیله سازمان دموکراتیک زنان افغانستان ، تجلیل و بزرگداشت بعمل می آمد و از آغاز کار، زنان و دختران آگاه و پیشتاز میهن مان ، قادر گردیدند که برمحوور اندیشه های جنبش روشنگری و فعالیت های روشنفکری ، کتله های وسیع زنان را به دور هدف های سترگ انساندوستانه ی این روز، جمع و سازمان بخشند.

بهترین خاطره خود را از هشتم مارچ در سیمای ، تأمین تماسها و برقراری روابط دوستانه و صمیمانه با همه ی مادران - خواهران و دختران میهنم می بینم.

پرسش : داکتر صاحب بزرگوار! در دهه دموکراسی ، سایر احزاب سیاسی و سازمانهای اجتماعی فعالیت داشتند ؛ علی رغم این که پیرامون دیدگاهها و فعالیت های آنها نظریاتی ارائه شده است ؛ اما شماری از نویسندگان از دید خود راجع به خاستگاه ، اندیشه و فعالیت آنها داوری کرده اند.

ارزومندم تا شما بمثابة شخصیت متعادل و ژرف نگر ، دیدگاه خود را در این باره، ابراز نمایید؟

پاسخ : در این برهه ی از تاریخ کشور، هریک از نهادها - سازمانها و حزب های سیاسی مترقی و عدالتخواه ، به اندازه و سهم خود ، در امر بیداری مردم ، نقش شایسته خویش را ایفاء نمودند و در دفاع از منافع زحمتکشان و مصالح علیای سرزمین آبایی مان وظیفه وطنپرستانه شان را اداء کردند.

این هم واضح است که هرکدام راه و رسم مربوط به خود را داشتند؛ لیکن گاه گاهی روی مسائل مهم و حیاتی ، میان کلیه ترقیخواهان، تفاهم های نسبی بوجود می آمد.

پرسش : طوری که همگان اطلاع دارند، قانون احزاب سیاسی از طرف هردو مجلس پارلمان افغانستان تصویب و غرض توشیح به پادشاه ارسال گردید.

اما شاه این قانون را که فعالیت تمام احزاب سیاسی را قانونمند می ساخت و راه را جهت نهادینه کردن نظام دموکراسی هموار می نمود، توشیح نکرد.

شما علت این برخورد سلطنت را پیرامون جلوگیری از فعالیت قانونی احزاب سیاسی و بالنتیجه تشکیل حکومت های بدون پشتیبانه حزبی، در چه می بینید؟

پاسخ : قانون احزاب ، به مانند قانون انتخابات و قانون مطبوعات ، متمم قانون اساسی، بوده اند . دو قانون (دوم و سوم) در دوره انتقالی توسط فرمان تقنینی نافذ گردید؛ لیکن قانون احزاب سیاسی به طاق نسیان گذاشته شد.

حکومت های دهه ی قانون اساسی، با تشکیل احزاب سیاسی درعمل مخالفت می ورزیدند. زیرا چنان طرز تفکر وجود داشت که حزب های نو تأسیس، شاید درانتخابات اکثریت کرسی های پارلمان را بدست آورند و در رقابت با حکومت قرار گیرند. از این رو آگاهانه در زمینه تصویب، توشیح و انفاذ آن مخالفت و کارشکنی می نمودند.

از سوی دیگر شاه حاضر نبود تا درپای سندی امضاء بگذارد که درآینده در راه توقعات اعضای خاندان شاهی سدی ایجاد گردد و آزاردهنده تمام شود.

پرسش : درمجموع برداشت شما از ارزشهای مندرج در قانون اساسی سال 1343 ؛ نتایج دهه ی دموکراسی دوران سلطنت محمد ظاهرشاه و حکومت های غیر حزبی آن بر چی منوال می باشد و این دوره را چگونه ارزیابی می نمایید.

پاسخ : قانون اساسی بعد از توشیح ازجانب شاه (نهم میزان 1343 - اول اکتوبر 1964) با آغاز کار حکومت در دوره انتقالی در معرض تطبیق قرارگرفت.

تصویب و اعلام قانون اساسی در مجموع و به تناسب قوانین گذشته گام مهمی به سوی دموکراسی شمرده می شد و اصل تفکیک قوای سه گانه دولت (اجرائیه، تقنینیه و قضاویه) در آن مسجل شده بود و در مواردی هم صلاحیت پادشاه را محدود و دست اعضای خاندان شاهی را از مداخله در امور حکومت کوتاه می ساخت.

درقانون اساسی پاره ای از ارزشهای دموکراتیک گنجانیده شده بود؛ لیکن جلوگیری از تشکیل قانونی احزاب سیاسی ، که عملاً صورت گرفت، نمی توانست مانع زیر سوال بردن آن گردد.

برای اولین بار بر مبنای این قانون چهار زن : رقیه ابوبکر (ازکابل)، خدیجه احراری (از هرات) ، معصومه عصمتی (از معروف قندهار) و این جانب ، به پارلمان راه یافتند.

اما نباید فراموش کرد که چگونگی تطبیق قانون بطور یکسان و رعایت ارزش ها و اصول دموکراتیک آن در زندگی افراد جامعه ، باید ملاک قضاوت باشد، نه آنچه با کلمات و افاده های زیبا به روی صفحه کاغذ ریخته شده است.

در دوران حکومت های دهه قانون اساسی ، درپهلوی این که کارهای انجام یافت؛ ولیک کلیه مظاهری که با منافع حیاتی توده های مردم و مصالح علیای کشور درتناقض بود، نیز وجود داشت:

افغانستان به گونه بیرحمانه عقب نگهداشته شد؛ مناسبات تولیدی پوسیده و استثمار گرانه حفظ گردید؛ استبداد، بی عدالتی، قانون شکنی، بیروکراسی، آزار مردم، فقر اقتصادی، بیکاری، مرض، بی سوادی، بی سرپناهی، درهمه جای کشور بیداد می کرد؛ رشوه گیری، اختلاس ، دستبرد به دارایی های عامه، چور و چپاول، قاچاق و غارتگری بی حساب صورت می گرفت؛ مردم از ظلم و تعدی اربابان و حکام محلی به جان آمده بودند و دهها و صدها موضوع دیگر تجاوز به جان و منافع توده های مردم و میهن

پرسش : جناب داکتر صاحب! به اجازه شما، می آیم به بحث روی انکشاف اوضاع سیاسی و اجتماعی درافغانستان، در سالهای آغازین دهه پنجاه خورشیدی، وصحبت را پیرامون یک رویداد بزرگ تاریخی دیگر که تغییر و تحول را باخود به همراه آورد و منجر به سقوط نظام سلطنتی گردید، ادامه می دهیم:

صبح روز 26 سرطان 1352 مطابق 17 جولای 1973، سردار محمد داوود صدراعظم کشور، طی سالهای 1332 تا 1342 خورشیدی ، که مدت ده سال بعد را درکنج عزلت گذرانیده بود؛ ازطریق رادیو افغانستان، سقوط سلطنت 40 ساله محمد ظاهر پسرعم خویش را توأم با استقرار نظام جمهوری، اعلام داشت.

شما بمثابة عضو هیأت رهبری ح. د. خ. ا و رهبر سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، علایمی را درجامعه مبنی بر نیاز سقوط نظام سلطنت و استقرار رژیم جمهوری ، احساس می کردید؟ همچنان شما این تغییر و تحول را با درنظرداشت سابقه زمامداری و کار های دیگر محمد داوود دربخشهای اقتصادی - اجتماعی درمقایسه به موجودیت برخی آزادی های مدنی دردهه قانون اساسی ودموکراسی نیم بند سلطنتی ، به نفع نهضت و جامعه افغانستان می دیدید یا خیر؟

پاسخ : از سال (1352 - 1342 = 1973 - 1963) یعنی در دهه ی معروف به قانون اساسی، از جمله پنج صدر اعظم افغانستان، چهار تن اول آن به ترتیب و پی در پی، از اثر بی ثباتی وضعیت سیاسی - اجتماعی درکشور و فایق نیامدن به حل مشکلات اقتصادی مردم که سراپای جامعه را فراگرفته بود، مجبور به استعفاء شدند.

موسی شفیق آخرین صدراعظم افغانستان در دهه ی دموکراسی ، زمانی از پارلمان رأی اعتماد بدست آورد و به کار آغاز کرد که کوهی از مشکلات اقتصادی و اجتماعی دامنگیر مردم افغانستان بود و چاره جویی جهت حل آنها در پرده ی ابهام قرار داشت.

به علت خود کامگی اولیای امور؛ خودسری حکام و اربابان محلی؛ موجودیت تضاد و تفاوت درگفتار و کردار زمامداران در تطبیق یکسان قانون؛ رعایت نشدن معیارهای عدالت اجتماعی در انکشاف متوازن و عملی ساختن پروژه های اقتصادی دارای خصلت و مشخصه ی زیربنایی؛ بی پروایی بی سرحد نسبت به احترام به حقوق شهروندی افراد میهن ... ، نظام شاهی مشروطه اعتبار لازم کسب نکرد و نهادینه نشد. باوجود این که تحقق پلان پنج ساله اول ، پاره ی از تغییرات را در سیمای اقتصادی و اجتماعی جامعه وارد آورده بود و حکومتهای دهه ی قانون اساسی می توانستند از نتایج حاصله از تطبیق پلان، بهره برداری سودمند نمایند و درسهای آموزنده را فراگیرند و به اداره ی مملکت سروسامان دهند. ولیک نه تنها تغییرات مثبتی به نفع بهبود وضع زندگی مردم صورت نگرفت؛ بلکه زندگی تهی دستان میهن بدتر شده می رفت و حکومت های این دوره درحالی که قاعده حزبی وتوده بی نداشتند؛ محبوبیت ونفوذی در میان مردم نیز کسب کرده نتوانستند.

بنابراین ، ناپایداری حکومتهای دهه ی دموکراسی باعث آن شد تا در افغانستان ثبات سیاسی و پیشرفت اقتصادی مطابق نیازمندی های مبرم جامعه، بوجود نیاید و نارضایتی عمومی را به بار آورد و مردم از حالت سیاسی حاکم بر زندگی و سرنوشت شان ، دل خوش نداشته باشند.

انتخابات دوره ی سیزدهم شورا، تصویر این ناپایداری و بی ثباتی سیاسی را بخوبی به نمایش گذاشت:

تعدادی از کاندیدهای وابسته به سازمانهای سیاسی و شخصیت‌های مستقل درپروسه ی انتخابات شرکت ورزیدند؛ لیکن به سبب مداخله ی علنی و مستقیم ارگانهای دولتی، ایجاد موانع آشکار و پنهان ازسوی حکومت و راه اندازی دسایس ، تحریکات و مقاومت نیروهای ارتجاعی، بوسیله شبکه های استخباراتی منطقه و غرب ، ازراه یافتن آنان به پارلمان، جلوگیری بعمل آمد.

بطور مثال کاندیدهای مربوط به ح. د. خ. ا : - محترم قادر بهیار از ولسوالی خان آباد ولایت کندز برنده انتخابات بود؛ اما نه تنها این حق قانونی وی غصب گردید؛ بلکه به زندان نیز اداخته شد؛

- زنده یاد هادی کریم ازحوزه اول و دوم ولسوالی پنجشیر با کسب اکثریت آراء ، موفقیت غیر قابل انتظار را برای هیأت حاکمه کشور ، بدست آورد؛ ولی برخلاف قانون ، عوض احراز کرسی پارلمان، روانه کنج زندان گردید؛

- محترم دستگیر پنجشیری، عضو اصلی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا و رهبری کننده تیم انتخاباتی هادی کریم را، به اتهام گناهی که اصلاً مرتکب نشده بود، نیز به هشت سال حبس فرمایشی محکوم و روانه زندان نمودند؛

- مرحوم محمد هاشم میوند وال، کاندید ولسوالی مقر ولایت غزنی ، علت ناکامی خود را درانتخابات دوره ی سیزدهم ، مداخله دولت در پروسه رأی دهی عنوان کرد؛

- میر محمد صدیق فرهنگ درمقابل محمد اسحق عثمان مربوط به جمعیت محافظه کار جبهه ملی، از حوزه ی اول انتخاباتی شهرکابل ، شکست خورد.

هدف از یاد آوری این مطالب، فقط بازگویی یک نمونه کوچک از روش قلدرمنشانه دستگاه حاکمه در نظام شاهی مشروطه و دهه ی قانون اساسی بود.

در رابطه به نیازمندی سقوط سلطنت، سردار محمد داوود در نخستین بیانیه رادیویی خویش در همان صبحگاهان روز 26 سرطان 1352 با صراحت لهجه حرف زد و تغییر نظام شاهی را به رژیم جمهوری، ضرورت مبرم زمان دانست .

وی دموکراسی این دهه را قلبی و تهداب آن را استوار بر عقده و منافع شخصی و طبقاتی ؛ برتقلب، دسایس، دروغ، ریا و مردم فریبی عنوان کرده و ادعای دموکراسی و حکومت مردم را، جز انارشسیسم و رژیم سلطنت مشروطه را، به غیر از مطلق العنانی و ادامه حاکمیت خود کامه در سایه سیاست تفرقه انداز و حکومت کن، چیز دیگری بحساب نیاورد.

در بحبوحه تشدید رقابتها میان اعضای خاندان شاهی بخاطر تصاحب و حفظ قدرت ، جنرال سردار عبدالولی زیاد فعال بود و تلاش به خرج می داد تا بشکل یکه تازانه به کمک شبکه های استخباراتی و نظامیان طرفدار خویش، برمسند حکمروایی تکیه زند و صدای هرنوع ترقی خواهی و عدالت پسندی؛ آزادی و دموکراسی را به زور برچه درنطفه، خفه سازد ، ولی نتوانست تا به این آرزوی ناروای خود برسد.

اما در این رقابت ها سردار محمد داوود با استفاده از رشد جنبش دموکراتیک و عدالتخواه جامعه افغانستان و وضع زندگی رقتبار مردم؛ و تأمین ارتباط با افسران ترقیخواه و تحول طلب پایین رتبه اردو و جذب آنان به اندیشه های تغییر نظام ، بتاريخ 26 سرطان 1352 با انجام کودتای نظامی ، رژیم جمهوری را درکشور اعلام نمود، که در تاریخ افغانستان یک ساختار سیاسی بکلی نو، جاگزین رژیم سلطنتی درحال زوال گردید که اگر انحرافات بعدی رخ نمی داد بدون شک گامهای استواری را جهت تحقق خواسته های مبرم و حیاتی توده های مردم بر می داشت و در نتیجه به نفع نهضت عدالتخواه جامعه افغانستان تمام می شد.

پرسش : محمد داوود با کسب قدرت سیاسی، قانون اساسی را ملغی ساخت که این امر خالی از تأثیر گذاری بر فعالیت احزاب سیاسی و سازمانهای اجتماعی نبود. این تصمیم رژیم جدید ، بالای پروسه کار و فعالیت احزاب سیاسی و سازمانهای اجتماعی، از جمله سازمان

دموکراتیک زنان تا چه اندازه تأثیر ناگوار بجا گذاشت؟ آیا بعد از آن فعالیت ح. د. خ. ا و سازمان دموکراتیک زنان متوقف شد و یا کما فی السابق ادامه یافت؟

پاسخ : بعد از پیروزی کودتا ، نظام جمهوری در آغاز مرحله دسراسر افغانستان مورد تایید و پشتیبانی همگانی واقع شد و از شمار نیروهای ملی و دموکراتیک و ترقیخواه ، هیچ کسی از همکاری با آن دریغ نوزید.

استقبال بی شایبه مردم از این تحول، بیانگر بیزاری آنان از دوام رژیم شاهی و حکومت های مربوط به آن بود که نتوانسته بودند به خواستهای مردم پاسخ روشن بگویند.

شایان ذکر دانسته می شود که رهبری نظام جدید جمهوری در سالهای آغازین پیروزی، در برابر نیروهای مترقی، روش بالنسبه مناسب داشت و الی سال 1354 - 1975 و برگشت رئیس دولت از سفرهای طولانی از کشورهای ایران، مصر، پاکستان... و طرح و تصویب قانون جزا و قانون اساسی ضد دموکراتیک در لویه جرگه فرمایشی ، به کدام اقدام سرکوبگرانه متوسل نشد که باعث ایجاد فضای خفقان آور سیاسی گردد. از این رو در شرایط نوین بوجود آمده ، ح. د. خ. ا و سازمان دموکراتیک زنان افغانستان کارها و فعالیتهای خویش را خیلی ها سودمند و بدون ماجراجویی، به پیش می بردند و رده های صفوف و کادرها، از نظر کمی گسترده تر و از لحاظ کیفی منظم تر و فشرده تر می گردید.

گرچه پس از لغای قانون اساسی سال 1343 ، کمیته مرکزی نوتاسیس نظام جمهوری ، فرمانهای را صادر نمود که بموجب آن صلاحیتهای به این نهاد رهبری (کمیته مرکزی) که در رأس آن محمد داوود قرار داشت، داده شد و رهبر کودتا به عنوان رئیس دولت و صدراعظم با اختیارات مافوق قانون براریکه قدرت نشست؛ با آنها در سال نخست پشتیبانی از نظام جمهوری چشمگیر بود.

پرسش : در صورتی که محمد داوود قانون اساسی سال 1343 را که یک دستاورد نسبی مبارزات جانبازانه آزادیخواهان کشور بود، ملغی اعلام نمود و آهسته آهسته بویژه پس از

انفاد قانون جزا، فعالیت احزاب و سازمانهای سیاسی و اجتماعی را توأم با سایر آزادی های دموکراتیک (آزادی قلم - بیان - مطبوعات - تظاهرات - اعتصابات - تشکیل انجمن ها...) ، ممنوع کرد؛ هردو جناح رهبری ح. د. خ. ا. ، روی کدام دلیل و برهان از رژیم جدید حمایت نمودند؟

پاسخ : طوری که پیشتر گفته شد، در تاریخ سیاسی افغانستان، اعلام نظام جمهوری یک تحول بکلی جدید بود و در همان مقطع زمانی وارد آمدن تغییر در سیستم سیاسی کشور، نیاز جامعه به حساب می آمد؛ بنابراین نظام جدید، من حیث یک پدیده نو و متحول نمی توانست از پشتیبانی نیروهای مترقی ، از جمله ح. د. خ. ا برخوردار نگردد.

در این جا می خواهم روی یک نکته دیگر نیز تماس بگیرم و چند حرفی بر مبنای قضاوتها ، نظریه پردازی ها و برداشتهای شخصی تعدادی از مؤرخان و واقعه نگاران که در آثار خویش رویدادها و حوادث این برهه ی از تاریخ میهن ما را به رشته تحریر کشیده اند، بگویم .

تاریخ علم است و با علم و دانش نمی توان و نباید بر حسب میل و سلیقه و علاقه مندی های شخصی ، گروهی و مناسبات فامیلی و منطقه یی ، برخورد کرد و آن را بازیچه دست خود ساخت.

رشته تاریخ مانند سایر بخشهای علوم با منطق، استدلال ، تجربه ، آموزش، دلیل و برهان سرو کار دارد و نتایج حاصله از پژوهشهای علمی در این عرصه ، برواقعیتها تکیه می زند. بدین لحاظ حدس و گمانهای بدور از حقیقت ، قرینه سازی ها و صحنه پردازی های نادرست و غلط را نمی توان تاریخ دانست و بر آن اعتباری بخشید.

در دو دهه ی اخیر کتب بی شمار تاریخی به چاپ رسیده و عده ای از مؤلفان داخلی و خارجی روی قضایای مربوط به سقوط سلطنت و پیروزی کودتای 26 سرطان 1352 به داوری نشسته اند.

بی نیاز از اثبات است که روزنامه نگاران و واقعه نویسان غیر حرفه یی خارجی، پابند اصول نگارش مسائل تاریخی نیستند و تعهدی (چه اخلاقی و چه مسلکی) نسبت به اصول و حرفه تاریخ نگاری نداشته و از عمق رویدادها و پیشینه ی تاریخی سرزمینی که درباره حوادث آن می نگارند، آگاهی کامل ندارند. این دسته از مؤلفان فقط خبرسازی، گرم ساختن بازار تبلیغاتی و جذاب کردن تیتراژ نشریه ها را بیشتر دوست دارند و از این مدرک پول وافر بدست می آورند. اگر در آثار و نوشته های آنان یک حرف درست جا می یابد، درمقابل دهها سخن نادرست نیز گنجانیده می شود.

علی رغم این که شماری از شهروندان کشورمان با وارد بودن به این دانش، تا حدودی که به آن دسترسی داشته و یا قدرت بیان آن را درخود می دیدند، در آثار خویش حقایق را بازگنموده اند؛ اما درمقابل، هستند عده ای از شهروندان افغانستان که دست به تاریخ نویسی و واقعه نگاری زده و آثار و نوشته های را به چاپ رسانیده اند که در برخی از آنها تحریف حقایق و کتمان واقعیتها بخوبی به ملاحظه می رسد. آنان چگونه به خود حق داده اند که بیان حقیقت را فدای حس بدبینی و عقده گشایی نسبت به این و یا آن شخصیت، این و یا آن سازمان سیاسی، نمایند و بر روی تاریخ که علم است با بی مبالاتی پابگذارند.

چه مطلبی می تواند درد آورتر از این باشد که وزیر کابینه و عضو کمیته مرکزی نظام جمهوری که در رهبری آن سردار محمد داوود قرار داشت، بجای این که در «اثر تاریخی» خود، به بیان واقعیتهای تاریخی آن دوران پرداخته باشد؛ در عوض، کتابش پر از توهین و دشنام است و مؤلف زشت ترین و رکیک ترین واژه ها و جمله ها را در حق رفقاء، دوستان و همکاران کودتایی خویش روادانسته و به عفت، پاکدامنی، عزت و شرافت مادر، خواهر، همسر، دختر و خانواده های آن شرکای حکومت و همنشینان کمیته مرکزی خویش تاخت و تاز نموده است که خیلی ها تأسف آور است.

پرسش : طوری که شما در جریان بوده اید؛ محمد داوود 35 روز بعد از پیروزی کودتا و اعلام نظام، برنامه کاری اش را تحت عنوان " خطاب به مردم افغانستان " اعلام و منتشر

نمود که دارای محتوای دموکراتیک و ترقیخواهانه بود و در آن خواست ها و نیازهای مبرم و ضروری توده های مردم بازتاب روشن یافته بود.

اما پس از مدت دو سال گرایشهای نوسانی ، حرکت‌های عقب گرایانه ، روحیه غرور کاذب و خودخواهی های بی حد و حصر در رهبری ارکان دولت و بویژه در ذهن و روان شخص رئیس دولت به آن پیمان‌ه بی حاکم گردید که نه تنها از تعهدات داده شده در بیانیه " خطاب به مردم " دست کشید ؛ بلکه با حامیان داخلی و بین المللی و حتا رفقای نزدیکش که او را از کنج عزلت برداشته در رأس قدرت قراردادند ، نیز وداع گفت و سیاست سرکوبگرانه را علیه نیروهای دموکراتیک و مدافع نظام، درپیش گرفت.

شما علت اصلی این گرایش انحرافی رژیم، بویژه شخص داوود را درچی می بینید:

- در فشارهای کشورهای غربی ، مانند امریکا - انگلیس و ناتو و دولت های ارتجاعی عرب و منطقه ؛

- در شدت یافتن مخالفت نیروهای افراطی راست و چپ با رژیم ؟

- و یا در سطح رشد آگاهی اجتماعی نسل جوان کشور از جامعه شناسی علمی ؟

پاسخ : پیش از ارائه پاسخ به این پرسش شما ، لازم می افتد تا سردار محمد داوود را شناخت و راجع به پیشینه کاری و خوی و خصلت وی معلومات در دست داشت:

سردار محمد داوود و برادرش سردار محمد نعیم، از دست پروردگان سردار محمد هاشم خان صدراعظم وقت می باشند و توسط همان کاکای خود در عرصه سیاست به میدان آمدند و به مقام های عالی و وظایف دولتی ، بالا کشیده شدند.

در دوره صدارت محمد هاشم خان، سردار محمد داوود وظایف: نایب الحکومه قندهار ، نایب الحکومه و قوماندان نظامی سمت مشرقی را به پیش برد.

درسالهای اول حکومت دومین کاکای شان، شاه محمودخان ، سردار محمد داوود و سردار محمد نعیم به علت مخالفت با سیاستهای این کاکای خود به وظیفه وزیرمختاری درلندن و پاریس گمارده شدند و از وطن دور گردیدند.

اما بعد از مدتی ، درکابینه شاه محمود خان ، سردار محمد داوود سمت وزارت دفاع را بدوش گرفت و سرانجام درسنبله سال 1332 (4 سپتمبر 1953) ازجانب شاه موظف به تشکیل کابینه شد.

سردار محمد داوود درحکومتی که خودش صدراعظم کشور بود، در مقطع های زمانی معین وظایف : وزارت دفاع، وزارت داخله ، وزارت پلان را نیز شخصاً به عهده گرفته و برادرش سردار محمد نعیم وزیر خارجه و معاون صدارت بود.

محمد داوود در دوران صدارت خود حل و انجام دو وظیفه را درپیش روی خود قرارداد:

- مسأله ی پشتونستان ؛

- انکشاف اقتصادی برپایه پلانگذاری و اقتصاد رهبری شده .

وی از دموکراسی و قایل شدن آزادی های دموکراتیک به مردم فاصله اختیار کرد و روش دیکتاتوری فردی و خاندانی را درجامعه مسلط ساخت.

دراول میزان 1335 - 22 سپتمبر 1956 ، به عبد الملک عبدالرحیم زی وزیر مالیه وظیفه سپرد تا کار تحقق شاخصهای نخستین پلان پنج ساله ی افغانستان را آغاز نماید، اما بنابر مخالفت سردارمحمدنعیم، موصوف باساس فرمان مورخ 14 سرطان 1336 سردارمحمدداود، از وزارت مالیه سبکدوش گردید. به تعقیب آن عبدالملک عبد الرحیم زی را که طراح و ترتیب دهنده ی پلان بود ، یکجا با شماری از شخصیتهای سرشناس و مبارز راه آزادی ، دموکراسی و مشروطیت (اعضای حزب وطن به رهبری شاد روان میر غلام محمد غبار) ازجمله : حاجی عبدالخالق، غلام حیدر پنجشیری، میر علی احمد شامل، محمد آصف آهنگ و نادرشاه هارونی ؛ بشکل مستبدانه و خلاف کلیه معیارهای حقوقی ، اخلاقی و

انسانی، بدون داشتن کوچکترین جرم و گناه، بصورت غیر قانونی در سال 1336 (آغاز سال 1957) به زندان انداخت و آنان سالهای زیادی را درد خمه های مرگ گذرانیدند.

اضافه باید کرد که تطبیق پلان پنج ساله ی اول در سال 1340 خورشیدی، به پایان رسید و از پروژه های تولیدی - اقتصادی مربوط به آن، بهره برداری شروع شد.

بدین ترتیب دیده می شود که سردار محمد داوود، با داشتن تجربه کاری در موقفهای بلند دولتی، از جمله ده سال در مقام صدارت، آن گونه که در این دو دهه ی اخیر، در بسا کتب و رساله های تاریخی درباره زمامداری او پس از کودتای 26 سرطان 1352 نگاشته شده است، شخص سختگیری بود که کمتر به نظریات معقول دیگران ارزش قایل می شد؛ بویژه این که در کارهای رسمی و اداری پیرو مکتب سردار محمد هاشم خان بود و در مقابل رقبای سیاسی خود، از گذشت کار نمی گرفت؛ خصوصاً اینکه در کنار خود، برادر کارکشته (سردار محمد نعیم) و شماری از آبدیده های دولتی مربوط به گذشته رانیز داشت.

بعد از کودتای 26 سرطان 1352 ، دوستان و نزدیکان سردار و یک عده افراد ابن الوقت و فرصت طلب دیگر که جز به حصول منافع شخصی و رسیدن به مقامهای بالایی در اداره دولت ، به چیز دیگری نمی اندیشیدند، در روزنامه ها و جراید و در پروگرامهای رادیوی ، در تعریف و توصیف از محمد داوود، آنقدر غلو کردند که بزودی رئیس دولت و صدراعظم افغانستان شخصیت افسانوی به خود گرفت و به یک اسطوره تبدیل شد؛ که این تبلیغات غیر ضروری، در دسرهای بعدی رابه بار آورد.

در گرایشهای انحرافی در جمهوری محمد داوود، علاوه بر مطالبی که در پرسش شما آمده است؛ موضوع های دیگری نیز بی تأثیر نبودند:

- در بعد داخلی، مزید بر تراکم مشکلات اقتصادی و اجتماعی در جامعه ، دشمنی سرسختانه و کینه توزانه شماری از اعضای کابینه در مقابل نیروهای ترقیخواه و تحول طلب کشور، که پیوسته به تحریکات دست می زدند، نقش داشت. در این کارزار ، جنرال حیدر رسولی

وزیردفاع و عبد القدیر نورستانی وزیرداخله و پیروان این هردو، پیشگام تر از دیگران بودند و بحران آفرینی می کردند.

- تصفیه های پی درپی و سبکدوش ساختن افسران تعلیم دیده و با تجربه و مسلکی از جزو تام های نظامی که از سال 1353 آغاز یافته بود، شامل همین پروژه می شود.

- در بعد خارجی ، فعالیت های خرابکارانه ی دستگاه های استخباراتی ممالک همسایه، دول عربی و شیخ نشین های حوزه خلیج و جهان غرب که در سال 1353 درکشورما نفوذ پیدا کرده بودند، دربرهم زدن اوضاع سیاسی درافغانستان، تأثیر ویرانگرانه داشتند.

- تلاش های خود خواهانه شاه ایران که به تشویق و حمایت ایالات متحده امریکا صورت می گرفت و ساواک و سی . آی . ای ، درهمکاری با همدگر اقدام های تخریبکارانه را هماهنگ می ساختند ، بآدادن وعده های اقتصادی و کمک های مالی، گرایش محمد داوود را به سمت راست تا آن حدی سرعت بخشیدند که وی حتی از ادعاهای بلند بالای خویش روی قضیه پشتونستان و مسأله ی آب رود هلمند، نیز عقب نشینی اختیار نمود.

درتحت پوشش این پلان بود که سردارمحمد داوود به ایران و کویت مسافرت کرد و با بسته ای از وظایف جدید که درضدیت با نیروهای ترقیخواه انجام می پذیرفت، به وطن برگشت.

پرسش : داکترصاحب گرامی ! به اجازه شما دوباره برمی گردیم روی مسائل زندگی درون حزبی؛ علی رغم این که مسأله وحدت هردو جناح حزب طی ده سال جدایی پیوسته مطرح بحث و جزء پروسه مبارزه حزبی ما بوده است؛ اما چی علل و نیازهای مبرمی موجب شد تا بعد از کودتای 26 سرطان 1352 ، بویژه درسال های 1354 تا 1356 روی این پروسه با سرعت بیشتر کار صورت گیرد؟

آیا شرایط لازم برای وحدت هردو جناح حزب مساعد و موانع از میان برداشته شده بود یا خیر؟ و یا عوامل داخلی و خارجی دیگری موجب گردید تا وحدت حزب به هر قیمتی که تمام می شد باید صورت می گرفت؟

پاسخ : در اوضاع و شرایط آن روزها در افغانستان که ارتجاع داخلی و امپریالیسم بین المللی در اشتراک مساعی با ارتجاع عرب و محافل ارتجاعی منطقه به تحکیم مواضع طرفداران خود در درون نظام حاکم می پرداختند و هردو جناح ح. د. خ. ا، شدیداً زیر ضربه قرار گرفته بود، مسأله ی وحدت مجدد حزب به یک ضرورت مبرم و به یک امر اجتناب ناپذیر بدل شده بود.

همه واقف اند که سردار محمد داوود، دست عبدالقدیر نورستانی وزیر داخله را در عملکرد سرکوبگرانه برضد ح. د. خ. ا، باز نگهداشته بود و این وزیر متعصب، صلاحیت وارد کردن هرنوع فشار و ضربه ی لازم را بر هردو جناح ح. د. خ. ا، داشت.

از سوی دیگر ساواک ایران تمام تلاش و کوشش خود را به خرج می داد تا محمد داوود بر ح. د. خ. ا فشار و ضربه ی بیشتر وارد کند؛ حتی کمک های دولت ایران به جمهوری افغانستان، مشروط به عملی شدن این شرط دانسته شده بود.

در رابطه به وحدت مجدد حزب در ماه سرطان 1356 و چگونگی عملی شدن آن ، به شمول مشکلاتی که در آغاز مرحله در سر راه آن قرارداد داشت و دشواری های بعدی که ناشی از ناپخته بودن این وحدت بروز کرد، در این جا لزوم آن دیده نمی شود تا توضیحات بیشتر و مفصل تر ارائه گردد؛ زیرا رفقای دیگر به این کار پرداخته اند. صرف می خواهم تایید آور شوم که ما در امر پابندی به وحدت حزب، رعایت، حفظ و تحکیم هر چه بیشتر آن، از دل و جان صادق بودیم، متأسفانه حرکات وحدت شکنانه ی حفیظ الله امین و شرکاء بویژه پس از قیام ثور، یکپارچه گویی حزب را، برهم زد.

پرسش : نظرتان در مورد قتل های مرموز سال های 1356 - 1357 چیست؟

آیا بعد از ترور علی احمد خرم که بنا بر ارائه گزارش و معلومات موثق اکادمیسین دستگیر پنجشیری رئیس نظارت و کنترل کمیته مرکزی حزب واحد دموکراتیک خلق افغانستان، بدستور حفیظ الله امین صورت گرفته بود؛ زنگ خطر در داخل رهبری حزب به صدادر نیامد؟ سپس وقتی که انعام الحق گران، پیلوت آریانا که از نظر چهره با زنده یاد ببرک کارمل شباهت داشت، رهبری حزب تدابیری را اتخاذ کردند یا "توکلتُ علی الله گفتند"؟

پاسخ : بحران امنیت در شهر کابل و سایر نقاط کشور زنگ خطری بود که باید همه شهروندان افغانستان به پیامد های ناشی از آن توجه مبذول می داشتند و با احتیاط لازم زندگی را دنبال می کردند. هرچند در قدم اول نخبگان و فعالان سیاسی در لیست آدمکشان حرفوی شامل ساخته شده بود ؛ ولیک از این که در سازماندهی و بسط و گسترش بی امنیتی، افراد و گروههای مختلف با طرز دید و اندیشه های متفاوت و با انگیزه های رنگارنگ حصه می گرفتند؛ بنابراین امکان وقوع هرنوع پیشامد خطرناک، تهدید کننده و مرگ آور متصور بود و جان و حیات هرکس می توانست در معرض حملات ناگوار قرار گیرد.

اما برای کادرها و صفوف ح. د. خ. ا، به جز از تکیه بر اصول و فن مبارزه ی مخفی و اجتناب از هرنوع حرکت و عمل ماجراجویانه، کدام رهنمود مشخص دیگری صادر نشده بود.

پرسش : به نظر شما، ترور استاد میر اکبر خیبر که صفحه ای از تاریخ افغانستان را ورق زد و رویداد هفتم ثور 1357 و انتقال قدرت دولتی بر ح. د. خ. ا. قهراً و جبراً تحمیل گردید؛ توسط چی کسی صورت گرفت؟

پاسخ : در مورد ترور رفیق گرامی استاد میر اکبر خیبر، در دو دهه ی اخیر تحلیل گران، نویسندگان و مورخان داخلی و خارجی آنقدر ضد و نقیض نوشته اند و عقده گشایی نموده اند که قریب است در لابلای آنها اصل واقعیت گم شود.

از سال 1356 به بعد ، ساواک ایران، گروههای بنیادگرای وابسته به سیاستهای ارتجاعی جنرال ضیاء الحق حاکم نظامی پاکستان، بشمول حلقه کوچک کینه جوی درون

حاکمیت به رهبری عبداللہ - قدیر نورستانی و حیدر رسولی، برنامه از بین بردن رهبران ح. د. خ. ا را ریخته بودند که در تطبیق این پلان شوم از افراد و اشخاص معلوم الحال در ح. د. خ. ا (حتی تا سطح اعضای کمیته مرکزی) نیز کار گرفتند.

بدون هیچ شک و تردید، سازماندهی ترور استاد میراکبر خیبر توسط حفیظ اللہ امین صورت گرفته است. بعید از امکان نیست که در اجراء و عملی ساختن این حرکت جنایتبار و دهشت افگانه ، یک هماهنگی قبلی بین حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار و عبدالقدیر نورستانی وزیر داخله بوجود نیامده باشد، که فعال بودن عبدالقدوس غوربندی در این روز، گواهی بر آن می دهد. زیرا در شامگاهان همان روز (28 حمل 1357 - 17 اپریل 1978) ، « خیبر به پیشنهاد و با همراهی یک تن از اعضای کمیته مرکزی (عبدالقدوس غوربندی) از منزل خویش به عزم قدم زدن برون برآمد. معلوم نیست که چرا وی از مکروریان تا شیرپور (در منزل غوربندی) رفت و هنگام بازگشت در چند صد متری رخداد حادثه از جانب نامبرده تنها گذاشته شد. در هر حال هنگامی که وی در ساعات شام در نزدیکی های منزل خویش رسیده بود، در کنار سرک عمومی متصل به عمارت مطبوعه دولتی با ضرب گلوله به شهادت رسید و قاتلین سوار بر موتر فرار کردند.

... بعدها معلوم شد که عبدالقدوس غوربندی با حفیظ اللہ امین روابط معین و زد و بند داشت. »

(یاداشتهای سیاسی... س. ع. کشتمند ، ج. 1 و 2 صص 326-325)

آقای انتونی ارنولد، در اثر خودتحت عنوان «کمونیسم دوحزبی افغانستان - خلق و پرچم» که از سوی انستیتوت هوور، دانشگاه استانفورد در کالیفورنیا امریکا در سال ۱۹۸۳ به چاپ رسیده است، نیز این مطلب را تأیید می دارد.

همین گونه داکتر حسن شرق می گوید:

« ... اما آنچه به موضوع ارتباط میگیرد روابط حفیظ الله امین و بعضی از اعضای حزب انقلاب ملی می باشد.

وزیرداخله بروز پنج ثور 1357 از محمد داؤد هدایت میگیرد تا رهبران ح. د. خ. ا. را دستگیر نمایند. اما حفیظ الله امین تا ساعت 9 صبح 7 ثورکه برفقای حزبی خود جهت قیام مسلحانه بصد محمد داؤد هدایت میدادند؛ درخانه خود بودند به استناد فلمیکه در زمان حفیظ الله امین تهیه شده بود.

... دوستی آنها [قدیرنورستانی و حیدر رسولی] با حفیظ الله امین! محض بخاطر دشمنی با پرچمی ها بوده و غلام حیدر رسولی بحیث شخصی مسلمان و ملی دشمنی آشتی ناپذیر خود را از کمونیست هرگز پنهان نمیکردند و شاید در اثر همین توقعات طفلانه بوده باشد که برویداد 7 ثور عبدالقدیر شدیداً جراح برداشته بود و او را بشفاخانه 400 بستر اردو اشخاصی شناخته نشده برای تداوی نقل داده بودند داکتر آدم درمل جراح مشهور اردو گفت که عبدالقدیر خیلی آرزو داشت تا از زخمی بودن او به حفیظ الله امین اطلاع داده شود! اما شرایط آنروز امکان تماس را با حفیظ الله امین ناممکن نموده و جراحات عبدالقدیر به او اجازه نداد تا بیشتر از چند ساعت محدود زنده بماند.» (کرباس پوشان برهنه پا مؤلف داکتر حسن شرق صص 162 - 161)

پرسش : بعد از شهادت استاد خیبر، متناسب با نمایش قدرت در مراسم تشییع جنازه و به خاک سپاری وی، بویژه در مطابقت با صحبتهای رهبران حزبی، (نورمحمد تره کی و ببرک کارمل)، که منشی اول با اعتراض گفتند: « هرگاه هیأت حاکمه کشور... دستگاه اداره را از وجود عناصر شناخته شده و نفوذ داده شده ارتجاع وابسته به امپریالیسم تصفییه نکند، مسؤولیت زنده گی مبارزان وطنپرست را تأمین نه نماید و علیه تروریزم و تروریستها قاطعانه اقدام ننماید، مسؤول عواقب ناشی از آن خواهد بود.» و منشی دوم حزب نیز بیان داشتند:

« رفیق شهید و قهرمان ما اکبر خیبر با پیگیری به رفقا خاطرنشان می ساخت که سکوت مرگبار موجود سیاسی را باید شکست... خیبر با شهادت خود، سخت ترین سکوت را شکست....»

رفقا و دوستان! در این آخرین مراسم و ادای احترام به خیبر شهید اعلام میداریم که :

قاتلین این رفیق عزیز ما، این فرزند اصیل خلق کشور عبارتند از قوای ارتجاع داخلی به سرمداری ارتجاع سیاه و افراطی و محافل راستگرای حاکم، ارتجاع منطقه و امپریالیسم، در رأس شبکه های جاسوسی امریکا، پاکستان و ایران و غیره و همه عملاً در یک جبهه نا مقدس سیاه به مثابه دشمنان داخلی و خارجی خلق افغانستان. بدین جهت ما در پیشگاه آرامگاه رفیق شهید خویش یک بار دیگر سوگند خود را در مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم تجدید مینماییم و به بانگ رسا اعلام میداریم:

رفیق شهید خیبر!

خلق افغانستان انتقام تو و دیگر همزمان شهید تو عبدالرحمان ها، عبدالقادرها و نیاز محمد ها را خواهد گرفت. "

آیا آمادگی لازم و پلان تدابیر مشترک در برابر حوادث احتمالی بعدی که بوقوع پیوست، اتخاذ گردیده بود یا خیر؟

آیا پلنوم کمیته مرکزی و یا دست کم جلسه بیروی سیاسی در مورد بررسی وضع، موضوع ترور خیبر، تحلیل و ارزیابی مارش 20 هزار نفری اعضای حزب و دوستان آن دایر گردید؟ هرگاه تدویر یافته بود، آیا تصامیم همه جانبه بشمول تأمین هماهنگی میان سازمانهای نظامی هردو جناح حزب که در آن زمان فعالیت جداگانه داشتند؛ اتخاذ شده بود و یا خیر؟ در غیر آن چه انتظاری را از سردار محمد داوود، در برابر این مارش اعتراض گونه و صحبت های ذکر شده داشتند؟

پاسخ : طوری که خودم شاهد بودم و حالا درنوشته های امروزی اعضای دفتر سیاسی و شمار زیادی از اعضای اصلی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا ، می خوانیم؛ همچنان در اظهاراتی که دربرنامه های رادیو "بی . بی . سی " منتشره در کتاب « افغانستان در قرن بیستم » از سوی آنان بعمل آمده است؛ به جز در حصة مراسم به خاک سپاری و محفل فاتحه خوانی که بایست با عظمت شاندار اجراء گردد ؛ روی کدام مطلب دیگری تصمیم اتخاذ نگردیده بود؛ بنابراین کدام تدابیر خاصی وجود نداشت.

پرسش: از دید شما، چرا محمد داوود نسبت به این حادثه المناک، مانند برخورد عاقلانه محمد ظاهرشاه در رویداد خونین 3 عقرب 1344 ، تصمیم مدبرانه نگرفت و به عوض گذاشتن مرحمی برزخم خونین اعضای حزب، بدون تکیه بر عقل سلیم، دست به حرکت تحریک آمیز زد و با سرنوشت خود ، خانواده خویش و مردم افغانستان بازی ناکامی را انجام داد؟

آیا از قدرت و توانمندی ح. د. خ. ا. آگاهی و اطلاعات کامل نداشت و یا یاران داخلی و بین المللی وی درضدیت و انتقام جویی از حزب ما و سرکوب خونین نهضت دموکراتیک دادخواهانه مردم افغانستان ، مانند ایران، اندونیزیا و شیلی ، او را به انجام این اقدام ناعاقبت اندیشانه وادار نمودند؟

پاسخ : هرگاه برگه های کتاب « حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی بر افغانستان » که به این موضوع ارتباط پیدا می کند، به دقت کامل مطالعه گردد، بخوبی قابل دریافت است که کشورهای همسایه

(ایران - پاکستان) ، ارتجاع داخلی ، منطقه یی و حلقه های مرتجع درجهان عرب، درهمکاری و هماهنگی نزدیک با امپریالیسم بین المللی، تا چه سرحد تلاش ورزیدند و با تمام امکانات دست داشته برنامه ریزی کردند تا محمد داوود برضد تمام نیروهای ترقیخواه و تحول طلب و آزادی دوست افغانستان، بشمول رفقای روزهای درماندگی پیشین خودش، تحریک شود.

ایالات متحده آمریکا، ایران، پاکستان، عربستان سعودی، کویت و تا حدودی انورالسادات در مصر، در قسمت جلب و وادار نمودن سردار محمد داوود و گروه «وفادار» به وی مبنی بر انصرافش از تطبیق برنامه ترقیخواهانه «خطاب به مردم افغانستان» و از صحنه برداشتن تمام نیروهای آزادیخواه و تحول طلب و کلیه وطنپرستان طرفدار ترقی و عدالت اجتماعی، صدها ملیون دالر سرمایه گذاری نمودند و مبالغ هنگفتی را در این راه به مصرف رسانیدند، تا سرانجام به بهای جاری ساختن جوی های خون در افغانستان به این آرزوی شوم و ضد انسانی شان رسیدند که همین اکنون نیز مردم ما از پیامد همان برنامه هاست که همه روزه قربانی می دهند.

داکتر صاحب گرامی !

تا این جا روی پاره ای از رویدادهای مهم تاریخی در افغانستان، در هشتاد سال اخیر، به گونه ی پی در پی تماس گرفتیم. حالا موقع آن رسیده است تا باب صحبت را پیرامون یک رخداد تاریخی دیگر که سرنوشت آتی جامعه افغانستان را رقم زد و با زندگی سیاسی و فعالیت های حزبی ما نیز رابطه پیدا می کند، بگشاییم:

پرسش : بتاريخ 7 ثور 1357 (27 اپریل 1978) دولت سردار محمد داوود، از پیامد حملات پیهم زمینی و هوایی افسران پایین رتبه اردوی ملی افغانستان ، سقوط نمود و جایش را رژیم جدیدتری گرفت.

تا کنون راجع به این واقعه ، از سوی تحلیلگران و صاحب نظران سیاسی در داخل و خارج از افغانستان ارزیابی های متفاوت و قضاوتهای متضادی صورت گرفته است و دیدگاهها از همدگر خیلی ها فاصله دارند.

می خواستم بدانم که از نظر شما، رخداد هفتم ثور 1357 یک انقلاب بود ؛ یا به گفته بعضی از عناصر لیبرال دموکرات، یک کودتا و یا هم به تعبیر دیگری یک قیام مسلحانه افسران و سربازان پایین رتبه نظام که در صورت تحقق اهداف مطروحه در خطوط اساسی وظایف انقلابی ج. د. ا، منجر به پیروزی انقلاب ملی - دموکراتیک در کشور می گردید؟

پاسخ : نزدیک به سی و چهار سال از حادثه ی هفتم ثور 1357 می گذرد و تا هنوز هم در محافل سیاسی حیثیت یک بحث جنجال برانگیز را در خود حفظ کرده است.

در این مدت صدها عنوان کتاب، رساله و مقاله از جانب نویسندگان، مورخان و پژوهشگران در افغانستان و در سراسر جهان، بویژه پس از پایان جنگ سرد و سقوط حاکمیت سیاسی ح. د. خ. ا، در 8 ثور 1371، نگارش و به چاپ رسیده که در متون آنها، دیدگاه های خوشبینانه و نظریاتی در تضاد با آن، وجود دارد؛ درجایی بررسی ها خیلی باهم نزدیک و درجای دیگر در تقابل با همدگر قرار می گیرند.

بهر حال، آنچه مهم و درخور توجه می باشد، این است، که نسل بالنده و جوان امروزی و نسل های آینده کشور، بایست در این باره، معلومات درست و دقیق در دست داشته باشند.

از نظر جامعه شناسی علمی و از منظر اندیشه های سیاسی، بر مبنای دانش فلسفی پژوهشگران و متفکران در دوسده اخیر، انقلاب یک تحول کیفی و بنیادی، یک چرخش عظیم و اساسی در حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی یک جامعه می باشد که با پیروزی آن یک نظام اجتماعی کهنه و فرسوده، جایش را به یک نظام اجتماعی نو و بالنده که راه را برای رشد و تکامل آتی جامعه باز و هموار سازد، وامی گذارد.

انقلاب توسط توده های مردم به راه انداخته می شود و بوسیله آنان به پیروزی می رسد؛ یعنی شرکت مؤثر زحمتکشان (توده های زحمتکش جامعه) بخاطر تعیین سرنوشت شان، مشخصه نخست هر خیزش انقلابی، جهت نیل به تغییر و تحول می باشد.

هر انقلاب مستلزم داشتن بسترهای مناسب مادی و معنوی (یعنی موجودیت شرایط لازم " عینی و ذهنی ") برای دستیابی به پیروزی، استقرار نظم و امنیت و بسر رسانیدن تحولات اقتصادی - اجتماعی، می باشد و این یک روند قانونمندی است که باید با درجه رشد و تکامل فرهنگی جامعه سازگاری داشته باشد تا زمینه های مساعدی را جهت نیل به رشد و توسعه اقتصادی - اجتماعی و بهبود زندگی توده های مردم در ابعاد وسیعتر و گسترده تر آن، میسر سازد و راه را برای انجام کار و فعالیتهای فکری و جسمی شهروندان (نیروهای مولده) و رفاه اجتماعی هموار سازد.

این یک بحث تیوریک است و آن را بجایش می گذاریم.

اما در افغانستان تحول 7 ثور 1357 یک قیام نظامی افسران پایین رتبه ارتش بود که پس از تهاجم قوای امنیتی و استخباراتی رژیم حاکم به رهبری سردار محمد داوود، بر ح. د. خ. ا و زندانی ساختن رهبران حزب، بنا به دستور زمان و ضرورت دفاع از حیات هزاران عضو حزب و متحدین سیاسی آن به راه انداخته شد.

تشکیل نخستین ساختار رهبری کشور، پس از سرنگونی رژیم سردار محمد داوود، زیر نام " شورای نظامی - انقلابی " که در رأس آن افسران ارتش قرار داشت و سه روز بعد از ایجاد، به شورای انقلابی مدغم گردید، به حقانیت این مطلب صحنه می گذارد.

از سوی دیگر، اکثریت شخصیت‌های نظامی فعال که در راه اندازی و پیروزی ساختن این حرکت عسکری، نقش اساسی و تعیین کننده داشتند، (به استثنای محمد اسلم و طنجانر که از اثر بیماری سرطان با زندگی بدرود گفته است) همه در قید حیات هستند؛ می شود گفت که حرف و سخن آنان درباره ی قیام هفتم ثور 1357 (هرگاه بر پایه حقیقت و از روی وجدان پاک و با رعایت معیارهای عالی اخلاق و دانش سیاسی و حس مردم دوستی و وجدیه وطنپرستی، گفته و به رشته تحریر در آمده باشد و یا در آینده چنین کاری صورت می گیرد) نسبت به هر داوری دیگری که مؤلفان داخلی و خارجی در کتب و رساله های خویش، در این مورد نموده اند، به مراتب با ارزش تر و با اعتبارتر می باشد.

پرسش : پیش از راه اندازی واکنش نظامی افسران و سربازان اردوی ملی علیه تهاجم رژیم محمد داوود در هفتم ثور 1357، شب مورخ 5 ثور 1357 (25 اپریل 1978) رادیو افغانستان ابلاغیه حکومت را مبنی بر بازداشت و زندانی ساختن رهبران و شماری از اعضای کمیته مرکزی ح. د. خ. ا، پخش نمود. لیکن فردای آن و در روز بعدی (7 ثور 1357) ما شاهد یک سردرگمی عجیب و غریبی در هردو طرف (دولت - دفتر سیاسی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا) بودیم.

سردار محمد داوود رئیس جمهور، دگر جنرال حیدر رسولی وزیر دفاع و قوماندان قوای مرکز، تورن جنرال عبدالعزیز رئیس ستاد ارتش و تعداد دیگری از افسران عالیرتبه (قوماندان های فرقه های مرکز) خلاف کلیه اصول نظامی و مقررات عسکری، جزوتام های ارتش را از حالت احضارات نظامی خارج ساخته مصروف برگزاری جشن و اتن نمودند و عواقب ناشی از اقدام حمله دولت به ح. د. خ. ا را نادیده گرفتند و خیلی ها به نیرو و قدرت این حزب به گونه سطحی و ناعاقبت اندیشانه برخورد کردند.

در سمت دیگر، آن عده اعضای دفتر سیاسی و اعضای اصلی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا که تا هنوز در آزادی بسر می بردند (از جمله مسوول بخش نظامی جناح پرچم) و خود را در منازل رفقای حزبی در نواحی مختلف شهر کابل مخفی ساخته بودند، آگاهی نداشتند که در پایتخت کشور چه اتفاق پیش آمده است. این فقط کادرهای حزب بودند که اطلاعات را به آنان انتقال می دادند. آن گونه که عبدالکریم میثاق گفته است (افغانستان در قرن بیستم، برگه های 224-220) حتی در ابتدا نمی دانستند که در برابر وضع موجوده، چه نوع برخورد رادریپیش

گیرند. تا این که سه نفر (سلیمان لایق و بارق شفیعی اعضای دفتر سیاسی با عبدالقدوس غوربندی عضو کمیته مرکزی ح. د. خ. ا) راه خود را با تسلیم شدن به پولیس رژیم حاکم از دیگران جدا ساختند و سه عضو دفتر سیاسی (نوراحمد نور منشی کمیته مرکزی و مسوول بخش نظامی جناح پرچم ، سلطان علی کثتمند و عبدالکریم میثاق) از مخفیگاههای قبلی به منطقه شش درک درمنزل داوود رزمیار منتقل و بهم پیوستند و بدون تنظیم برنامه ای در انتظار تعیین سرنوشت قرار گرفتند.

به نظر شما، درچنین یک حالت حساس و تعیین کننده ، به این گونه بی تفاوتی ها نسبت به سرنوشت مردم ، آینده کشور و زندگی ملیونها انسان سرزمین ما، ازجمله هزارها عضو ح. د. خ. ا و کلیه نیروهای دموکراتیک - مترقی و میهن پرست (لشکری و کشوری) چه نام گذاشت؟

پاسخ: همه به یاد داریم که در دوسال اخیر زمامداری محمد داوود، پس از ایجاد دو دستگی دربین طرفداران وی ، حیدر رسولی و قدیرنورستانی ازچهره های سرشناس مدافع رژیم و افراد خیلی ها نزدیک به رئیس جمهور بودند.

موجودیت تعدادی از افراد محافظه کار و افراطی درحلقه ی وفاداران سردارمحمد داوود به مفهوم آن بود که دولت در عملکردها و اجراءات خویش به سمت قهقراء درحرکت است و نظام جمهوری روز به روز بسوی انحطاط سوق می یابد و فرسودگی خود را بیشتر ازپیش آشکار می سازد.

برعلاوه، فعالیت‌های شبکه های استخباراتی دول همسایه، کشورهای غربی و ممالک عربی ، پیکر دولت افغانستان را مانند موریانه می خورد و رقابت میان آنها، رژیم را در تنگنا قرارداده بود . زیرا به هراندازه که سردارمحمد داوود از لحاظ سیاسی و اقتصادی به این عفریت ها نزدیک شده می رفت، به همان پیمانانه پایگاه خود را دربین مردم افغانستان و حمایت روشنفکران ترقیخواه و تحول طلب، از دست می داد .

به هیچ کس پوشیده نیست، که برخلاف آنچه که شاه ایران، جنرال ضیاء الحق، پادشاه عربستان سعودی ازدوستی و نزدیکی با رژیم محمد داوود حرف می زدند ؛ برعکس در قفا ساواک ایران، آی. اس. آی پاکستان درهمکاری با سی. آی. ای ، با پول عربستان سعودی ، گروههای بنیادگرا را تمویل مالی می کردند؛ تسلیحات جنگی دراختیارشان می گذاشتند و آنها را به هدف خرابکاری درافغانستان ، تشویق، رهبری و استخدام می نمودند.

درفضای یک چنین، حالت سردارمحمد داوود به تصفیه های وسیع و پی درپی دراردو پرداخت و با جابجایی شماری از افسران بی کفایت و فاقد شایستگی کاری، توسط حیدر

رسولی در جزواتم های نظامی ، رهبری قوای دفاعی افغانستان دیگر کفایت و اهلیت تحلیل دقیق اوضاع پیچیده ی سیاسی کشور را از دست داده بود.

این که چرا اعضای دفتر سیاسی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا در روز 7 ثور 1357 از ناحیه وضعیت پیش آمده دچار سردرگمی شده بودند، ناشی از آن می باشد که دستور قیام نظامی از سوی رهبری ح. د. خ. ا صادر نشده بود.

اما حفیظ الله امین مسؤل نظامی جناح خلق ح. د. خ. ا که درپروسة وحدت مجدد هردو جناح حزب در سرطان سال 1356 عضویت دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب را ، به نسبت ماجراجویی های گذشته ، کسب کرده نتوانسته بود؛ علاوه برآن تصمیم دیگری حاکی از آن بود که مسؤولیت بخش نظامی جناح خلق نیز از نزدش گرفته می شد، در صدد آن برآمد تا از این زمان مناسب، برای برون رفت ازوضع نامطلوبی که بآن مواجه بود استفاده اعظمی نماید.

بنابراین ، ترور استاد میر اکبرخیبر و روزهای پس از آن (17 الی 27 اپریل 1978 میلادی مطابق 28 حمل - 7 ثور 1357) برای امین و تصمیم گیری هایش ، زمان طلایی بود که با استفاده از آن در وضعیت پیش آمده و خلای موجود، دستور قیام را به نظامیان مربوط خویش صادر نماید و سپس خود را به پولیس نیز تسلیم کند.

پرسش : چرا بعد از پیروزی قیام ثور 1357 حفیظ الله امین درحالی که عضویت بیروی سیاسی حزب راهم دارا نبود ، به یک قوماندان (!) و فرمانروای کُل کشور تبدیل شد؟

آیا این پیشامد، نتیجه برتری و تحرک نظامیان جناح خلق نسبت به نظامیان جناح پرچم بود ویا تفوق و قصوری درنظامیان وجود نداشت ؛ بلکه علت اصلی را باید در ضعف کار مسؤل حزبی جناح پرچم با نظامیان و رویدادهای آن روز که در پرسش بالا روی آن مکث صورت گرفت، جستجو کرد ؟

پاسخ : علی رغم این که من درآن وقت عضویت دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب را دارا نبودم و رابطه کاری با نظامیان را هم بر عهده نداشتم؛ ولیک به باورم نظامیان هردو جناح حزب در حالی که شماری ازاعضای هیأت رهبری حزب زندانی شده و شمار دیگری رهسپار مخفیگاهها گردیده بودند و دوتن هم داوطلبانه خود را به پولیس تسلیم کرده بودند؛ درچنین اوضاع و احوال سرنوشت ساز برای حزب و مردم، آنان خود پیشتاز ابتکار عمل و تأمین وحدت باهمی شدند و قیام را تحت رهبری " دگروال عبدالقادر رئیس ارکان قوای هوایی، جگرن محمد رفیع رئیس ارکان و سرپرست قوماندانی قوای چهار زرهدار و جگرن محمد اسلم وطنجار قوماندان کندک تانک این قوا، در روز هفتم ثور 1357 آغاز و به

پیروزی رسانیدند. بنابراین از نظامیان هردو جناح حزب بجز شهامت ، ایثار و از خود گذری، قصوری دیده نمی شود؛ بلکه بایست قوماندان (!) شدن حفیظ الله امین و یکه تازی هایش را، در عوامل زیرین جستجو کرد:

- اعضای کمیته مرکزی ح. د. خ. ا (بشمول دفتر سیاسی و دارالانشاء) خوب به یاد دارند که در نخستین روزهای پس از پیروزی قیام 7 ثور 1357 ، در جریان نشستهای رسمی ، حفیظ الله امین با استفاده سوء از عدم تصمیم گیری بیروی سیاسی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا در قبال خطرات احتمالی حوادثی که بعداً بوقوع پیوست و خود با بهره برداری از این وضع دستور قیام را به نظامیان مربوط بروز 6 ثور 1357 صادر نمود؛ توسل به ماجراجویی ، بخاطر کشانیدن روند عادی کار امور مربوط بسوی نظامیگری و نظامی ساختن فضای شور و مشوره ، هر آنچه را که در توان داشت به خرج داد. هرگاه مقاومت سرسختانه ی رفیق ببرک کارمل - تایید عده ای از رفقاء از موضعگیری های وی، در مقابل طرح ها و برنامه های خود خواهانه، ماجرجویانه و زورگویانه حفیظ الله امین نمی بود، امکان برقراری دیکتاتوری فردی از نوع پنوچت در افغانستان (که بعداً بوقوع پیوست) از همان روز اول، امکان پذیر بود.

- حفیظ الله امین در بسیاری از طرح های خویش که بصورت قطع با منافع مردم، مصالح علیای کشور، برنامه حزب و آینده جنبش مترقی در ضدیت قرارداداشت و تنها نکات نظر خودش در آنها انعکاس پیدا می کرد، خلیها ماهرانه و بشکل مزورانه حمایت و تایید نورمحمد تره کی را نیز بدست می آورد.

- زورگویی ها و ماجراجویی های امین که از درون هرخواسته وی بوی گند برتری جویی قومی و جناحی ، انحصارگری و خودخواهی های شخصی، به مشام می رسید، سبب ایجاد فضای عدم اعتماد و بروز اختلاف تازه تر می شد که ح. د. خ. ا ، کلیه نیروهای ملی و دموکراتیک و وطنپرست، دولت نوینیا و در مجموع مردم افغانستان، در مقابله به آن بهای سنگینی پرداختند.

- همین گونه حفیظ الله امین علاوه از کسب اعتماد بیش از حد منشی عمومی کمیته مرکزی حزب ؛ از تسلیم شدن و در خدمت قرارگرفتن تعدادی از اپورتونیستهای معامله گر و سازشکار از جناح پرچمی ها (که عضویت اصلی کمیته مرکزی و دفتر سیاسی حزب را داشتند) نیز در تحکیم موضع خویش و به کرسی نشانیدن پیشنهاد های خود مبنی بر بالا کشیدن تعدادی از افسران جوان از حلقه طرفدارانش، به عضویت کمیته مرکزی ح. د. خ. ا و شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان و تبعید رفقاء بعنوان سفیر، قدرت و صلاحیت خویش را تحکیم بیشتربخشید و به یک چهره خطرناک سیاسی مبدل گردید.

پرسش : از نظر شما ، تبعید شماری از اعضای رهبری جناح پرچم ح. د. خ. ا بعنوان سفیر به خارج از کشور، یک کودتای تمام عیار نبود؟

پاسخ : از نخستین لحظه های پیروزی قیام افسران ارتش (در هفتم ثور 1357) ، در هنگام اتخاذ تصمیم درمورد تعیین سرنوشت محمد داوود ، یاران و خانواده اش؛ تشکیل شورای نظامی و پس از آن شورای انقلابی؛ اعلام و معرفی رژیم سیاسی جدید به نام « جمهوری دموکراتیک افغانستان » به مردم افغانستان و به جهاتیان؛ درکلیه نشستها (دفتر سیاسی و دارالانشاء کمیته مرکزی ح. د. خ. ا، شورای انقلابی و شورای وزیران) نشانه های روشن از تبارز حرکتها بسوی تحمیل روشهای یکه تازانه و اختناق آورسیاسی، مسابقات فرکسیون، چسبیدن به انتشار شعارهای ماجراجویانه و تحریک کننده، توأم با کجروشیا و غلط اندیشی ها... به مشاهده می رسید، که رفیق ببرک کارمل با قاطعیت درضدیت با این شیوه های ضد حزبی به مقابله برخاست و از پشتیبانی تعدادی از رفقای دیگر نیز برخوردار گردید.

قابل تذکار دانسته می شود که با تصویب و انتشار « خطوط اساسی وظایف انقلابی » در صورت موجودیت یک زعامت ژرف نگر، متعادل و افغانستان شناس، بسترهای مناسب کار و فعالیت سیاسی در میان مردم و به نفع توده های ملیونی کشورما ، بوجود می آمد ؛ هرگاه تدابیر عاقلانه گرفته می شد و دولت فراگیر ملی تشکیل می یافت؛ زمینه های مساعدی جهت تطبیق تدریجی و بدون شتابزدگی برنامه های حزب و دولت مهیا و در فرجام پیروزی انقلاب ملی و دموکراتیک و اعمار جامعه نوین در میهن ما تحقق پیدا می کرد.

اما شوربختانه که همه تلاشهای ژرف اندیشانه و پیگیر رفقاء ، در رأس رفیق ببرک کارمل در این راستا موجب شعله ور شدن آتش خشم دیرین و کینه توزانه ی دیوانگان قدرت، در رأس حفیظ الله امین گردید و آنان با تمام قوا درصدد طرحریزی و انجام توطئه ها و دسایس پی در پی برآمدند.

تبعید اعضای رهبری حزب (جناح پرچمی ها) بعنوان سفیر، پس از قتل عام خانواده سردار محمد داوود، سرآغاز توطئه ها و دسایس خانانان ی دیگری بود که حفیظ الله امین و شرکاء ، بمنظور پاکسازی دفاتر دولتی (لشکری و کشوری) از وجود کلیه نیروهای ملی - دموکراتیک، مترقی، چیزفهم ، ژرف نگر و متعادل ، طرفدار صلح و پیشرفت و مدافع آزادی ، دموکراسی و ترقی اجتماعی و خدمتگار صادق به میهن و مردم و سپس محو فزیکتی آنان به طرق مختلف و با استفاده از ابزارهای پولیسی و استخباراتی(بازداشت، شکنجه، زندان، محاکمه فرمایشی ، اعدام، تیرباران...) به آن دست یازیدند و با این ترفندها ، کودتاهای پی در پی را به راه انداختند تا بر حزب و دولت (بویژه ارتش) تسلط کامل حاصل کرده باشند.

پرسش: رهبری حزب در تبعید، روی خاتمه بخشیدن به فرمانروایی جنایتبار حفیظ الله امین که جوی های خون را در کشور جاری ساخته بود، کدام برنامه ای را رویدست داشتند یا خیر؟

پاسخ: رهبری حزب در تبعید، روزهای زندگی را در شرایط خیلی ها سخت و دشوار سپری می نمود. زیرا حفیظ الله امین با فرستادن نامه های رسمی از آدرس وزارت خارجه افغانستان به کشورهای که رفقاء در آن جاها مأموریت داشتند، مطالبه نموده بود تا همه تحت الحفظ به افغانستان برگردانیده شوند. بنابراین بجز تأمین ارتباط پستی و تلفونی با آنده از دوستان و اعضای خانواده ها که بیرون از کشور بسر می بردند، چیز دیگری وجود نداشت و نه امکانات طرح و یا سازماندهی کدام برنامه ی مشخصی در اختیار بود.

پرسش: از تشکیل و فعالیت جانبازانه سازمان مخفی پرچمداران ح. د.خ. ا، رهبری حزب در خارج کشور، چه وقت اطلاع حاصل نمودند؟ آیا این امید واری وجود داشت که سازمان مخفی حزب، با داشتن سازماندهندگان جوان در رأس خود، از این آزمون تاریخی پیروزمانه بدر خواهد آمد و یا تصور سرکوب خونین آن می رفت؟

پاسخ: در رابطه به اوضاع داغ در افغانستان در مطبوعات جهانی مطالب زیادی انعکاس داده می شد و رادیوها اخبار روزمره را پخش می کردند. در عین حال با شدت گرفتن میزان فشار (تعقیب، پیگرد، بازداشت، زندان، شکنجه، اعدام، کشتارهای انفرادی و جمعی) برکتگوری های مختلف مردم، از جمله اعضای ح. د. خ. ا (پرچمی ها) سازمانهای مدافع حقوق بشر، مطالبی را به نشر می رسانیدند که مطالعه آنها تصویر روشنی را از وضعیت خونبار کشور در اختیار می گذاشت.

تشدید سیاست اختناق، وحشت و دهشت و بربریت سکانداران رژیم بر مردم ، خود وسیله آن شد تا همه (بجز یک اقلیت انگشت شمار خودخواه و جاه طلب و سرمست از باد قدرت) در مخالفت و درضدیت با آن قرارگیرند و خشم و نفرت و انزجار عمیق خویش را نسبت به حاکمیت خودکامه تبارز دهند.

مبارزه سیاسی یک روند زنده و پویا می باشد و ستمگران تاریخ هیچ گاهی از راههای وارد آوردن فشارهای گوناگون بر مبارزان صدیق و مدافع منافع مردم و میهن، موفق به نابود سازی روحیه مبارزه ی دادخواهانه نگردیده اند. شاید در مقاطع زمانی (کوتاه و یا طولانی) مشکلات و موانع را در مسیر خط اصولی مبارزه بوجود آورده باشند؛ ولیک هرگز آن را متوقف ساخته نتوانسته اند.

ارزیابی بالا در مورد رفقای عزیزما نیز صدق پیدا می کند. فشارهای گوناگون ، پیگرد، توهین و تحقیر، بازداشت و برخورد خصمانه با اعضای حزب ، انحراف از اهداف مرامی

حزب ، قتل و کشتار دسته جمعی و انفرادی کتله های وسیع از روشنفکران و مردم بیگناه کشور ، مسائلی بودند که باید در برابر آن واکنش اصولی نشان داده می شد. حقا که این مأمول ورسالت بزرگ ازجانب کادرهای جوان حزب ما باتشکیل کمیته رهبری مخفی و سازماندهی لازم حزبی ، درعمل پیاده گردید.

ازتشکیل کمیته رهبری مخفی پرچمداران ح. د. خ. ا ، درخارج ازطریق دریافت نامه ها از دوستان و وابستگان مان ، اطلاع بدست آوردیم و این امیدواری و اطمینان ، در ذهن و روان ما نیز وجود داشت که کادرهای جوان و رزمنده ی حزب، وظایف خویش را بدون سازشکاری و جبن ویا دست زدن به اعمال ماجراجویانه و تحریک آمیز، بخوبی و بسیار موفقانه به پیش خواهند برد.

باید گفت که سازماندهی و فعالیت خردمندانه کادرهای سرسپرده ح. د. خ. ا ، دروجود رهبری کمیته مخفی و پایداری فعالان و همه اعضای حزب در دوران اختفاء، درامر زنده نگهداشتن اصول و اهداف انساندوستانه حزب ما ، توأم با رشد آگاهی سیاسی و کسب تجارب - تکامل و آبدیده شدن آن ، برای همه ما خیلی ها افتخار آمیز بوده است.

پرسش : بعد از 6 جدی 1358 در رسانه های غربی شایعاتی پخش گردید که شادروان نورمحمد تره کی، در آخرین ماههای حیاتش به اشتباهات خود مبنی بر اعتماد بی حدی که به امین داشت، پی برده و به این خطای خود اعتراف کرده بود. درضمن تعهد نموده بود که به جبران آن خواهد پرداخت. این مطلب بوسیله گماشتگان امین برایش انتقال یافت و در فرجام منجر به بقتل تره کی شد.

نظر شما درمورد چیست؟

پاسخ : بعد ازپیروزی قیام 7 ثور 1357 ، بنابر دستورزمان، برنامه عملکرد و اجراءات رهبری حزبی - دولتی بایست چنین می بود که ازدامن زدن به اختلافات گذشته جلوگیری بعمل می آمد و به بروز مخالفتهای تازه میدان داده نمی شد؛ وحدت و همبستگی رزمجویانه درون حزب حفظ و استحکام می یافت و هماهنگی لازم و صادقانه میان نیروهای سالم اندیش - ملی و دموکراتیک، ترقیخواه و وطنپرست به وجود می آمد؛ پایه های برقراری مناسبات نیک و حسن تفاهم با کتله های وسیع مردم توسعه پیدا می کرد؛ درپرتو بررسی عمیق و همه جانبه ی چگونگی انکشاف اوضاع سیاسی و اجتماعی درمیهن ، شعارها استخراج می شد؛ در زمینه برونرفت از وضعیت عقب مانده ی سیاسی - اقتصادی و اجتماعی ، ابزارهای مؤثر تشخیص و انتخاب می گردید و با تعیین هدف ها، بادرپیشگیری روشهای متناسب به اوضاع جامعه ، افغانستان بسوی شاهراه ترقی و پیشرفت سوق داده می شد.

آنچه در بالا گفته شد، در آن لحظه های سرنوشت ساز کمبود و حتی نبود آنها بیش از هر چیز دیگر محسوس بود.

حفیظ الله امین و یارانش از روز نخست با حیلہ گری و توطئه های گوناگون، بخاطر به کرسی نشاندن خواستہا ، علاقه مندی ها و تمایلات شخصی و گروهی خود، کلیه پل های عقبی را قصدی و بسیار پلان شده ، از بین بردند؛ آتش اختلافات درونی را سرازیر و شعله ور ساختند و با دامن زدن به ناهنجاری ها، بحران سیاسی بی اعتمای کشنده را در زندگی حزب عمداً بوجود آوردند.

پیش از هرکس دیگر ، مرحوم تره کی خوب می فهمید که در قاموس و ابعاد شخصیت حفیظ الله امین و همکارانش ، برای واژه های صداقت، راستی، وفا و صفا، اعتماد و رفاقت، دوستی و حق شناسی، تواضع و رحم، مروت و انسان دوستی... جایی وجود ندارد.

حفیظ الله امین پروژه ی سرکوب خونین روشنفکران و تصفیه های قاتلانہ درون حزبی را، آن گونه که برایش وظیفه داده شده بود، بسیار به سادگی و خیلی ها ماهرانه در عمل پیاده کرد و با اتخاذ روشهای ماکیاولیستی و از بین بردن حقوق و آزادی های اساسی مردم ، حزب را از درون منفجر و افغانستان را به پرتگاه سقوط رسانید.

برای شادروان نورمحمد تره کی ، دیگر دیر و ناممکن شده بود که بتواند حفیظ الله امین را از صحنه سیاست و قدرت دولتی بردارد . زیرا دراصل و درحقیقت این امین بود که روی هر مطلب و تمام امور تصمیم می گرفت و آن را عملی می نمود.

پرسش : ازدید شما کدام عوامل زیرین رهبری حزبی و دولتی، اتحاد شوروی وقت را وادار به فرستادن قوتهای نظامی به افغانستان، بمنظور سرکوب رژیم خونخوار امین نمود:

- حادثه خونین هرات که منجر به تلفات بیشتر کادرهای نظامی حزبی و غیرحزبی بشمول مشاورین آن کشور در اثر برخوردهای نادرست و ضعف رهبری نظامی دولت در برابر شورشیان گردید؛

- قتل توطئه آمیز نورمحمد تره کی رهبر حزبی و دولتی آن وقت که درپیش چشم سفیر و نماینده فوق العاده آن کشور صورت گرفت؛

- افشای برنامه مشترک امین - گلبدین پیرامون قتل عام تمام زندانیان سیاسی ، روشنفکران و سایر اعضای رهبری و کادرهای هردو جناح حزب که ازدم تیغ جلادانش نجات یافته بودند ؛ آن گونه که این موضوع بعد از ششم جدی 1358، در یک کنفرانس مطبوعاتی توسط سید محمد گلابزوی وزیر امور داخله به آگاهی مردم رسانیده شد ؛

- تشویش از سقوط دولت بدست بنیاد گراهای اسلامی و پیروزی برنامه غرب و متحدین منطقه بی آنان و جاری ساختن حمام خون در افغانستان، آن گونه که در دهه 90 به حقیقت پیوست؛

- و یا بخاطر آنچه که مبلغین استخبارات دول غربی آن را " رسیدن به آب های گرم " زمزمه می کنند، بوده است ؟

پاسخ : در رابطه به علل و عوامل گسیل سپاهیان شوروی به افغانستان و ارائه پاسخ مثبت به تقاضاهای مکرر رهبران حزبی و دولتی آن وقت افغانستان (نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین) از سوی رهبران اتحاد شوروی ، در دو دهه اخیر آنقدر اسناد موثق و انکار ناپذیر (کتب و رساله ها، یادداشتها و پروتوکول های محرم و اشد محرم، پژوهشهای سیاسی و نظامی و استراتژیک، نامه ها و مکاتبه های رسمی منابع دیپلماتیک، رؤوس فیصله ها و تصامیم در نشستهای دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، راپورها و گزارشهای کارمندان سی. آی . آی و اعضای سفارت امریکا در افغانستان عنوانی وزارت خارجه و دفتر مرکزی سی . آی . آی در امریکا، گزارش ژورنالیستان خارجی و ارزیابی های تحلیلگران سیاست بین المللی...) وجود دارد که دیگر هیچ نیازی به سرهم بندی مسائل دیده نمی شود.

علاوه بر آن جنرالان و کارمندان ارشد نظامی و مشاوران سیاسی و ملکی اتحاد شوروی که به نمایندگی از وزارت دفاع، وزارت داخله و اداره امنیت ملی (کا. جی . بی)، استخبارات نظامی، ریاست امور سیاسی اردو، وزارت خارجه، شعبه روابط بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست... آن کشور در افغانستان فعال بودند، راجع به فرستادن نیروهای نظامی به افغانستان بیشترین مطالب را نگاشته اند.

درمسأله ی تصمیم گیری دایر بفرستادن نیروهای نظامی به افغانستان، به باور من :
 حادثه 24 حوت 1357 در ولایت هرات، آغازگر موضوع گردید؛ به تعقیب آن زندانی ساختن و کشتار انفرادی و دسته جمعی روشنفکران میهن ، از جمله اعضای حزب و شمار بیشتری از مردم بیگناه کشور، بویژه قتل توطئه آمیز شادروان نورمحمد تره کی رهبر حزب و دولت ج. د. ا ، فکتور بااهمیت دیگری را در این تصمیم گیری تشکیل می دهد؛ اما افشای برنامه مشترک امین - گلب الدین پیرامون قتل عام تمام زندانیان سیاسی، روشنفکران و سایر اعضای رهبری و کادرهای هردو جناح حزب...، پای رهبران سیاسی و نظامی اتحاد شوروی وقت را در امر گسیل نیروهای نظامی، جهت سرکوب رژیم خون آشام حفیظ الله امین در ششم جدی 1356 کشاند.

مگر حرف « دسترسی ویا رسیدن به آب های گرم » اندکی کم وزن، بی پایه و بخشی از تبلیغات مربوط به اتهام زنی های دوران جنگ سرد پنداشته می شود و تاکنون سیاستمداران و پژوهشگران مسائل بین المللی و نظریه پردازان استراتژیک نیز در این رابطه نظرواحد نداشته اند.

محترم داکتر صاحب !

به اجازه ی شما، حال وقت آن رسیده است تا روی مطالب بسیار مهم و اساسی دیگر در زندگی سیاسی و اجتماعی مردم افغانستان، چگونگی انکشاف تحولات درکشور و درباره ی مسائل جدی تر در حیات حزبی خود مان؛ دریک مرحله ی جدیدتر کار و فعالیتهای سیاسی و مصروفیت های وظیفوی، صحبت نماییم و از حرف های سودمند و پاسخ های مستدل شما بهره مند شویم :

پرسش: پس از برجیده شدن بساط حاکمیت حفیظ الله امین جلاد، در مرحله جدید، وحدت مجدد همه جناح های اصولی و مسؤولیت پذیر ح.د.خ. ا ، ضامن پیروزی نظام ؛ فایق آمدن بر مشکلات سیاسی - اقتصادی و اجتماعی ؛ عقیم ساختن دسایس آشکار و پنهان دشمنان داخلی و خارجی؛ تحکیم پایه های حاکمیت سیاسی و تقویت صفوف نیروهای مسلح کشور و زدودن تأثیرات سوء بجا مانده از اداره ی قبلی ... شمرده می شد.

بغیر از مسائلی که در آن وقت در رسانه های جمعی انعکاس یافت، مطالب دیگری وجود دارد که خوانندگان عزیز از آن اطلاع حاصل نمایند؟

پاسخ : پس از سقوط زمامداری حفیظ الله امین، هیأت رهبری حزبی و دولتی ، از نخستین لحظه ها در اولویت کاری خود، پیش از همه از بین بردن فاصله میان مردم و حکومت را که از اثر سیاستهای نادرست ، افراط گری، ترور و وحشت رژیم قبلی، بعد از نیمه اول سال 1357 به وجود آمده بود، قرارداد. در این راستا سعی بعمل آمد تا با مردم سیاست نرمش وروش دوستانه درپیش گرفته شود واز آنان دلجویی صورت گیرد، که اعلان عفو عمومی و رهایی تمام زندانیان سیاسی از محابس افغانستان اولین گام این پروسه بود.

درگام بعدی تلاش بخرج داده شد تا مخالفتهای سازمان داده شده درمیان اعضای ح.د.خ. ا (پرچمی و خلقی) از بین رود و زمینه برای بروز و دامن زدن به اختلاف ها و نزاع های تازه مساعد نگردد .

نباید از یاد برد که در آغاز درجه ی بدبینی، بدگمانی و بی اعتمادی نسبت به همدگر آنقدر زیاد بود که زدودن آنها ایجاب تدابیر ویژه ی اقناعی و پیشبرد کارهای توضیحی را می نمود. هدف این بود که در آینده همبستگی و جوشش حزبی را خطری تهدید ننماید و یا آن را خدشه دار نسازد.

لیکن بدبختانه آن نا آرامی های که از بابت اتخاذ سیاستهای نابکار و سرکوبگرانه امین و شرکاء، از قبیل : تبعیض سیاسی، پاکسازی های وسیع از وظایف حزبی و دولتی (ملکی و نظامی)، پیگرد های خونین، بازداشت های گسترده ، شکنجه و عذاب دادن های غیرانسانی، به زندان انداختن، سربه نیست کردن، تیرباران و اعدام های وحشیانه، توهین، تحقیر و دشنام دادن ها... دامنگیر اعضای ح . د . خ . ا شده بود - مضاعف با توسل به روش دشمنی آشکار با مردم و سایر نیروهای ملی و دموکراتیک، ترفیخواه و وطنپرست و نابود سازی کتلوی گروههای از مردم از سوی آنان ، فضای اعتمادسازی و باهم نزدیک شدن ، کار آسانی نبود.

رفیق ببرک کارمل در این راه مساعی بیش از حد بخرج داد. در پیروی سیاسی و سایر نهادهای عالی رهبری حزبی ، رفقاء را به خویشتن داری دعوت نمود. بدین مفهوم: رهبری حزبی و دولتی از نخستین روزها در این راستا بسیار صادقانه گام گذاشت و تمام وسایل و امکان های انسانی را بکار گرفت تا فاصله ها میان اعضای اصولی حزب از بین برود، نزدیکی ها در نظر و عمل ایجاد شود.

پرسش: طوری که در میان اعضای حزب شایع شد؛ سازمان مخفی پرچمداران ح. د.خ. ا ، در همان زمان پیرامون وحدت مجدد جناح های حزب ، سیاست کادری حزب و دولت و برخورد قانونی با کسانی که دستهای شان تا آرنج به خون مردم بیگناه آلوده بود، از جمله قاتلان معلوم الحال اعضای حزب ، پیشنهاد های مشخص را به رهبری حزب تقدیم داشتند؛ ولیک نی تنها به نظر آنان پاسخ مثبت و قابل قبول داده نشد؛ بل که هیچ یک از هیأت رهبری این سازمان، که در زمان حاکمیت خونتای امین، قهرمانی های ماندگار از خود بجا گذاشته و جایگاه جناح پرچم ح.د.خ.ا را در جامعه و درپروسة وحدت مجدد تثبیت نمودند؛ در هیأت رهبری حزب ، دولت و حکومت گرفته نشدند.

اگر در این رابطه روشنی اندازید ممنون می شوم ؟

پاسخ : این موضوع یک مطلب بکلی تشکیلاتی می باشد و درجایی هم به وظایف کمیسیون نظارت و کنترل کمیته مرکزی حزب ارتباط می گرفت. کسانی که کارهای تشکیلاتی را پیش می بردند، باید به این پرسش ، پاسخ بگویند.

پرسش : از آن جایی که سیاست نادرست و زورگویانه ، روش های سرکوبگرانه ، حرکت‌های ماجرا جویانه و ضد مردمی حفیظ الله امین و شرکاء ، از خود تأثیرات سوء و ویرانگر را بر حیات سیاسی - اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی - ادبی ... مردم در جامعه به جا مانده بود؛ بنابراین بعد از سقوط رژیم خوناشام امین، در آن مقطع زمانی خیلی ها حساس ، رهبری حزبی - دولتی ، بخاطر جلب اعتماد مردم و اطمینان بخشیدن به فردای بهتر زندگی، کدام تدابیر و اقدامات عاجل و فوری را روی دست گرفت؟

پاسخ : در کشورهای نظیر افغانستان، پس از پایان یک مرحله ی بحران، اوضاع سیاسی - اقتصادی - اجتماعی، پیچیده گی های مربوط به خود را دارا می باشد. همچنان متناسب با این وضعیت، پیدا کردن راههای حل مناسب نیز پر از دشواری هاست.

زیان ها و آسیب های که به پروسه ی رشد سکتور زراعت و سیستم آبیاری که بخش مرکزی و شاخص عمده و رکن اساسی اقتصاد افغانستان را تشکیل می داد، رسیده بود و همین طور سکتورهای اقتصادی صنایع، معادن، ساختمان، مخابرات و مواصلات، انرژی، تجارت، تأمینات اجتماعی... همه و همه مشکلات خود را داشتند؛ راه برونرفت از این دشواری ها و حصول موفقیت در این اوضاع و احوال ناهنجار کشور، مستلزم درپیش گیری روشهای علمی، منطقی و سنجیده شده بود. سوال این بود که چگونه می توان تنگناها را فراخ ساخت؛ از کوره راههای تاریک عبور کرد و برای جامعه دردمند داروهای علاج را تجویز نمود.

باتوجه به شرایط خاص جامعه مان در آن مقطع زمانی، جهت مقابله با مشکلات به ارث رسیده از حاکمیت قبلی ، میبایستی راه حل های ملی و متناسب به امکان های موجود جستجو می شد و بروفق منافع و مصالح ملی، تغییرات و تحولات ضروری سیاسی - اقتصادی و اجتماعی در هماهنگی با نیازمندی های مبرم جامعه تحقق می یافت. به مقصد دستیابی به این هدف شریفانه، مهمترین وظیفه ی رهبری حزبی - دولتی را، مسأله ی جلب توجه مردم به روند تحولات و افزایش رغبت آنان در امور سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، تشکیل می داد.

همه واقف اند که در آن وقت به علت به وخامت گراییدن وضعیت سیاسی در کشور، اکثر موسسات و نهادهای تولیدی در زراعت و صنعت (صنایع تولیدی وابسته به دولت، واحدهای صنعتی مختلط و دستگاههای کوچک خصوصی) و روند تجارت (داخلی و خارجی) خیلی ها ضعیف شده بود. در این حالت آنچه برای دولت از اولویت خاص برخوردار بود، تعقیب راههای مناسب برنامه ریزی شده ، بمنظور تعمیل توسعه سیاسی و اقتصادی و پیشرفت اجتماعی در کشور دانسته می شد.

بدین لحاظ برای دستیابی به این هدف و حل موفقانه ی مشکلاتی که درپیش روی ما قرارداشت، جلب همکاری صمیمانه و مؤثر مردم ، امرخیلی ها ضروری پنداشته می شد.

قدرمسلم این است که زمینه سازی به مقصد ایجاد فضای اعتماد و تفاهم بامردم و آماده ساختن محیط مناسب بخاطر جلب همکاری آنان ، نیازمند موجودیت ثبات سیاسی و اجتماعی می باشد و پیشرفت اقتصادی نیز منوط به همین فکتورها می شود. بنابراین رهبری حزبی و دولتی تمام توجه خود را دراین سمت و سو معطوف نمود و تدابیر و اقدام های لازم را که ضامن شگوفایی اقتصاد، فرهنگ، آموزش و پرورش و دفاع از حاکمیت ملی، استقلال سیاسی، آزادی، تمامیت ارضی... بود، اتخاذ کرد و در راه تحقق آنها کوشید.

پرسش : پس از سرنگونی باند حفیظ الله امین و برگشت رهبری جناح پرچم و طرفداران شادروان نورمحمد تره کی از تبعید ، وحدت مجدد هردو جناح حزب، توأم با گزینش رهبری جدید آن تأمین و رهبری دولتی (شورای انقلابی و شورای وزیران)، از ترکیب هردو جناح حزب و شماری از شخصیت‌های ملی ، روشنفکران و تکنوکرات‌های غیرحزبی، تشکیل گردید، که شما نیز درمقام عضو هیأت رئیسه شورای انقلابی و وزیر تعلیم و تربیه قرار داشتید.

ولیک بعداً ازجانب برخی از اعضای رهبری و شماری از کادرهای جناح خلق گفته شد، که درترکیب رهبری حزب و دولت و گزینش کادرها، عدالت رعایت نشده ، همه مقام های کلیدی حزب و دولت درانحصار جناح پرچم قرار داده شد.

شما بمثابة عضو هیأت رهبری حزب و دولت وقت، این ادعای آنان را قرین به حقیقت می دانید یا خیر؟

پاسخ : با سقوط سلطه خونین حفیظ الله امین از رهبری حزب و حاکمیت سیاسی درافغانستان، براساس اعلامیه مورخ 6 جدی 1358 مطابق 27 دسمبر 1979 و 10 جدی 1358 مطابق 31 دسمبر 1979 ، ترکیب جدید هیأت رهبری حزبی (دفتر سیاسی - دارالانشاء و اعضای کمیته مرکزی) و دولتی (هیأت رئیسه ی شورای انقلابی - اعضای شورای انقلابی و اعضای حکومت) به معرفی گذاشته شد.

درساختار جدید ، درگزینش اشخاص درمقامهای حزبی و دولتی (سواى شمولیت چند تن از شخصیت‌های غیر حزبی و دانشمندان مسلکی مربوط به حکومت‌های پیشین) اصل تناسب مساوی (بویژه درمقامهای حکومتی) بکلی رعایت شده بود؛ ولیک باید گفت که متأسفانه درآغاز کار، به سبب پاره ای از ناگزیری ها، حضور شخصیت‌های غیرحزبی و

تکنوکراتهای مسلکی در ترکیب اعضای شورای انقلابی و حکومت، کمرنگ بود که بعدها این کمبود نیز در هردو بخش تا اندازه ممکن مرفوع گردید.

در این جا می خواهم یادآور شوم که پس از ششم جدی 1358 ، هیچ فردی مشخص به تنهایی بقدرت دست نیافته است؛ بلکه جمعی از اعضای رهبری، کادرها و فعالان هردو جناح حزب (پرچمی و خلقی) بوظایف حزبی و دولتی همزمان گماریده شدند که با این پیشامد حاکمیت سیاسی پیامد قیام نظامی 7 ثور 1357 (27 اپریل 1978) وارد دورجدیدی از فعالیت خود گردید و در نتیجه مردم افغانستان ، ح. د. خ. ا و ج. د. ا ، از یک توطئه ی سازمان یافته که در شرف وقوع بود، نجات پیدا کرد.

پرسش : در آن روزهای پراز شادی و سرور که به مرحله نجات کشور، مردم و حزب از وقوع یک فاجعه سازمان یافته براساس پلان مشترک حفیظ الله امین و گلبدین حکمتیار، معروف است؛ یک هیأت بلند پایه سازمان همبستگی خلقهای آسیا و افریقا از کابل دیدار نمود و بارهبری حزبی و دولتی ملاقات های را انجام داد .

به نظر شما بازدید هیأت از افغانستان در آن وقت، چه اهمیتی را دارا بود؟

پاسخ : همه می دانیم که در دنیای سیاست ، ارتجاع جهانی و امپریالیسم بین المللی (در شرایط فعلی علم برداران نیو لیبرالیسم و دهشت افکنان بین المللی) در مقابل هرپدیده ی نوین و مترقی و در برابر هرتحول اجتماعی دارای خصلت مردمی، از خود واکنش خشن و منفی نشان می دهند.

رهبران دولتی، سیاستمداران و احزاب بورژوازی و استرترژیستهای سیاسی و نظامی کشورهای سرمایه داری به اقتضای ماهیت استثمارگرانه و جنگ طلبانه ی امپریالیسم و درمطابقت به هدف های کوتاه مدت و درازمدت خویش، هرآنچه را که در اختیار دارند، در ضدیت با رژیم های مترقی - ملی و دموکراتیک و در بدنام سازی و بی اعتبار ساختن آنها ، انجام می دهند.

سیاست نیروهای امپریالیستی و متحدین بین المللی - منطقه یی و کشوری آنها ، در برابر هر نوع تحول ترقیخواهانه ی ضد استعماری (کهنه و نو) و ضد استثماری در سراسر جهان ، بویژه در آسیا - افریقا و امریکای لاتین، همیشه تخریبکارانه و مداخله جویانه بوده و می باشد. از این رو آنان در امر تشویق ، تحریک، آموزش و پرورش، تمویل مالی و لوژستیکی و تأمین تسلیحاتی عناصر ارتجاعی و گروههای خرابکار داخلی ضد ترقی و پیشرفت اجتماعی، به مقصد ناکامی و براندازی رژیم های مترقی نوبنیاد، نقش اول را دارند.

در آن روزها که مشخصه ی آن در سوال شما بازتاب یافته است، افغانستان با یک چنین سیاست (تجاوزگرانه و یک جنگ اعلام نشده ی) دول امپریالیستی و همسایه های مغرض و حریص خود، دست و گریبان بود. بنابراین ، بدون شک بازدید هیأت بلند پایه سازمان صلح و همبستگی خلقهای آسیا و افریقا به ریاست خانم فاسینه بنگورای، نشانه ی دوستی و همبستگی بین المللی با مردم ، ح. د. خ. ا و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان بود.

پرسش : در اصول اساسی ج. د. ا، که حیثیت قانون اساسی موقت کشور را داشت و بتاريخ 14 اپریل 1980 مطابق 25 حمل 1359 از سوی شورای انقلابی به تصویب رسیده بود ؛ مزید براین که در آن اساسات ساختار دولتی نظام سیاسی و اقتصادی، آزادی های شهروندان و حقوق و وجایب آنان ... تسجیل یافته بود - افغانستان منحیت یک دولت صلحدوست ؛ پیرو سیاست عدم انسلاک ؛ متعهد به اصول همزیستی مسالمت آمیز با دولتهای همسایه و کلیه خلقهای جهان، بر پایه اصول عدم مداخله در امور داخلی همدیگر؛ ضدیت با جنگ و جنگ افروزی و طرفدار تشنج زدایی؛ پشتیبان روابط دوستی و همکاری متقابل میان ملل گیتی ، با رعایت احترام به حاکمیت ملی - تمامیت ارضی و منافع سیاسی و اقتصادی طرفین ... به جهانیان معرفی گردیده بود.

علی رغم اتخاذ یک چنین سیاست صلحجویانه، چرا دنیای غرب به سرمداری ایالات متحده امریکا درتبانای با کشورهای ارتجاعی عرب ، منطقه و جهان بشول جمهوری مردم چین ، جنگ اعلام نشده ای را برضد مردم افغانستان به طرز وحشتناک به پیش بردند و دراین جنگ ویرانگر از پاکستان بمثابه تخته خیز تجاوز علیه مردم ما استفاده کردند؟

همچنان در آن حالت رهبری حزب و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان بخاطر حل و فصل سیاسی و صلح آمیز قضایای اطراف افغانستان و قطع مداخله در امور داخلی سرزمین ما از خارج به چه اقداماتی متوسل شد و کدام راهها را درپیش گرفت؟

پاسخ : این دیگر بی نیاز از اثبات است که باوجود ماهیت صلحجویانه و ترقیخواهانه ی سیاست داخلی و خارجی دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان، کشور ما به میدان زورآزمایی ابرقدرتها مبدل گردید.

دنیای غرب به سرمداری ایالات متحده امریکا درتبانای با ارتجاع جهان عرب، در رأس عربستان سعودی، در همکاری مشترک با عظمت طلبان چین و رژیم صهیونیستی اسرائیل، بشمول پاکستان و ایران، جنگ اعلام نشده ای را برضد مردم و نظام سیاسی در افغانستان، بطرز وحشتناکی راه اندازی کردند و به پیش بردند که تلفات بزرگ انسانی و زیانهای عظیم مادی و اقتصادی را برای مردم و میهن مان، به بار آورد.

در این جنگ ویرانگر، پاکستان در نقش تخته خیز تجاوز علیه مردم افغانستان اهمیت جهانی به خود گرفت و دولت نظامیگر به رهبری جنرال ضیاء الحق آشوب طلب، مداخلات آشکار را در امور داخلی افغانستان آغاز و تطبیق پروژه ی تشدید جنگ و خونریزی را در قلمرو افغانستان با ایجاد پایگاههای تربیت نظامی و برپایی مراکز آموزشی و تمرینهای عملی شیوه های جنگ، آدمکشی، تخریب و ویرانی، برای گروههای مخالف دولت افغانستان، سرعت بخشید.



سیاف با جنرال حمید گل

در این پروژه ی جنگ افروزی، سازمان " سیا " و " آی. اس . آی " پاکستان در یک همبستگی خرابکارانه با سایر دستگاههای استخبارات جهانی دنیای سرمایه داری، موساد اسرائیل و دول مرتجع عرب و ایران، گروههای مسلح جنگ افروز مخالف دولت افغانستان را پس از دادن آموزش نظامی، سازماندهی و تشویق آنان به خرابکاری

، ویرانگری، با سلاح های مدهش و مرگبار دسته جمعی تجهیز و از طریق سرحدات بداخل افغانستان گسیل نمودند تا صلح، ثبات، آرامش و امنیت مردم مارا برهم بزنند و کشور را به ویرانه تبدیل کنند.

جمهوری اسلامی ایران بنوبه و به اندازه سهم خود در جنگ اعلام نا شده برضد مردم افغانستان اشتراک ورزید و از گروههای هشت گانه مستقر در خاک خود، با تمام امکانات سیاسی و مالی و وسایل نظامی، حمایت و پشتیبانی به عمل آورد.

بدین شیوه بود که دامنه ی جنگ، خونریزی، ویرانی و آتش افروزی در افغانستان، از سوی همسایه های جنوب شرقی، شرقی و غربی وسعت و گسترش پیدا کرد؛ خونین و خونین تر شده رفت.

در شرایطی که مداخلات همسایه ها (پاکستان و ایران) در امور داخلی افغانستان، شدت می گرفت (در دو دهه ی اخیر کتب بی شماری راجع به هدف و ابعاد جنگ خانمانسوز در افغانستان، از جمله کتاب " تلک خرس " به چاپ رسیده که حاوی حقایق انکار ناپذیر درباره نیات شوم ارتجاع جهانی و امپریالیسم درمورد کشورما، همچنان ابعاد وسیع مداخله، پلان گذاری و سازماندهی حمله و تجاوز بر افغانستان ، در خاک پاکستان و ایران می باشد)، رفیق

ببرک کارمل دربیانیه ی خود بمناسبت دومین سالگرد قیام هفتم ثور 1357 ، نکات نظر جمهوری دموکراتیک افغانستان را در رابطه به بهبود مناسبات با کشورهای همسایه، بازتاب داد و پیشنهاد های مشخصی را ، از جمله انجام گفتگوهای مستقیم و حل و فصل اختلاف ها از راههای مسالمت آمیز، پیشبرد مذاکره و گفتمان سیاسی ، ارائه نمود که البته نکات نظر متذکره در تزسهای کمیته مرکزی ح. د.خ. ا، به همین مناسبت، نیز به اطلاع مردم افغانستان و جهانیان رسانیده شد.

به تعقیب آن پس از تصویب و انفاذ اصول اساسی ج. د. ا، بمثابه قانون اساسی موقت کشور، رهبری حزبی ودولتی افغانستان باردیگر خواهان حل و فصل اختلاف ها و رفع سوء تفاهم ها با دول همسایه (پاکستان و ایران) از طریق سیاسی و از راههای پیشبرد گفتگوهای سودمند، بخاطر ایجاد فضای اعتماد و بمنظور برقراری روابط و مناسبات دوستانه و برابر، برپایه احترام متقابل به استقلال سیاسی، منافع و حاکمیت ملی وتمامیت ارضی طرفین، گردید.

اما، متأسفانه مداخله های رنگارنگ و پیهم دولت نظامی پاکستان در امورداخلی افغانستان ، مطابق به خواست و نقشه ای از قبل طرحریزی شده توسط نیروهای امپریالیستی (ایالات متحده امریکا و متحدین بین المللی آن) درهمدستی و همکاری با ارتجاع عرب (عربستان سعودی، شیخ نشینان حوزه خلیج و زمامداران مصر) عظمت طلبان چین ، آنقدر برهنه و آشکار صورت می گرفت که امروز کمتر کسی می تواند منکر آن باشد.

باوجود همه مشکلاتی که ازسوی دول همسایه (پاکستان و ایران) بر ج. د. ا، وارد می شد، با آنهم دولت افغانستان بتاریخ (1980 / 5 / 14 مطابق 1359 / 2 / 15) اعلامیه ای را به نشر رسانید که درآن روی پیشبرد مذاکرات برای حل و فصل سیاسی مسائل و قطع فوری مداخله از خارج، تاکید بعمل آمده بود.

چون مردم افغانستان تشنه ی صلح و آرامش بودند و نیاز مبرم به رشد و ترقی و حصول پیشرفت اجتماعی داشتند؛ از این رو دولت افغانستان درآن وقت بسیار صادقانه به آغاز مذاکرات آمادگی و علاقه مندی نشان داد. به همین اساس بود که آقای پیریز دوکویار معاون سرمنشی سازمان ملل متحد به کابل ، اسلام آباد و تهران سفرنمود و باب پروسه مذاکرات را گشود.

پس از آن ، درجریان صحبتهای بعدی که درمرکز سازمان ملل متحد صورت گرفت، معلوم گردید که بایست مذاکرات برمحور چهار موضوع عمده تمرکز داشته باشد:

- خروج نیروهای شوروی از افغانستان ؛

- قطع و پایان مداخلات پاکستان در امور داخلی افغانستان و جلوگیری از تکرار آن ؛

- بازگشت آبرومندانۀ مهاجران به میهن ؛

- دادن تضمین های بین المللی دایر بر پایان مداخلات پاکستان و عدم تکرار آن.

لیکن نظامیگران پاکستان با توسل به دروغ و فریب اذهان عامه درجهان، با پافشاری روی این حرف دروغ و دور از حقیقت، که درامورد داخلی افغانستان مداخله نمی دارند ؛ با لجاجت نظریات و پیشنهادهای معاون سرمنشی ملل متحد را نه پذیرفتند و به جنگ و خونریزی و صدور مخالفان مسلح خرابکار ب داخل افغانستان ، ادامه دادند.

بعد از پایان دور دوم مسافرت آقای پیریزدوکویار به افغانستان و پاکستان و ایران، حکومت ج. د. ا بتاريخ 14 اگست 1981 ، مطابق 23 اسد 1360 اعلامیه جدیدی را که حاوی پیشنهادهای تازه ای پیرامون پیشبرد مذاکرات صلح و حل سیاسی مسائل ذیعلاقه میان طرفین بود ، به نشر رسانید و دولت افغانستان ابتکار عمل را در دست گرفت. در این اعلامیه از سوی ج. د. ا ، انعطاف بیشتری نشان داده شده بود که موافقه به اشتراک نمایده ی خاص سرمنشی ملل متحد در میز مذاکرات، جزء آن بود.

پرسش : با وجود وضع اسفبار اقتصادی - اجتماعی میراث شوم رژیم های گذشته، نظام اقتصادی و اجتماعی کشور در زیر سطلۀ ماجراجویان و منحرفین به رهبری حفیظ الله امین ، دچار بی نظمی شد و آسیب زیاد دید.

در مرحله ی جدید، دولت بخاطر برون رفت از این مشکلات و بی سر و سامانی ها چه اقدام های عملی و تدابیر مؤثر را روی دست گرفت؟

پاسخ : درگام اول، دولت با طرح و تطبیق پلانیهای رشد اقتصادی و اجتماعی، تلاش ورزید تا آهنگ رشد اقتصادی را تسریع بخشد؛ دگرگونیهای اقتصادی و اجتماعی را بمنظور ارتقای سطح زندگی و رفاه مادی و معنوی توده های مردم وارد آورد؛ حیات سیاسی و نظم دولتی را دموکراتیزه سازد؛ قانونیت دموکراتیک را در همه ی امور پیاده کند؛ از ملکیت های عامه و از سرمایه ها و جای دادهای شخصی حراست کند؛ گنجینه های علمی - ادبی - فرهنگی و آبدات تاریخی را از خطر نابودی و از گزند دستبرد چپاولگران نجات دهد و حفظ نماید....

بدین لحاظ، دولت در این راه منابع مالی هنگفتی را به مصرف رسانید و بغرض بهبود یابی سیستم کار و مدیریت در عرصه های زراعت و آبیاری، تجارت ، صنایع و ساختمان، سروی و استخراج معادن ، مخابرات و مواصلات (هوایی و زمینی) ، آموزش و پرورش و امور فرهنگی ، مالی و سرمایه گذاری ها (دولتی و مختلط) و بخشهای خدمات اجتماعی،

گامهای استواری برداشته شد که سبب رشد نسبی اقتصاد کشور (با وجود سبوتاژ و خرابکاری مخالفان مسلح دولت) نظر به گذشته؛ بهتر شدن نسبی زندگی اقتصادی مردم؛ بلند رفتن سطح آگاهی سیاسی و اجتماعی و مهارتهای مسلکی و افزایش در تعداد باسوادان در جامعه گردید.

اگر دشواری های جنگ اعلام نشده ی امپریالیستی و ارتجاعی در سر راه نهادهای دولتی قرار نمی داشت، حتماً ابعاد و وسعت دستاوردها خیلی ها زیاد می بود. باز هم علت اصلی مشکلات در این مرحله ، شدت گرفتن پروسه ی جنگ سرد بود که متأسفانه افغانستان برای پیشبرد و انجام آن انتخاب شده بود که مردم ما از این ناحیه متحمل زیانها و خساره های جبران ناپذیر مادی و معنوی و تلفات انسانی بی شماری شدند.

پرسش : از آغاز سال 1359 خورشیدی (1980 میلادی) رهبری حزب و دولت به همکاری ، پشتیبانی و اشتراک مستقیم و فعال شخصیتهای ملی - آگاهان سیاسی، شعراء ، نویسندگان - ژورنالیستان - پژوهشگران - فرهنگیان - استادان دانشگاهها و موسسات تحصیلات عالی و مسلکی - معلمان - دانشجویان و دانش آموزان - هنرمندان خلاق - تجار و سرمایه داران ملی - نمایندگان کارگران ، دهقانان و اصناف پیشه وری... ، شامل مرد وزن و پیر و جوان، دست به یک سلسله ابتکارهای سازنده زد و اقدامهای سودمندی را در راستای تأسیس و ایجاد سازمانهای اجتماعی - صنفی و توده ای ، درپیش گرفت و عملی ساخت.

در این جا می خواستم حرف های ناگفته را دربارهٔ تدویر کنفرانس سازمان دموکراتیک زنان افغانستان (سال 1359 - 1980) جهت نوسازی و تجدید ساختار تشکیلاتی آن ؛ همچنان برگزار ی نخستین کنفرانس سراسری موسس سازمان صلح، همبستگی و دوستی ج. د. ا (20 مارچ 1981 - 29 حوت 1359) که بطور مستقیم به عرصهٔ کاری شما تعلق داشتند از زبان خود تان بشنوم؟

پاسخ : دردوران تسلط حفیظ الله امین ، همانگونه که ح. د. خ. ا و حاکمیت سیاسی از مسیر اصلی هدفهای برنامه یی به انحراف کشانیده شدند؛ به همین منوال مسیر کار و فعالیت هدفمند صنفی و اجتماعی سازمان دموکراتیک زنان افغانستان نیز با تبعید نمودن ، زندانی ساختن و مخفی شدن موسسان ، پیشگامان و فعالان آن، به انحراف سوق داده شد.

پس از سقوط رژیم ترور و اختناق حفیظ الله امین، سازمان دموکراتیک زنان افغانستان نیز بمثابة یک نهاد اجتماعی سراسری، مانند سایر ساختارهای سیاسی - اجتماعی ، وارد دور جدیدی از کار و فعالیت خود گردید. البته باید از یاد نبریم که ورود به این مرحله و از سرگیری فعالیت سازمان باروحیهٔ جدید، توأم با دشواری ها بود.

در آغاز کار، سازمان می بایستی به ساختارهای تشکیلاتی خود سروسامان می داد ؛ دفاتر واحدهای مربوط در مرکز و ولایات ایجاد می شد؛ سیاست کادری بر مبنای اصل اهلیت و شایستگی و برگزیدن نخبگان و پیشتازان به وظایف با رعایت معیار های معین جابجایی گردانندگان برنامه ها در یک سازمان اجتماعی، به منصفه ی اجراء قرار می گرفت، که خوشبختانه تمامی مسائل به همت والای زنان آگاه میهن و به همکاری شایسته و دوستانه مادران ، خواهران و دختران فداکار بپا خاسته مان، بخوبی انجام پذیرفت و نتایج درخشانی بدست آمد.

از آن جایی که در اصول اساسی ج. د. ا ، برابری حقوق زنان با مردان ، از لحاظ قانونی تسجیل و صراحت یافته بود؛ بنابراین سازمان دموکراتیک زنان افغانستان ضرورت داشت تا وضع عمومی زنان میهن را بررسی نماید. از این رو، در سال 1359 - 1980 ، کنفرانس سراسری سازمان دموکراتیک زنان افغانستان در کابل تدویر یافت و از نمایندگان سازمان های دول آسیایی، افریقایی و امریکای لاتین، بشمول خانم والنیتاترشکوا نخستین زن فضانورد در جهان، دعوت بعمل آمد تا در کنفرانس اشتراک نمایند، که خوشبختانه این دعوت پذیرفته شد و دوستان عزیز با اشتراک خویش ما را افتخار بخشیدند.

در ارتباط به بخش دوم پرسش شما، راجع به تدویر نخستین کنفرانس موسس سازمان صلح ، همبستگی و دوستی ج. د. ا ، باید گفت که در مثنی سیاسی دولت افغانستان در عرصه سیاست خارجی که در بیانیه رفیق ببرک کارمل مورخ 27 دسامبر 1979 مطابق 6 جدی 1358 به پیشگاه مردم افغانستان ارائه شده بود، به مسأله ی همبستگی با جنبشهای ملی و دموکراتیک خلقهای تحت ستم و دفاع از مبارزه برحق مردم کشورهای آسیایی ، افریقایی و امریکای لاتین ، مبنی بر گزینش راه و رسم زندگی و در امر تعیین سرنوشت و رهایی از عقب ماندگی سیاسی - اقتصادی - اجتماعی آنان ؛ اهمیت بزرگی داده شده بود.

از این رو ، رهبران و فعالان جنبشهای ملی - دموکراتیک و مترقی در اکثر ملل آسیایی، افریقایی و امریکای لاتین از داعیه صلح خواهانه ج. د. خ. ا و دولت ج. د. ا دفاع و پشتیبانی بعمل آوردند.

اندیشه تأسیس سازمان صلح ، همبستگی و دوستی ج. د. ا از پابندی خلل ناپذیر ما به تعقیب سیاست بیطرفی مثبت و فعال، از وفاداری بی چون و چرای ما به اصول همزیستی مسالمت آمیز بین خلقهای جهان، از دفاع قاطعانه ما از صلح و تشنج زدایی و از نفرت بی پایان ما از جنگ و جنگ طلبی - استعمار (کهنه و نو) استثمار - امپریالیسم - فاشیسم - نژاد پرستی - صهیونیسم ... منشاء می گرفت.

در این کنفرانس بزرگ تعدادی از فعالان صلح از کشورهای مختلف جهان، از جمله از آسیا - آفریقا و امریکای لاتین اشتراک ورزیده بودند و موقف صلح خواهانه دولت ج. د. ا را تقویت بخشیدند.

نتیجه آن شد که رئیس سازمان صلح همبستگی و دوستی ج. د. ا ، بحیث معاون آقای رامش چندرا ، رئیس سازمان صلح و همبستگی خلقهای آسیا و معاون آقای نوری عبدالرزاق رئیس سازمان صلح و همبستگی خلقهای آفریقا ، برگزیده شود.

پرسش : در نیمه ی اول دهه ی هشتاد ، در بیست و سومین اجلاس کنفرانس یونسکو، برنامه ی دهه ی بین المللی زن ، اعلام گردیده بود که میبایستی در افغانستان نیز منحیث یک عضو سازمان ملل متحد ، در جهت تحقق عملی این برنامه ، حتی المقدور، گام های برداشته می شد و اقدام های عملی صورت می گرفت.

برنامه سازمان دموکراتیک زنان افغانستان در این راستا چه بود ؟

پاسخ : پیش از اجلاس بیست و سومین کنفرانس یونسکو و اعلام برنامه ی دهه ی بین المللی زن ، طوری که در سطور قبلی اشاره شد، در سال 1980 کنفرانس سراسری سازمان دموکراتیک زنان افغانستان موفقانه تدویر یافت. بدنبال آن مدتی بعد از این رویداد، نخستین گردهمایی سراسری زنان افغانستان، در کابل برگزار گردید که در آن بر علاوه بررسی وضع عمومی زنان میهن روی مسأله ی افزایش نقش زنان در جامعه ، همچنان راجع به چگونگی بلند رفتن سطح آگاهی اجتماعی ، بویژه دانش و معلومات حقوقی آنان، بحث و مذاکره بعمل آمد و تصامیمی اتخاذ گردید.

سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، بر بنیاد احکام اصول اساسی ج. د. ا، بیشترین فعالیت خویش را بر محور برآورده شدن حق مسلم و قانونی زنان، از جمله:

- رهایی زنان از قید سنتهای ناپسند و رسوم پوسیده ی فئودالی در کانون گرم خانواده و در جامعه ؛

- محو خشونت علیه قشر زن، ارتقاء و تقویت نقش زنان در انکشاف اقتصادی و اجتماعی کشور ؛

- سهمگیری فعال و پرتحرک زنان در تولید اجتماعی ؛

- فراهم آوری شرایط و تسهیلات لازم برای آموزش و پرورش دختران... تمرکز داده بود.

سازمان دموکراتیک زنان افغانستان سعی بلیغ و تلاش گسترده ای به خرج داد تا نقش زنان در جامعه (منحصیث: مادر - همسر - خواهر - فرزند) به گونه ی واقعی اهمیت کسب کند و آنان جایگاه شایسته خویش را در روند تحولات اجتماعی احراز بدارند.

از همین لحاظ بود که شرکت زنان و دختران در زندگی اجتماعی، درکارها و فعالیتهای خلاقه ادبی - هنری - فرهنگی - پژوهشی چشمگیر و وسیع شد و رونق پیدا کرد.

شمارزیاد زنان و دختران در دوایر دولتی مصروف کار شدند. تعدادی از زنان دانشمند در نهادهای اجتماعی، فرهنگی و تحصیلی به انجام خدمت کمرهت بستند. در میان کارمندان دولت در مرکز و ولایات، رقم برگماری زنان متخصص دارای صلاحیتهای علمی، به وظایف مهم و پرمسؤولیت، روز به روز ، بالا می گرفت.

زنان و دختران با احساس میهن در عرصه های آموزش و پرورش ، بهداشت و درمان بیماران، ژورنالیسم و هنرهای زیبا، حقوق و جامعه شناسی، ادبیات و فرهنگ، صنایع و ساختمان، مخابرات و مواصلات، تجارت و بانکداری... بعنوان آموزگار، استاد دانشگاه، پزشک و کارمند متوسط طبی، انجنیر، مهندس، حقوقدان، دانشمند اقتصاد، نویسنده ، شاعر ، گزارشگر و تحلیل گر سیاسی و ادبی بیشترین شانس تبارز را یافتند و خوش درخشیدند.

سطح پذیرش و استخدام زنان و دختران به کار در فابریکه ها و موسسه های تولیدی، در دفاتر خدماتی ، در ارگانهای دولتی و خصوصی، بالا گرفت. زنان بیوه که نان آور خانواده های خود بودند، در پرتو احکام قانون درپروسه ی کار و در روند زندگی اجتماعی از سهولت های لازم ، برخوردار گردیدند.

در پروژه ملی مبارزه با بیسوادی ، در تشکیل بریگادهای صلح سهم و اشتراک فعال زنان و دختران، فوق العاده عالی و قابل ستایش است.

ایجاد کلوپ های زنان، بمنظور دید و بازدید زنان و دختران باهمدیگر و نشستها به هدف تبادل افکار و تجارب در رابطه به مسائل مبرم زندگی و بحث روی قضایای حاد در حیات سیاسی و اجتماعی روزمره، گام با اهمیت دیگری بود که نتایج خوب و مثبتی را به بار آورد.

قابل ذکر است، که در کلیه برنامه ها و پروگرامها، سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، از همکاری صادقانه و حمایت دوستانه و همه جانبه ی نهادهای دولتی برخوردار بود.

ارگانهای رسمی ج. د. ا در زمینه کمک به زنان و دختران میهن، به سهم و نوبه خود، کارهای مؤثری را انجام دادند که تأثیر آن بر زندگی سیاسی - اقتصادی - اجتماعی آنان بی نهایت بارز و سازنده بود. از جمله به نمونه مثال می توان از مطالب زیرین یادآوری کرد:

- افتتاح و بازگشایی نمایشگاهها برای محصولات صنایع دستی زنان به مقصد بازار یابی و فروش این کالاها در مارکیت های داخلی و خارجی ؛
- افزایش قابل ملاحظه در تعداد مدارس دخترانه در مرکز و ولایات و توجه لازم به کیفیت پروسه ی آموزش ؛
- ایجاد و توسعه شبکه های کودکانها و شیرخوارگاهها در محل های کار و زیست در مرکز و ولایات؛
- تأسیس پرورشگاه وطن... و صدها اقدام سودمند دیگر.

اگر مشکلات جنگ تحمیلی و در بعضی موارد دشواری های امنیتی و سنگ اندازی دشمنان داخلی و خارجی نمی بود، بدون شک دستاوردها و موفقیتها خیلی ها زیاد می بود.

پرسش: در مرام دموکراتیک خلق ، منتشره شماره اول و دوم جریده خلق، پیرامون تشکیل دولت ملی - دموکراتیک چنین آمده است:

« پایه و اساس چنین حکومت باید متشکل از جبهه متحد ملی متشکل از تمام نیروهای ترقیخواه دموکراتیک و وطنپرست ، یعنی کارگران، دهقانان، منورین مترقی، اهل حرفه، خورده بورژوازی (مالکین کوچک و متوسط) و بورژوازی ملی (سرمایه داران ملی) باشد که در راه استقلال ملی، تعمیم دموکراسی در حیات اجتماعی و به پایان رساندن جنبش دموکراتیک ضد امپریالیستی و ضد فنودالی مجاهده و مبارزه مینمایند.» ص 156 ج 2-1 یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی

ولیک اگر در دهه دموکراسی دوران سلطنت، بنابر توقیف قانون احزاب سیاسی در ارگ، از فعالیت رسمی احزاب سیاسی و سازمانهای اجتماعی و تشکیل چنین جبهه ای، شاه جلوگیری بعمل آورد ؛ با پیروزی کودتای 26 سرطان 1352 فعالیت نیمه رسمی احزاب و سازمانهای اجتماعی نیمه فعال بکلی ممنوع و دیکتاتوری یک حزبی منحصر به یک خانواده اعلان گردید؛ بعد از رویداد هفتم ثور 1357 حفیظ الله امین اکثریت رهبران و فعالین احزاب سیاسی و سازمانهای اجتماعی و شخصیتهای مستقل ملی و سیاسی را رهسپار زندانها نموده بخش بیشتر آنان را سرکوب خونین کرد؛ چرا بعد از 6 جدی 1358 ، بویژه بعد از تصویب و انفاذ اصول اساسی ج. د. ا چنین جبهه متحد و دموکراتیک برپایه احزاب سیاسی تشکیل نگردید و زمینه برای فعالیتهای تخریبی و تبلیغات ضد ترقی و پیشرفت اجتماعی تنظیمهای بنیادگرای جهادی و بادران منطقه یی و بین المللی شان مساعد شد؟

پاسخ : از آغاز سال 1359 خورشیدی (1980 م) رهبری حزب و دولت به همکاری، پشتیبانی و اشتراک مستقیم و فعال شخصیت‌های ملی - آگاهان سیاسی - شعراء - نویسندگان - ژورنالیستان - پژوهشگران - فرهنگیان - استادان دانشگاهها و موسسات تحصیلات عالی و مسلکی - معلمان - دانشجویان و دانش آموزان - هنرمندان خلاق - تجار و سرمایه داران ملی - نمایندگان کارگران ، دهقانان و اصناف پیشه وری... شامل مرد و زن ، پیر و جوان، دست به یک سلسله ابتکارهای سازنده زد و اقدامهای سودمندی را در راستای تأسیس و ایجاد سازمان های اجتماعی - صنفی و توده ای، درپیش گرفت و عملی ساخت، که می توانست اساس و پایه محکمی برای تشکیل جبهه ی متحد ملی باشد و راه را جهت تحقق هدفهای ملی و دموکراتیک هموارسازد و جنبش را به پیروزی برساند.

ولیک نسبت تبلیغات گسترده ای که از جانب سازمانهای استخباراتی و رسانه های غربی برضد ح. د. خ. ا و دولت ج. د. ا، جریان داشت؛ شوربختانه تعداد معینی از فعالان سیاسی دهه ی دموکراسی (1960 میلادی) زیرتأثیر دروغ پراگنی های جهان سرمایه قرار گرفتند و بدین صورت از همکاری با حزب و دولت بخاطر تشکیل جبهه ی متحد ملی و بمنظورگذار از این مرحله ی تاریخ، تا حدودی مقاطعه نمودند. بنابراین این مأمول مقدس ملی در آن زمان برآورده شده نتوانست.

بایست از یاد نبریم که در آن وقت جنگ سرد میان شرق و غرب به نقطه ی اوج خود رسیده بود و افغانستان محل مناسبی برای پیشبرد آن تعیین شده بود. از سوی دیگر مطبوعات سراسری وابسته به ارتجاع جهانی و امپریالیسم بین المللی، آن طوری که گفته شد، جنگ روانی و تبلیغات تمام عیار را برضد مردم و کشور ما به راه انداخته بودند. ماشین تبلیغاتی دنیای غرب در همدستی با دستگاههای اطلاع رسانی سایر دول که درضدیت با منافع علیای سرزمین ما قرار گرفته بودند، سیلی از اطلاعات نادرست و فریبنده را درباره افغانستان، به خورد مردم جهان می دادند تا ح. د. خ. ا و ج. د. ا را بدنام کنند.

رسانه های گروهی ، بویژه رادیو " بی. بی. سی " ، رادیو صدای امریکا، رادیو صدای آلمان ، رادیو بین المللی فرانسه، رادیو آزادی و اروپای آزاد، رادیو صدای اسرائیل، رادیو پاکستان، رادیو صدای ایران (شبکه خبر)، رادیو چین، رادیوهای اکثر ممالک عربی که به زبانهای مردم افغانستان نشرات داشتند؛ مواد خام برنامه های تبلیغاتی خویش را بمنظور شایعه پراگنی، پخش افواها، ترتیب راپورهای غلط ، بستن افتراآت علیه دولت و رهبران سیاسی در افغانستان؛ از مجرای استخبارات نظامی پاکستان I.S.I ، از شهر پشاور و کوئته بدست می آوردند و بانشر آن ذهنیت مردم افغانستان و خلقهای جهان را مغشوش می ساختند.

بدین طریق دشمنان تاریخی مردم افغانستان با سرمایه گذاری و مصرف صدها ملیون دلار، موفق شدند تا جلو تشکیل چنین جبهه ی متحد را بگیرند و بین نیروهای آگاه ترقیخواه و وطنپرست فاصله و بدبینی ایجاد کنند و مانع نزدیکی آنان گردند.

پرسش : جناب داکتر صاحب! در صورتی که احزاب سیاسی به استثنای سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان، دیگران بنابر عواملی که شما آن را برشمردید برای انجام وظایفی که تاریخ در برابرمان قرار داده بود؛ برای تشکیل جبهه متحد ملی ابراز موجودیت کرده نتوانستند و یاهم نکردند؛ به نظر شما آیا جبهه ملی پدروطن که با شرکت ح. د. خ. ا، سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان و 13 سازمان اجتماعی و سایر شخصیت‌های ملی - علمی و اجتماعی مستقل که شما از آنان یاد آور شدید، حیثیت و اعتبار همان " جبهه متحد ملی " تعریف شده در برنامه حزب را در پیشگاه جامعه بدست آورده توانست و یا خیر؟ اگر پاسخ مثبت باشد آرزومندم تا بگونه نمونه از دستاورد های مشخص و قابل لمس آن یاد آور شوید تا نسل های امروزی کشور از آن اطلاع حاصل نمایند؟

پاسخ : جبهه ی ملی پدروطن به هدف رسیدن به آرمان تجمع کلیه نیروهای آگاه و بیدار و وطنپرست افغانستان، دارای طرز دید و عقاید سیاسی گوناگون ، شامل: نمایندگان احزاب و سازمانهای سیاسی و نهادهای اجتماعی که در گذشته فعالیت داشتند؛ روحانیون و علمای دینی و مذهبی پاکنهاد، روشنفکران، فرهنگیان، کارگران، دهقانان، اهل حرفه، تجار و سرمایه داران ملی و... ، بدور یک ساختار اجتماعی، بخاطر تحقق تحولات و دگرگونی های اقتصادی - اجتماعی بسود زحمتکشان میهن؛ تحکیم پایه های مردمی حاکمیت؛ جلب همکاری های مردم و بسیج آنان جهت پایان بخشیدن به جنگ و خونریزی و تأمین صلح و امنیت سراسری درکشور؛ ایجاد روحیه همدلی و برابری میان همه لایه های اجتماعی در میهن ، بتاريخ 15 جون 1981 مطابق 25 جوزای 1360 با شرکت بیش از یک هزارتن از نمایندگان طبقات و اقشار مختلف، از میان همه ملیت ها و اقوام، احزاب و سازمانهای اجتماعی ذکر شده سراسر کشور، دریک همایش بزرگ تاریخی (تدویر کنگره موسس)، تشکیل و به کار آغاز کرد.

در جریان کار کنگره علاوه بر تدوین آیین نامه جبهه ، به تعداد 95 تن از میان نمایندگان شرکت کننده درکار این نشست، بحیث اعضای شورای مرکزی و از جمع این نمایندگان، 23 تن بشمول رئیس، معاونان و سکرتر مسوؤل جبهه ملی پدروطن افغانستان ، درفضای آزاد و دموکراتیک انتخاب شدند.

جبهه ملی پدروطن افغانستان وظیفه ی ملی و رسالت تاریخی داشت تا توده های مردم را به سوی حل مبرم ترین وظایف حیاتی، از جمله: قطع جنگ و برادرکشی، تأمین صلح و

امنیت سراسری درکشور، سهمگیری فعال و همه جانبه در زمینه انجام وظایف اقتصادی - اجتماعی که درپیش روی حاکمیت سیاسی قرارداشت، می کشانید تا با کمک، همکاری و شرکت باهمی آنان دگرگونی های اقتصادی، اجتماعی درهمه شئون زندگی مردم تحقق می یافت.

جبهه ملی پدروطن ج. د. ا ازبدو تأسیس آن تا سال 1365 خوش درخشید و خدمات ارزنده و قابل توجه را در همه بخشهای زندگی انجام داد؛ ولیک متأسفانه موجودیت جبهات درگیری نظامی و تداوم دسایس وتوطئه های ارتجاع داخلی و خارجی و نیروهای امپریالیستی ، از جمله جنگ گسترده ی تبلیغاتی برضد حزب و دولت از یکطرف و رویداد کمرشکن 14 ثور 1365 درون حاکمیت ازجانب دیگر؛ همه درپیوند با هم موجب گردید تا جبهه قادر به اجرای آن وظایف و رسالت بزرگی که تاریخ دربرابرش قرارداده بود، نگردد.

پرسش : داکتر صاحب گران ارج! شما بعنوان عضو هیأت اجرائیه ی شورای مرکزی جبهه ملی پدروطن ، رهبر سازمان دموکراتیک زنان افغانستان و رئیس سازمان صلح، همبستگی و دوستی ج. د. ا؛ درمجموع نقش 13 سازمان اجتماعی را که به کمک و همکاری دوستانه ح. د. خ. ا ایجاد و ازحمایت و پشتیبانی بی دریغ دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان برخوردار بودند؛ درزمینه تحقق خواستهای سیاسی - اقتصادی و اجتماعی طبقات و اقشار زحمتکش جامعه ؛ درامر دفاع از داعیه صلح و تأمین امنیت سراسری درکشور؛ در ضدیت با پدیده شوم جنگ و شرارت پیشگان داخلی و خارجی و درنهایت، کسب حمایت توده های مردم ازبرنامه های کاری شان و رابطه آنها با جبهه ملی پدروطن ، چگونه ارزیابی می نمایید؟

پاسخ : سازمانهای اجتماعی (سازمان دموکراتیک زنان، سازمان دموکراتیک جوانان، اتحادیه های صنفی ، کوپراتیف های زراعتی، اتحادیه نویسندگان، سازمان صلح و همبستگی ، اتحادیه هنرمندان، اتحادیه ژورنالیستان، اتحادیه روشنفکران، شورای عالی علماء و روحانیون، شورای مشورتی اقتصادی، اتحادیه کارمندان طبی، اتحادیه معلمان) که هرکدام از منافع و خواستهای صنفی طبقات و اقشار مربوطه خویش نمایندگی می کردند، پس از تاسیس ، بطور فعال در امور اجتماعی اشتراک ورزیدند و همه درمبارزه ی مشترک بخاطر بازتاب آرمانهای مردم و تحقق آن درزندگی اقتصادی - اجتماعی سهم گرفتند و نقش ارزشمند و با اهمیتی را به نفع اقشار وسیع توده های مردم ، ایفاء نمودند.

سازمانهای اجتماعی یک وسیله خوب درامر تأمین ارتباط مستقیم با توده های مردم بودند که از طریق همین نهادها ، خواستهای مبرم و حیاتی مردم تشخیص و انعکاس داده می

شد و از دولت تقاضا می گردید تا در زمینه برجسته ترین مطالبات حیاتی آنان اقدام های عملی را رویدست گیرد. بنابراین روابط این سازمانها با جبهه ملی پدروطن در امر تشریک مساعی باهمی ، و بالنتیجه عبور از این مرحله دشوار تاریخ کشور، خیلی ها دوستانه و قابل ستایش بود و از موثریت لازم برخوردار بود.

پرسش : بنابر دعوت رسمی مقام های عالی رتبه حزبی و دولتی اتحاد شوروی ، هیأت حزبی و دولتی ج. د. ا تحت ریاست رفیق ببرک کارمل، بتاريخ 15 اکتوبر 1980 مطابق 23 میزان 1359 از اتحاد جماهیر شوروی ، بازدید بعمل آورد.

در ترکیب این هیأت شما نیز شامل بودید.

اگر امکان داشته باشد، لطف فرموده روی اهداف کلی و دستاوردهای تاریخی این سفر مطالبی را با خوانندگان عزیز شریک سازید ؟

پاسخ : درگام اول ، منظور از این دعوت رسمی، دادن اعتبار بین المللی به رهبری حزبی و دولتی ج. د. ا، بود که جهان غرب در مخالفت آشکار با این دولت جوان و زعامت جدید آن قرار داشت.

در این مسافرت بین هیأت حزبی و دولتی افغانستان و رهبری حزبی - دولتی اتحاد شوروی، بجز چند موافقتنامه ی همکاری های اقتصادی علمی - تخنیکی ؛ کدام پروتوکول و یا قرارداد سیاسی و دیپلماتیک مشخصی به امضاء نرسید. زیرا موافقتنامه ی همکاری و حسن همجواری مورخ 5 دسمبر 1978 مطابق 14 قوس 1357 که میان رهبران افغانستان و اتحاد شوروی (نورمحمد تره کی و لئونید برژنیف) به امضاء رسیده بود و در سازمان ملل متحد راجستر شده بود، دارای اعتبار بین المللی بود و قوت قانونی داشت.

پرسش : از دید شما ، موافقتنامه همکاری - دوستی و حسن همجواری مورخ 5 دسمبر 1978 افغان - شوروی دارای چی ابعادی بوده و چقدر در تعیین سرنوشت مردم افغانستان ارزشمند و مهم می باشد؟

پاسخ : پیش از این که به اصل مطلب پرداخته شود، قابل تذکار میدانم، که بنا بر اهمیت این موافقتنامه ، مرحوم میرمحمد صدیق فرهنگ ، این سند را بحیث ضمیمه در اخیر کتاب " افغانستان در پنج قرن اخیر" درج کرده است.

در ماه دسمبر 1978 یک هیأت بزرگ حزبی - دولتی افغانستان به ریاست نورمحمد تره کی بنابر دعوت لئونید برژنیف منشی عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست و صدر

هیأت رئیسه ی اتحاد جماهیر شوروی ، به مسکو مسافرت نمود. در ترکیب هیأت علاوه بر دیگران حفیظ الله امین معاون صدراعظم و وزیر خارجه، نیز شامل بود.

در این دیدار رسمی سه سند مهم میان رهبران حزبی و حکومتی هر دو کشور، که همه مرتبط به همدگر بودند، به امضاء رسید:

- معاهده دوستی، حسن همجواری و همکاری بین ج. د. ا و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ، در 15 ماده ؛

- آیین نامه در ارتباط به تشکیل کمیسیون دائمی بین حکومت افغانستان و اتحاد شوروی، راجع به همکاری اقتصادی ، در 10 پاراگراف ؛

- موافقتنامه درباره تشکیل کمیسیون دائمی بین حکومتین افغانستان و شوروی، راجع به همکاری اقتصادی ، در 6 ماده .

طوری که در مقدمه معاهده آمده است، این سند بر پایه وفاداری به هدف ها و اصول معاهده های سال 1921 و 1931 که تهداب و اساس روابط دوستی میان خلقهای افغانستان و شوروی شمرده می شود، به امضاء رسید که پس از تصویب، از روز مبادله اسناد ، برای مدت 20 سال اعتبار داشت و می توانست 5 سال دیگر نظر به شرایط، به اعتبار آن افزود گردد.

بر اساس شرح ماده چهارم معاهده دوستی ، حسن همجواری و همکاری، زمامداران افغانستان (تره کی و امین) ، از ماه مارچ 1979 - حوت 1357 به بعد ، چهارده مرتبه ورود قوای نظامی شوروی را به افغانستان مطالبه نمودند و جمعاً 21 بار این تقاضا تکرار گردید. تنها در ماه دسمبر 1979 ، مطابق ماه قوس 1358 حفیظ الله امین چهار نامه رسمی دایر بر اعزام قوای نظامی به افغانستان، به مسکو فرستاد.

پس از فروپاشی اتحاد شوروی و تشکیل حکومت تنظیمی در کابل ، دهها جلد کتاب درباره حوادث و رویدادها در افغانستان به چاپ رسیده؛ همچنان اسناد سری و محرمانه که از محرمانیت خارج ساخته شده و در رسانه ها انتشار یافته اند؛ به مطالبی که در سطور بالا روی آن اشاره صورت گرفت، مهر تایید می گذارند.

پرسش : رفیق راتبزاد !

حالا اگر موافق باشید، برمی گردیم به طرح پرسشها پیرامون اساسی ترین مسأله در زندگی سیاسی و ساختار تشکیلاتی یک حزب انقلابی که فعالیت آن با زندگی ملیونها انسان در جامعه ارتباط پیدا می کند.

تا جایی که به یاد داریم ، شعله های آتش خشم علیه وحدت و یکپارچگی حزب ، با انگیزه های جاه طلبی، خودخواهی و غصب سکان های رهبری در حزب و دولت؛ در وجود شماری از اعضای دفتر سیاسی و اعضای اصلی کمیته مرکزی ح.د.خ. ا و کارمندان رده اول مقام های حزبی و دولتی ، زبانه کشید.

می خواستم بدانم که واکنش و اقدامات لازم رهبری حزبی در مقابل فرکسیون بازان که متأسفانه در مقام های بالایی حزب (دفتر سیاسی و در ترکیب اعضای اصلی کمیته مرکزی) قرار داشتند و چوکیهای مهم و کلیدی حزبی - دولتی بالای شان اعتماد شده بود، چگونه بود؟

پاسخ : در یک کشوری مانند افغانستان، در یک حزب سیاسی متشکل از مبارزان راه صلح ، آزادی، دموکراسی، ترقی، پیشرفت و عدالت اجتماعی ، که بخاطر تحقق هدفها و آرمانهای ملی و دموکراتیک و گذار از عقب ماندگی اقتصادی - اجتماعی سده ها، به ساحل ترقی ، تعالی و پیشرفت اجتماعی و تعمیل تغییرات و تحولات اساسی در حیات سیاسی - اقتصادی - اجتماعی به نفع توده های مردم، آنهم در شرایط دشوار جنگی و اوضاع پیچیده داخلی و جو نامساعد بین المللی ، کار و فعالیت می نماید؛ عوامل و محرکات متعدد می تواند زمینه های پدید آمدن و رشد تمایلات فرکسیونی، هوسبازی های مقام خواهی وحدت شکنانه را بوجود آورد.

عقب ماندگی سیاسی - اقتصادی جامعه، کمبود تجربه ی مبارزه سیاسی، ضعف آگاهی سیاسی و پایین بودن سطح درک اجتماعی؛ برداشت ناچیز از اصول مبارزه ی طبقاتی، خودخواهی ، جاه طلبی، تمایل به کسب مقامهای رهبری ، سلیقه های شخصی، امتیازخواهی، بلند پروازی، بی بند وباری و دسپلین ناپذیری، چسبیدن به علایق قومی - لسانی - سمتی و محلی، زد و بندهای پشت پرده مغایر اساسنامه ی حزب، رفاقت بازی های شخصی و رجحان روابط محفلی و گروهی بر ضوابط و اصول حزبی، گریز از انتقاد و دورشدن از اخلاق عالی انتقاد پذیری؛ دامن زدن به تفرقه و اختلاف و درپیش گرفتن حرکتهاى جناحی و مسؤولیت ناشناسی و دریک کلام ، عدول از مؤلفه ها و موازین اساسنامه حزب و نقض احکام آن ، سبب پیدایش و افزایش گرایشهای فرکسیونی و تجزیه طلبانه در ح.د.خ. ا ، گردید.

برداشت نادرست از مفاهیم جامعه شناسی علمی (عدم انطباق و کاربرد درست مفاهیم و تئوری مبارزه سیاسی با پراتیک زندگی اجتماعی) باعث ایجاد ذهنیت خرابکارانه در کار و

عملکرد شماری از مهره های شناخته شده در هیأت رهبری حزب، دفتر سیاسی و کمیته مرکزی شد و انگیزه ی را در فکر و دماغ آنان خلق کرد تا بر محور فعالیتهای فرکسیون و گروهبندی، دست به توطئه و دسیسه بزنند و روی اندیشه و خرد سیاسی پابگذارند.

فرکسیون بازان با حيله گری و خُرده گیری، پایه های ثبات سازمانی و تشکیلاتی حزب را به بحران کشانیدند؛ اصول وحدت پذیری و یکپارچگی درزندگی حزبی را در ذهن و روان طرفداران اندیشه های رهایی بخش و رزمندگان راه ترقی و پیشرفت اجتماعی، خدشه دار نمودند؛ مقررات عمومی حزب را پایمال و دسپلین حزبی و سیاسی را نقض کردند؛ روند عادی کار حزبی و زندگی سیاسی اعضای صادق حزب را که از دل و جان پابند اصول و موازین و رعایت دسپلین درون حزبی بودند، برهم زدند.

در آن زمان، در گرماگرم حوادث که رویدادهای سیاسی و نظامی در افغانستان یکی از داغ ترین و پرجنجال ترین معضله ، در جهان شمرده می شد و کشورما حیثیت یک نقطه داغ و متشنج را درپروسه ی جنگ سرد به خود گرفته بود، خیلی ها مشکل به نظر می رسید که با بیماران درون حزبی آنها در رده های رهبری حزبی و دولتی تصفیه حساب شود. زیرا هرکدام این فرکسیونها دارای ساختارهای جدا از تشکیلات رسمی حزب بودند، که به نوبه خود در سازمانهای اولیه و سایر نهادهای حزبی عضویت داشتند و از میان صفوف خلاف مقررات حزبی سربازگیری می کردند.

رفیق ببرک کارمل دربیانیه تاریخی خویش درنشست وسیع کارمندان حزبی - دولتی بنام " فاز نوین بهبود کار " مواردی از فعالیتهای خرابکارانه فرکسیون را برجسته ساخت و حرفهای به آدرس وحدت شکنان حواله نمود که ازسوی صفوف و کادرهای صادق ح. د. خ. ا ، با استقبال بی نظیر روبرو گردید.

پرسش : چهره های این فرکسیون بازان معامله گر و انحلال طلب و درکمین نشسته (مربوط به هردو جناح حزب) که در زد و بند های خرابکارانه با شماری از مشاورین (ملکی و نظامی) خائن، فاسد و رشوه خوار روسی و درارتباط و همکاری نزدیک با گروههای شورشی ضد دولتی، به حیات ننگین خویش با زرق و برق در درون حزب ادامه می دادند و در سایه حمایت و پشتیبانی آنان، ازانجام زشت ترین و شرم آورترین اعمال و حرکات، در ضدیت با هدف ها و اصول حزبی، منافع مردم و میهن و مصالح علیای کشور و درمقابل اعضای پاک نهاد حزب، دریغ نورزیدند؛ در نزد سپاهیان حزب (صفوف و کادرهای همیشه بیدار، سرسپرده،بارسالت ، باوفا و با ایمان) هم درگذشته و هم در لحظه حاضر، آنقدر عریان است که ضرورت آن دیده نمی شود تا یکایک آنان را به معرفی بگیریم.

سلطان علی کشتمند در جلد سوم صص 710 - 707 کتاب خود (یادداشت‌های سیاسی...) به چند مورد از فعالیت‌های فرکسیونی اشاره نموده که شوربختانه در آن بازتاب همه واقعیتهای به نظر نمی خورد و ایشان تلاش نموده تا از فعالیت‌های فرکسیونی که تحت نام خود وی و دوستان نزدیکش مانند نوراحمد نور و دیگران صورت می گرفت، پرده پوشی کند و از گفتن حقیقت طفره رود.

اگر امکان داشته باشد لطف نموده ، در این باره معلومات بیشتری را ارائه بفرمایید ؟

پاسخ : از نظر جامعه شناسی علمی ، مسأله ی بقاء و ثمربخشی تلاشهای یک حزب مترقی و معتقد به جهانبینی علمی و طرفدار تغییرات و تحولات بنیادی درحیات سیاسی - اقتصادی و اجتماعی درجامعه ، پیوند و وابستگی محکم به درجه پختگی و آبدیدگی سیاسی رهبران و کادرهای پیشتاز آن دارد ، که شرط اول آن را موجودیت و استحکام متداوم وحدت سیاسی و سازمانی ، وحدت ارگانیک و صادقانه در نظر و عمل و میزان جلب اعتماد و پشتیبانی توده های مردم از حزب و برنامه های آن می سازد.

هرحزب مترقی ، منسجم ، متشکل و طرفدار صلح، آزادی، دموکراسی، ترقی، پیشرفت و عدالت اجتماعی و متعهد به امر نجات توده های زحمتکش (مرد و زن) میهن ازقید و بند هر گونه ستم و اسارت ؛ تلاش می ورزد تا افراد پاک، آگاه، وطندوست، صادق ، فعال و مدافع سرسپرده منافع مردم و میهن را در صفوف خود تنظیم کند و در راه اتحاد و همبستگی کلیه نیروهای ملی - دموکراتیک و میهن پرست گام بگذارد.

هرگاه در رده های رهبری و دربین کادرها و صفوف پابندی به اصول و موازین شایسته ی حزبی و ثابت قدمی در رعایت اخلاق اجتماعی و صداقت در زندگی سیاسی وجود داشته باشد، هرگز انحراف ها و فعالیت‌های فرکسیونی در آن راه پیدا نمی کند و اگر چنین نبود، شیرازه حزب ازهم فرو می پاشد و دستخوش نابسامانی های غیر کنترل می گردد که نتیجه آن ، شکست ، بربادی و ناکامی را در تحقق هدفها و وظایف، بدنبال می آورد.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان نیز نمی تواند از قاعده های عمومی و از اصول عالی ای که دربالا از آنها ذکر بعمل آمد، مستثنا باشد.

در میان اعضای کمیته مرکزی ح. د. خ. ا (بشمول دفتر سیاسی و دارالانشاء) که اکثریت آنان درمقام های عالی حزبی - دولتی (رؤسای شعبات کمیته مرکزی، هیأت رئیسه ی شورای انقلابی، شورای وزیران، پُستهای عالی نظامی در قوای مسلح) توظیف بودند، شماری از آنان جفاکارانه و با استفاده سوء از اعتماد رهبری، با دسیسه سازی، توطنه، تفتین، کارشکنی و بد عهدی ، مصروف کارهای خرابکارانه ی فرکسیونی بودند و دربدنه

حزب نقب می زدند تا با کاربرد چنین وسایل ضد حزبی عده ای از اعضای صادق حزب را اغوا نموده، بدین وسیله خود را به مقامهای رهبری حزبی و دولتی برسانند و سرانجام با کسب عضویت دفتر سیاسی و دارالانشاء عالی ترین سکانهای رهبری حزبی و دولتی را غصب نمایند.

برعکس کادرها و صفوف آگاه و وطنپرست به جبهه های گرم نبرد با دشمن و انجام وظایف سازندگی می رفتند؛ ازحاکمیت دولتی و جان، مال و ناموس مردم دفاع می نمودند؛ در راه صلح و ثبات و تأمین نظم و امنیت جان می سپردند؛ معلول و معیوب می شدند و ازدل و جان به حفظ وحدت و یکپارچگی حزب وفادار بودند.

پرسش : در رابطه به مسافرت غیر رسمی هیأت حزبی - دولتی افغانستان تحت ریاست زنده نام ببرک کارمل به اتحاد شوروی ، بنا بر دعوت میخائیل گرباچف ، تا کنون حرف های ضد و نقیضی به خورد مردم داده شده است.

سلطان علی کشتمند درجلد سوم (صص 715 - 710) کتاب خود (یادداشتهای سیاسی ...) راجع به این موضوع توضیحاتی داده است ؛

بدون تردید، هیأت حزبی - دولتی پس از ختم مشوره ها و صحبتها و بازگشت مجدد به میهن ، گزارش کاری مفصلی به دفتر سیاسی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا ارائه داشته است.

می خواستم بپرسم که چه حرف های ناگفته باقی مانده است و چه خوب خواهد بود تا خوانندگان عزیز آن را از زبان شما بشنوند؟

پاسخ : درگزارش رسمی رفیق ببرک کارمل که به دفترسیاسی کمیته مرکزی ارائه نمودند، حرفی که از آن بوی تند تشنج خارج از دایره ی بحث های سالم سیاسی - انتقادی و تشریح موقف سازنده و افتاعی به مشام برسد، وجود نداشت و مظاهری جدی دال برتیرگی پر از خشم و کینه ی روابط و یا بحرانی بودن انفجارآمیز فضای صحبت و مذاکره ی رهبران حزبی - دولتی دوکشور، درآن دیده نمی شد.

حرف های را که پس از حذف رفیق ببرک کارمل از مقام رهبری حزبی - دولتی و تبعید عمدی و اجباری ایشان از میهن ، شماری از چهره های سیاسی تازه بدوران رسیده و شامپیون بازسازی و علنیت (!) درکنفرانسهای مطبوعاتی ویا درنشستهای رسمی، خلاف حقیقت درباره این ملاقات به نفع خود و بمقصد تحکیم موضع ناستوار خویش دربین مردم و اعضای حزب، دراین جا و آن جا تبلیغ می کردند، نمی توان بآن ارزش و اهمیت قایل شد. زیرا ، سلطان علی کشتمند عضو دفتر سیاسی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا و صدراعظم ج. د. ا

من حیث عضو اصلی هیأت رسمی حزبی - دولتی ، رویداد مذاکرات و سخنان رفیق ببرک کارمل و گرباچف را درمیز مذاکره، در کتاب خود " یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی" (ج . 3 ، صص 715 - 710) تا حدودی بیان نموده است ، که می شود در این جا بآن بسنده کرد.

واما، آنچه را که در حال حاضر در مطبوعات ویا در متون کتب و رساله ها و تحلیل های سیاسی ، پیرامون این موضوع پرداز داده می شود و بحیث مواد تبلیغاتی از آن استفاده صورت می گیرد ؛ بیشتر این دروغ پراگنی ها، محصول تغییر اوضاع سیاسی جهان پس از پایان جنگ سرد به نفع " نیو لیبرالیزم " است که این وضعیت نیز نمی تواند دیرپا باشد. زیرا واقعتهای زندگی مردم در سراسر گیتی و عملکرد نیروهای سیاسی استثمارگر و سلطه گرای جهانی، به شدت در تقابل با همدگر واقع شده اند که سرانجام حق بر باطل پیروز خواهد شد و حقیقت بامردم خواهد بود، نه بازورگویان و توطئه گران بین المللی !

پرسش : انگیزه ی اعلام تز های دهگانه ی جاودان نام ببرک کارمل، چه بود و اهمیت تاریخی آن را در چی می بینید؟

پاسخ : از آغاز دهه ی هشتاد، مسأله ی توسعه و تحکیم پایگاه اجتماعی حاکمیت و جلب اعتماد مردم، پیوسته در سیاست های ح. د.خ. ا و در روش رهبری حزبی و دولتی اولویت داشت که این موضوع در تمام اسناد پلینوم های کمیته مرکزی ح. د.خ. ا (از پلینوم اول الی هفدهم) و در رونوشت نشستهای رسمی هیأت رهبری جمهوری دموکراتیک افغانستان تبلور روشن دارد.

موجودیت تشنج در مناسبات بین المللی، تداوم جنگ سرد و رویارویی سیاسی قدرتهای بزرگ بر سر مسائل حاد جهانی، بعد از به قدرت رسیدن گرباچف، فقط بر محور قضایا در داخل افغانستان و اوضاع پیچیده در مرزهای شرقی و غربی کشور ما (پاکستان و ایران) خلاصه می شد.

در همین وقت بود که شاخص مداخله ی آشکار پاکستان و ایران در امور داخلی افغانستان که جنگ اعلام نشده را به کمک دول غربی و متحدین آنها، بشمول ارتجاع عرب و دولت چین، بر ضد وطن و مردم ما بطرز خونین و وحشتناک ادامه می دادند، دست کم گرفته شد و ابعاد - ماهیت و عواقب آن را، کمرنگ جلوه گر ساختند، تا زمینه های نزدیکی و آشتی بین دسته ی تازه به دوران رسیده در اتحاد شوروی به رهبری گرباچف و جهان غرب و ارتجاع بین المللی به بهای فروپاشی نظام سوسیالیستی در اتحاد شوروی و سقوط رژیم های سوسیالیستی در اروپای شرقی، تضعیف و بی پشتیبانانه نمودن جنبشهای آزادیبخش و

ترقیخواه در سراسر جهان و تهی ساختن حزب های مردمی و انقلابی از برنامه ی عمل ترقیخواهانه و عدالت جویانه و زندگی نامه ی پویا، فراهم گردد.

رهبری حزبی و دولتی افغانستان بادرک این گرایش تسلیم طلبانه که از داخل افغانستان نیز از میان اعضای رهبری، شماری با داشتن پایگاه استخباراتی و روابط خیلی ها نزدیک با مشاوران ملکی و نظامی روسی، بخاطر رسیدن به هدف ها و آرزوهای ناپاک خود ، در خدمت این دیدگاه قرار داشتند ؛ ضرورت داشت تا بمنظور حل صلح آمیز دشواری های موجود ، برقراری صلح ، دفاع از آزادی ، دموکراسی ، ترقی اجتماعی و دستیابی به پیشرفت های اقتصادی - اجتماعی، طرح های جدیدتری را به پیشگاه مردم افغانستان و جهان، تقدیم کند.

مجموع خواستها و دیدگاههای نوین حزب و دولت در تزه های دهگانه ی رفیق ببرک کارمل بازتاب یافت که اگر توطئه های بعدی در مسیر راه آن قراردادده نمی شد و به تطبیق آن مجال داده می شد، موفقیتهای چشمگیری را در قبال داشت .

اهمیت تیزس ها در این بود که رفیق ببرک کارمل آن را با بینش سیاسی و بهره گیری از تجارب رویدادهای سایرکشورهای جهان و سیر مبارزات و اندوخته های عملی سه دهه ی جامعه افغانستان و نتایج حاصله بعدی آن، نگاشته بود و محتوای آن خیلی ها دقیق و مطابق شرایط آن روز جامعه ی افغانستان آماده گردیده بود و نیاز های اساسی مردم را در خود نهفته داشت.

پرسش : هنوز زمانی زیادی از اعلام تزه های دهگانه سپری نگردیده بود که ارواح خبیثه ی امپریالیسم و ارتجاع جهانی با یک برنامه و نقشه ی منظم، به قصد براندازی رژیم های مترقی جهان، برآمدند و در این راه با سرمایه گذاری هنگفت ، گرباچف و دسته خائن و خود فروخته او را در اختیار داشتند.

شوربختانه که جهت تحقق این برنامه رهنانه و تطبیق نقشه ذلت بار آن، درگام نخست سرزمین ما انتخاب شده بود و سرآغاز فروپاشی رژیم های مترقی جهان از همین جا ، مهندسی گردید.

پرسش این است که زمینه سازی ها برای راه اندازی کودتای ننگین 14 ثور 1365 که ما آن را « جنایت سیاسی سازمان یافته » بر ضد ح. د.خ. ا و ج. د.ا - حاکمیت سیاسی و منافع حیاتی توده های مردم ، می دانیم ، چه وقت آغاز یافته بود و چه کسانی در آن نقش کلیدی داشتند؟



جمی کارتر، ضیاء الحق و برژنسکی

پاسخ : جمی کارتر رئیس جمهور اسبق ایالات متحده ی امریکا، دربیانیة مورخ 23 فبروری 1980 مطابق 4 حوت 1358 خود که درباره ی اوضاع عمومی کشورش به شهروندان امریکا و به جهانیان معلومات می داد، در بخش توضیح و تشریح " دوکتورین کارتر " حوزه جنوب غرب آسیا را ، سومین منطقه ی استراتژیک برای امنیت ایالات متحده وانمود ساخت و درست سنگ تهداب آغاز توطئه های سازمان یافته علیه

ح. د. خ. ا و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان ، در همین جا گذاشته شد و آن را قدم به قدم عملی نمودند.

جهت تحقق " دوکتورین کارتر " درحوزه جنوب غرب آسیا ، بویژه در رابطه به سیاست خصمانه ی امریکا در قبال افغانستان ازدوره ی ریاست جمهوری رونالد ریگن و پس از آن ، ایالات متحده نظامیگران پاکستان به رهبری جنرال ضیاء الحق (بشمول احزاب مذهبی بنیادگرا) را دراختیارداشت که این کشور بعد از سقوط سلطنت رضاشاه پهلوی درایران، بمثابه ی بدیل مناسب جای آن را گرفته بود.

برژنسکی مشاور امنیت ملی جمی کارتر، پلان پیاده نمودن عملی سیاستهای امریکارا درمورد افغانستان با ضیاء الحق حاکم نظامی پاکستان، هماهنگ ساخت و حکومت پاکستان ازبابت همکاری با امریکا و اشتراک مستقیم درجنگ اعلام ناشده برضد مردم افغانستان، در شروع مرحله، سالانه مبلغ یک و نیم ملیارد دالر کمک نظامی امریکا را به قوای مسلح خویش (بشکل باج گیری) دریافت می کرد؛ (مراجعه شود به کتاب تلک خرس) .

دربرنامه های کاری جنرال ضیاء الحق درضدیت با مردم افغانستان، دور ساختن و حذف رفیق ببرک کارمل از رهبری حزب و دولت واز صحنه ی فعالیت سیاسی درافغانستان ، دوامدار ساختن جنگ و خونریزی دراین سرزمین تا تطبیق اهداف کامل آن کشور، ازجمله

بقدرت رساندن گروههای بنیادگرای مذهبی و نصب یک رژیم دست نشانده و فرمانبردار پاکستان در افغانستان، شامل بود.

ازاین رو جنرال ضیاء الحق درتمام مدت، شرط اشتراک در مذاکرات و حصول موفقیت و پیشرفت در گفت و گو ها را مربوط به کنارزدن رفیق ببرک کارمل از قدرت می دانست و این موضوع از سال 1983 به بعد صورت علنی بخود گرفت.

پلان مسکو - اسلام آباد - واشینگتن در ضربه زدن به ح. د. خ. ا و سست ساختن پایه های حاکمیت سیاسی جمهوری دموکراتیک افغانستان تا رساندن آن به پرتگاه سقوط، به خواست جنرال ضیاء الحق ، عربستان سعودی و ایالات متحده ، در دیدار رسمی گرباچف و



گرباچف و ریگن در شهر ریکجاویک مرکز " ایسلند "

ریگن در شهر ریکجاویک مرکز " ایسلند " به امضاء رسید. در این میان فرکسیون بازان معروف در ح. د. خ. ا و نفوذ داده شده ها در درون حاکمیت سیاسی، در بازی های اوپراتیفی و در زد و بند های استخباراتی از آغاز مرحله ، در تطبیق این پروژه بنیاد برانداز اشتراک ورزیدند، خوش خدمتی کردند و پاداشی بدست آوردند.

داکتر صاحب گرامی !

اگر اجازه شما باشد صحبت را پی میگیریم.

بفرمایید !

پرسش: به تاریخ های 13 و 14 ثور 1365 مطابق 3 و 4 می 1986 (در روزاول پلان تدابیرنظامی - استخباراتی برای انجام کودتا بشمول ایجاد هماهنگی دروظایف سرکوب گرانه ی امنیتی (!) برحسب دستور سازماندهندگان داخلی و خارجی آن و در روزدوم پیاده نمودن این توطئه ی بنیاد برانداز ضد حزبی و مردمی درعمل) به شماری از کادرهای سرشناس و فعال، توسط کارمندان امنیت دولتی درمنازل شان، حکم صادره رهبری کودتا به شرح زیر ابلاغ گردید: « شما نظر به امر کمیته مرکزی ح. د. خ. ا، امروز اجازه خارج شدن از منازل خویش را ندارید! »

به باور و اعتقاد کادرها و فعالین ح. د. خ. ا و از دید من ، این حکم ضد دموکراتیک و مغایر اصول زرین زندگی نامه ی حزب، هرگز نمی توانست فیصله و تصمیم کمیته مرکزی حزب ما باشد؛ بلکه بیشتر یک برخورد زورگویانه ی استخباراتی - پولیسی را می رسانید که سازماندهندگان و اجراکنندگان این توطئه ی شرماور، خواستند با این ترفند و نیرنگ بازی ها ، صداهای اعتراض را درگلو خفه سازند و جلو هرگونه مخالفت را دربرابر کودتا بگیرند.

آیا دراین روز نشست کمیته مرکزی ویا بیروی سیاسی که شمانیز یکی از اعضای دفتر سیاسی بودید ، تدویر یافته بود ؛ و دراین رابطه مطالبی مطرح شده بود یا خیر؟

پاسخ : همه اعضای ح. د. خ. ا و کلیه آگاهان سیاسی جامعه ما بخوبی واقف اند که درآن روزهای بحرانی و پر از تشنج درحیات حزبی مان ، بویژه این که رهبر حزب ، رفیق ببرک کارمل، براساس یک سناریوی ازقبل توافق شده میان بازیگران اصلی این توطئه، از صحنه سیاسی و حضور فزیزی درمقام رهبری حزبی و دولتی بداخل کشور، قصدی بدور نگهداشته شده بود؛ بنابراین هیچگونه نشست رسمی و قانونی دارالانشاء و دفتر سیاسی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا، تدویرنیافته بود که درآن یک چنین فیصله ای صادر شده باشد.

علاوه برآن ، تصامیم و فیصله های مقام های حزبی که فقط به مسائل زندگی درون حزبی ارتباط می گرفت، بشکل رسمی ازطریق مراجع رسمی وابسته به شعبات کمیته مرکزی ح. د. خ. ا، به رفقای حزب ابلاغ می گردید، نه بوسیله قاصدان امنیتی و کارمندان استخباراتی ، آنهم توأم با تهدید و سلب حقوق و آزادی های دموکراتیک و شهروندی !

آنچه درباره این پیشامد درمتن سوال شما تذکار رفته است، بیشتر پذیرفتنی پنداشته می شود و من به آن نظر موافق ابراز می دارم.

پرسش : پس از کودتای ننگین 14 ثور 1365 ، درنخستین روزها، علیه مخالفان این رویداد نامیمون، ازخشونت و زورگویی کارگرفته شد. مامورین عالیرتبه حکومت که اعضای حزب بودند؛ پاکترین، صادق ترین و بالیمان ترین کادرها و صفوف حزب درمرکز و ولایات؛

اعضای سازمانهای اجتماعی (شامل مرد و زن) ، به سبب اعتراض بر غیرقانونی بودن این مضحکه، از وظایف سبکدوش ساخته شدند.

دروزارت های قوای مسلح (دفاع ، داخله ، امنیت دولتی) افسران شرافتمند و وفادار به میهن و مردم یاخانه نشین گردیدند و یاهم سند تقاعد جبری پیش از وقت قانونی را بدست آوردند. درکادر رهبری ریاست امور سیاسی درهرسه وزارت با گزینش افراد وابسته به فرکسیونهای تازه بدوران رسیده، تغییر وارد آمد.

برخی از رؤساء و کارمندان حرفوی شعبات کمیته مرکزی ح. د.خ. ا، به صف اردوی بیکاران پیوستند. حتا برخلاف سنت پسندیده و تاریخی مردم افغانستان، مبنی بر رعایت حد اعلی احترام به مقام زن ، از کاربرد خشونت و زورگویی درمقابل زنان کارمند دردفاتر حزبی - دولتی و سازمانهای اجتماعی نیز دریغ نورزیدند و شماری ازآنان را ازوظایف اخراج کردند (در شماره های متعدد جریده ی پامیر ارگان نشراتی شهرداری کابل و کمیته حزبی شهرکابل، لیست اخراج شدگان به نشر رسیده است)

شما دلیل اصلی این همه اقدامهای سرکوبگرانه ضد حزبی را علیه اعضای ح. د.خ. ا، آنهم از سوی کسانی که سنگ رفاقت حزبی را برسینه می کوبیدند، در چه می بینید؟

پاسخ: درهمه جا و در همه وقت، این اصول کلی برای همگان قابل قبول است، که حزب های سیاسی پیوسته درآن راهی گام می گذارند ؛ کار و فعالیت می کنند ؛ مساعی خویش را به خرج می دهند ؛ انرژی مادی و معنوی به مصرف می رسانند و انتظار موفقیت را دارند که کلیه سعی و تلاش و فعالیتهای آنها بربنیاد اتحاد، همبستگی و یکپارچگی همه اعضای آن استوار باشد. دراین حالت تنها درپیش گیری روشهای خردمندانه و کاربرد درست اصول مبارزه سیاسی می تواند مورد پذیرش واقع شود. درغیر این صورت، حاصل کار، تنفر و انزجار است و بس .

دریک نهاد سیاسی مترقی آراسته به زیور دانش جامعه شناسی علمی، تنها کاربست روشهای اصولی و دموکراتیک می تواند اصالت ، پاکی و شایستگی آن را حفظ نماید. برعکس پهن ساختن فضای اختناق ، کاربرد زور، تهدید و تخویف، تحمیل اراده فردی و گروهی، تطمیع و رشوه دهی سیاسی... به اصالت ، پاکی و شایستگی آن ، بعنوان یک سازمان انقلابی مدافع صدیق منافع توده های مردم لطمه شدیدی وارد می نماید .

داشتن شناخت از سیرتاریخ و تکامل زندگی اقتصادی - اجتماعی انسانها وکسب آگاهی از روان افراد جامعه ، تشخیص و تفکیک خواستههای معقول و منطقی انسانها از تقاضاهای

نادرست، انسان را قادر به آن می سازد تا پدیده های تاریخی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را بشکل درست آن درک کند.

رابطه ی سیاستمداران، رهبران و زمامداران با شهروندان در یک کشور و یا با اعضای یک سازمان سیاسی پیشرو، بایست در پرتو یک چنین طرز تفکر استوار باشد؛ یعنی داشتن : " اطلاع از قواعد و موازین حتمی و ضروری علمی ، یکی از شرایط مهم حفظ رهبران و مسؤلین امور از ذهنیگری (سوپرکتیویسم) و یا حل مسائل به اتکاء اراده (ولونتاریسم) و غرق شدن در تجارب تنگ و محدود علمی (پراتیسیسم) است" .

(ص 267 ج اول نوشته های فلسفی و اجتماعی دکتر احسان طبری)

انقلابی نماهای خودکامه که با ایجاد جو اختناق و اتخاذ روشهای یکه تازانه و راه اندازی انواع دسیسه ، بطور نامشروع بر قدرت تکیه می زنند، با عوامفریبی شعارهای رفع مشکلات سیاسی - اقتصادی - اجتماعی را سر می دهند تا فرصت کمایی نمایند و به سرباز گیری در میان آن عده افراد جامعه پردازند که از قضایای سیاسی و نیرنگ های آنان بی خبر اند ؛ ولیک در عمل در سایه این شعارها، بخاطر بقای خود در قدرت و درمسند فرما تروایی، دست و پای مدافعان واقعی تغییر ، تحول، ترقی و پیشرفت اجتماعی را قطع می کنند.

حوادثی که در دهه ی هفتاد سده بیستم بوقوع پیوست، می تواند یک درس آموزنده و تاریخی باشد:

حکومت مردم پسند سلوادور آلندی در کشور چلی و رژیم نو تاسیس شیخ مجیب الرحمان در بنگله دیش، از اثر توطئه ی سازمان یافته و برطبق نقشه ی سی . آی . ای ، توسط مهره های درون نظام (در چلی به قوماندۀ جنرال پنوچت رئیس ستاد ارتش و در بنگله دیش به رهبری خونده کار مشتاق احمد وزیر تجارت و تجارت خارجی) سقوط داده شد و طرفداران هردو حکومت جوان و ترقیخواه به استقبال بدترین سرنوشت (چوبه های دار، تیرباران، مفقود الاثر، شکنجه، بازداشت، حبس و زندان، تعقیب و پیگرد، سبکدوشی از وظایف ...) رفتند.

میهن عزیز ما افغانستان نیز از زمره ممالک عقب نگهداشته شده در قاره ی آسیا می باشد، که با رویدادهای سیاسی دوران جنگ سرد، قربانی معامله گری ها و سازشهای فاجعه بار سیاسی ابرقدرتها، بمنظور خاطرخواهی از نظامیگران پاکستان و آخوندهای ایران گردید و مسیر حرکت انقلابی به جلو، با سازمان دادن و اجرای توطئه توسط مهره های بلند پایه در ح . د . خ . ا و در درون حاکمیت سیاسی ج . د . ا، در ابتدا به انحراف و درگام بعدی به استقامت تباهی کشانیده شد که در نتیجه مردم افغانستان، از جمله رفقای ما بهای آن را پرداختند.

پرسش : پس از کودتای ننگین 14 ثور 1365 دور جدیدی از کاربرد اختناق سیاسی در مقابل صدها عضو ح. د. خ. ا به علت تسلیم ناپذیری به رهبران کودتایی از خود راضی و تبارز ضدیت با سیاستهای ارتجاعی ، خودفروشانه و زندگی براندازانان ، فرا رسید.

در این کارزار زورگویانه ، زندگی صادق ترین و باایمان ترین فرزندان مردم افغانستان (ملکی و نظامی) در معرض خطرهای گوناگون واقع شد . آن همه ستمکاری ها و بیدادگری های را که زمامداران حزبی - دولتی از ماه سنبله 1357 بر اعضای حزب (پرچمی ها) و سایر نیروهای ملی و دموکراتیک و در مجموع بر مردم افغانستان، رواداشتند، در بسا موارد، بویژه در برخورد با مخالفان درون حزبی، دوباره رایج گردید. ماهیت عملکردها در هر دو مرحله یکسان بود؛ صرف بازیگران صحنه (چهره های اصلی و فرعی) عوض شده بودند و شیوه تطبیق مجازات تشنگان قدرت از همدگر فرق می کرد. از جمله تعدادی از رفقای عزیز برطبق نقشه های خائنانه انتقام گیران و عقده گشایان نو بدوران رسیده، با سوق دادن جبری و عمدی آنان به جبهه های نبرد بی برگشت، جانهای شیرین خود را از دست دادند؛ شمار بیشتری از رفقای ارجمند را اجنهای دستگاه استخبارات سایه وار تعقیب می نمودند که در بین آنان تعدادی از زنان و دختران نیز شامل بودند که هرگز تسلیم خط انحرافی، معامله گری ها و سبکسری های زورگویانه ارباب قدرت نشدند.

شما انگیزه ی اصلی تحمیل این همه جور و ستم و جفاکاری ها را در مقابل رفقای که از دل و جان صادق به مردم و میهن خود بودند، در چه می دانید؟

پاسخ : رهبران احزاب سیاسی که ادعای خدمت به مردم و ترقی و پیشرفت را در یک مملکت دارند، حین احراز قدرت سیاسی بایست، با درپیشگیری روشها و سیاستهای اصولی و سازنده ، کلیه نهادهای سیاسی - اقتصادی و اجتماعی را مطابق به اقتضای نیازمندی های جامعه ؛ منافع توده های مردم و مصالح عالیای کشور، به چرخش درآورند.

هر سیستم سیاسی - دولتی و هر سازمان سیاسی احتیاج به قدرت دارد تا با استفاده از آن هدف های برگزیده مرامی و برنامه یی خود را در جامعه پیاده نماید ، این که این قدرت و حاکمیت چگونه و برپایه کدام معیارها و مؤلفه های حقوقی و اجتماعی، تمثیل می شود، بازتاب دهنده روح قدرت ، یعنی ارکان تشکیل دهنده حاکمیت ، بویژه رهبری آن است.

رهبران سیاسی و دولتمردانی که به قیمت گردن نهادن به معامله های سیاسی ضد منافع ملی ، براریکه قدرت تکیه می زنند و میخواهند که با اعمال تند روی های سیاسی و حرکتهای ماجراجویانه، مخالفان، منتقدان و رقبای سیاسی و شخصی خود را از صحنه مبارزه دورکنند ، به حاشیه برانند، ناپود سازند و یا به ناحق و با دسیسه سازی و توطئه گری آنان را در نظر

مردم بدنام، خوار و حقیرنمایند؛ هیچ گاهی با این سیاستمداران و رهبران حزبی ودولتی، موفقیت همراهی نخواهد کرد. زیرا آنان کمر به نابودسازی قصدی هسته مرکزی یک حزب سیاسی و کنار زدن کارمندان ماهر، مجرب، متخصص، آموزش دیده ی دولتی و کارآگاه سیاسی، می بندند که بااین کار، تعادل منظم کاری در نهادهای متشکله حزب و دولت برهم می خورد و سرانجام بحران سیاسی را در درون یک سازمان حزبی و یادولتی ببار آورده، اجرای وظایف اصلی به فراموشی سپرده می شود که در نتیجه حزب و دولت را از برآورده ساختن مبرم ترین و اساسی ترین نیازمندی های سیاسی - اقتصادی و اجتماعی جامعه، باز داشته از حرکت در مسیر اصلی منحرف و به بیراهه سوق می دهد.

در شرایطی که افغانستان در یک وضعیت پیچیده و دشوار سیاسی و نظامی قرار داشت، راه برونرفت از مشکلات و حل و فصل موفقانه ی وظایف اقتصادی و اجتماعی، هنگامی میسر می گردید که ساختار تشکیلاتی حزب استحکام می یافت و سرنوشت آن در بازی های سیاسی بین المللی میان ابرقدرتها به حراج گذاشته نمی شد و شیرازه آن از هم فرو نمی پاشید؛ دستگاه دولت و حزب از نفوذ عناصر عقده مند و انتقام جو، منزله و درامان می بود.

محترم میرصاحب کاروال در کتاب " درسهای تلخ و عبرت انگیز افغانستان" از نقشه و پلان رهبران جدید (حزبی و دولتی) اتحادشوروی در صعود مهره ی دلخواه آنان، در رهبری حزب و دولت و زد و بندهای چهره های بسیار آشنا در دفتر سیاسی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا با مقام های شوروی (در افغانستان با سفیر شوروی و کارمندان دستگاه " کی. جی. بی " و مشاورین ارشد نظامی و ملکی و بواسطه این نهادها بارهبران درمسکو) در تطبیق این پلان در ضدیت با رفیق ببرک کارمل و سایر رفقای حزبی، پرده برداشته است.

سرکوب رفقای حزبی، کاربرد خشونت علیه آنان، برطرفی ها، به زندان انداختن ها، پیگرد سیاسی، زجر و شکنجه ی فزیکتی و روحی آنان، همه اجزاء و شاخص های متشکله ی یک پروژه ی کلان نابودسازی کامل ح. د. خ. ا بودند که بین مسکو- اسلام آباد - واشینگتن با هماهنگ ساختن فعالیتهای دستگاههای استخباراتی، روی آن توافق صورت گرفته بود و پرونده ی آن به امضاء رسیده بود.

بخاطر در عمل پیاده کردن و اجرای این برنامه، در افغانستان، در درون ح. د. خ. ا، افراد جاه طلب، خودخواه و تشنه رسیدن به قدرت، به کار گماریده شدند تا با خشونت و نظامیگری و چسبیدن به حربه ی تفتین، افترا، دروغ و لافزنی، دوکتورین زهراگین را در بازار معامله گری های خاطرخواهانه و در زد و بندهای پروتوکولی در سطح بین المللی به پیروزی رسانند؛

حزب و حاکمیت سیاسی را بی پایه و بی پشتوانه ی مردمی سازند و ستون فقرات هردو را درهم شکنند.

انگیزه اصلی آنچه شما در پرسش تان مطرح نمودید، همین بود و بس.

پرسش : براساس پروژه ی ازقبل توافق شده میان " کریملن - قصر سفید و اسلام آباد" و حيله گری ها و مکرورزی های رهبری (!) جدید، کمیته مرکزی ح. د. خ. ا (ازجمله دفتر سیاسی و دارالانشاء) گام به گام از وجود سابقه داران منتخب کنگره ی موسس پاک ساخته شد؛ در عوض یک مشت افراد سست عنصر، معامله گر ، مقام خواه و به اصطلاح ناراضی های شامل درفرکسیونهای ضد حزبی ، بالا کشیده شدند و با این ترفند با زورگویی ، حرافی، لافزنی و کژروشی باسرنوشت حزب و حاکمیت سیاسی آن بازی نمودند و در سمت دیگر مردم را به گروگان گرفته بودند.

دراین مقطع زمانی، دربسا موارد گزینش و پیش کشیدن شماری از افراد به وظایف حزبی - دولتی، نه بر ملاک اصل شایستگی، لیاقت، کاردانی، پاکی، تقوا، تواضع، سابقه ی نیک ، داشتن نیت پاک خدمت به مردم و میهن و برخورداراز دانش علمی و بینش سیاسی ، صورت می گرفت ؛ بلکه بیشتر صبغه معامله گری ، ارتباطات خصوصی و وفاداری های شخصی و فرکسیونی داشت.

درزمره ی رفقای گرامی ای که خلاف کلیه معیارهای تشکیلاتی و در ضدیت با موازین و اصول زرین اساسنامه ی حزب ، با خصومت ورزی آشکار و بصورت کینه توزانه توسط تیم تازه بدوران رسیده، از دفتر سیاسی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا و هیأت رئیسه ی شورای انقلابی ج. د. ا ، کنار زده شدند، یکی هم شما بودید.

می خواستم بدانم که این حق مشروع شما و دیگران چگونه و روی چه تمسک حزبی و قانونی، سلب شد؟

پاسخ : دراین جا یک مطلب بکلی آشکار و صاف و روشن است :

این جانب هرگز و هیچ گاهی از عضویت دفتر سیاسی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا و هیأت رئیسه ی شورای انقلابی ج. د. ا ، استعفاء نداده ام؛ بلکه این حق مشروع ام را با استفاده از سلاح زور و قدرت دولتی و به کاربردن دسیسه های پی درپی علیه ح. د. خ. ا، از من و سایر رفقاء دزدیدند و قاپیدند!

بدین منوال آنچه در " دانشنامه آریانا " درمورد انجام وظایف من « درست سرپرست وزارت اطلاعات و فرهنگ، وزیر تحصیلات عالی و وزیر صحت عامه » تذکار رفته خلاف واقعیت می باشد و من در پُست های ذکرشده انجام وظیفه نه نموده ام.

بار دیگر یادآور می شوم که اخراج و کنار زدن رفقای که برضد عقب گرد سیاسی مرگبار و سیاستهای ارتجاعی و تسلیم طلبانه دسته ی حاکم ساخته شده بر قدرت حزبی و دولتی ، صدای اعتراض خود را بلند نموده بودند؛ جزء همان برنامه ی بزرگی بود که در پاسخ به پرسش گذشته به آن اشاره بعمل آمد.

رهبر حزبی - دولتی اتحادشوروی فقط بخاطر به ثمر رسانیدن سیاست پروستریکا و گلاسنوست ، که بایست تنها مناسبات سودجویانه ی دسته ی کاری رهبر تازه بقدرت رسیده درحزب کمونیست و دولت اتحاد جماهیرشوروی را با ایالات متحده ی امریکا و دنیای غرب و ارتجاع بین المللی ، به بهای نابودسازی سیستم جهانی سوسیالیسم و سقوط دادن رژیم های مترقی ، از جمله متلاشی ساختن ح. د. خ. ا و پایان دادن به سلطه حاکمیت ج. د. ا ، برآورده می ساخت ؛ به کمک عمال داخلی ، تهاجم خویش را بر ح. د. خ. ا و رهبر آن ، رفیق ببرک کارمل، با ساز و برگ نظامی و اعلام وضعیت اضطراری درمرکز افغانستان، در موجودیت " گریچکوف " رئیس اداره اول " کی. جی. بی " و جنرال شبارشین معاون " کی. جی. بی "، درکابل آغازکرد و توطئه دریک هماهنگی کامل باچهره های آشنا در دفتر سیاسی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا و اشتراک وزرای قوای مسلح (دفاع - داخله و امنیت دولتی) انجام یافت.

پیامدهای مشهود این سازشکاری های رهبری جدید اتحادشوروی با جهان غرب به سردمداری ایالات متحده امریکا و همسویی با ارتجاع بین المللی ، به پروسه صلح و همزیستی مسالمت آمیز میان خلقها، درمجموع برای جامعه بشری خیلی ها فاجعه بار بود.

پرسش : پس از انجام گرفتن کودتای ننگین 14 ثور 1365 ، دراین مرحله ای از عقبگرد سیاسی و اجتماعی، سازمان دموکراتیک زنان افغانستان ، از رهگذر هدف ها و از لحاظ تشکیلاتی بار دیگر دستخوش نابسامانی های عمدی شد.

واکنش شما دربرابر تهاجم ویرانگرانه تیم برسر اقتدار که زیرنام دروغین " بازسازی " (!) علیه سازمان دموکراتیک زنان افغانستان صورت گرفت، چگونه بود ؟

پاسخ : همان طوری که ح. د. خ. ا ، زیر ضربات یک تهاجم توطئه آمیز قرارگرفت و پارچه پارچه ساخته شد تا به زعم و باورخام سازمان دهندگان آن ، دیگر نامی از ترقی ، پیشرفت، آزادی، دموکراسی، دفاع از حقوق زحمتکشان و حقوق شهروندی، مبارزه در راه

بهروزی مردم و تأمین عدالت اجتماعی ، نفرت از جنگ و جنگ افروزی و از ارتجاع ، استبداد، استثمار، امپریالیسم ... ، بر مبنای دانش جامعه شناسی علمی، در برنامه ی کاری بدنه باقی مانده ی آن ، بر زبان رانده نشود. بدین سان سازمان دموکراتیک زنان افغانستان نیز که به خون دل ، سعی و تلاش شباروزی و فداکاری بیدریغ چندین ساله زنان آگاه ، بیدار، پیکارجو و رنج کشیده افغانستان به پا ایستاده شده بود و راه خود را در بخشهای وسیعی از زنان و دختران میهن ما گشوده بود؛ باید بخاطر تطبیق پلان داده شده (گرباچف - ریگن و جنرال ضیاء) ، به سمت نیستی و نابودی سوق داده می شد.

بر اساس برنامه " باز سازی (!)" و " علنیت (!)" گرباچف بود که خواستند در آغاز درکادر رهبری سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، تغییر وارد کنند؛ از این رو تصمیم گرفتند تا پلینوم سازمان را دایر نمایند.

بسیار جالب و خیلی ها عجیب و خنده آور است که پلینوم یک سازمان اجتماعی تدویر می یابد؛ ولیک اجندای آن که بدستور و هدایت رهبری تازه بدوران رسیده درحزب، تنظیم شده بود، در اختیار رئیس برحال سازمان گذاشته نمی شود و موضوع های که باید در پلینوم روی آن بحث و مذاکره صورت گیرد، رئیس سازمان از آن اطلاع پیدا نمی کند.

بهرحال ، پلینوم سازمان دموکراتیک زنان افغانستان تحت ریاست منشی عمومی کمیته مرکزی ح.د.خ. ا (!) دایر گردید و رئیس برحال سازمان زنان ، در نقش تماشاگر پرده های سناریوی از قبل ترتیب داده شده، در ترکیب هیأت رئیسه بجای خود نشسته بود؛ اما حق حرف زدن را نداشت. مانند آن که محکمه ی دایر شده بود تا حکم صادره را به مجرم (!) ابلاغ نمایند.

بعد از صحبت های تکراری پیرامون بازسازی (!) و علنیت (!) برای چند دقیقه تفریح اعلان شد. دردهلیز ، خانم فریده رصیف، کارمند دفتر مرکزی سازمان دموکراتیک زنان، نزد آمد و دستانش را به گردنم آویخت؛ درحالی که اشک از چشمانش جاری بود، از تصمیمی که مبنی بر سبکدوشی من گرفته شده بود، برایم اطلاع داد. باید گفته شود که تا این موقع از این موضوع خبر نداشتم.

به فریده جان رصیف دلداری داده گفتم: فرق نمی کند، کدام چیز غیر منتظره اتفاق نیفتاده، در مبارزه سیاسی این فراز و نشیبها وجود دارد. دقایقی بعد خانم فیروزه به طرفم آمد و مانند فریده جان ، دستهایش را به گردنم انداخت؛ من حرفی به گفتن نداشتم.

با ازسرگیری کار پلینوم، منشی عمومی کمیته مرکزی حزب، خانم فیروزه را به حاضرین، بصفت رئیس سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، معرفی کرد و من برایش در وظیفه جدید (رهبری سازمان دموکراتیک زنان افغانستان)، آرزوی موفقیت نمودم.

کار پلینوم پایان پذیرفت و روی هدف ها و فعالیت های بعدی سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، صحبت صورت نگرفت.

پرسش : در راستای پیاده شدن برنامه ننگین ضد ملی و عقبگرایانه (ریگن - گرباچف) تحت نام " بازسازی " (!) کار و فعالیت سازمان صلح - دوستی و همبستگی افغانستان، به چی سرنوشتی سردچار گردید ؟

پاسخ : سازمان صلح - دوستی و همبستگی جمهوری دموکراتیک افغانستان یک نهاد خیلی ها پرتحرک بود که بهترین کادرهای حزبی - دولتی، دارای تحصیلات عالی و اکادمیک در رشته های حقوق، اقتصاد، دیپلماسی و روابط بین المللی و مسلط به لسانهای زنده ی جهان، در آن مصروف کار بودند.

این فرزندان صدیق مردم افغانستان، بسیار صادقانه و با روحیه سرشار از مردم دوستی و وطنپرستی، وظایف خویش را دنبال و از آرزوهای صلح خواهانه خلقهای افغانستان و علاقه مندی آنان به تداوم دوستی، همکاری های متقابل و همبستگی برادرانه با ملل ترقیخواه و صلح جوی جهان، در نشست ها و گردهمایی های منطقه یی و بین المللی، نمایندگی می کردند.

ولیک متأسفانه مانند سایر عرصه ها، در این جا نیز روحیه دل سردی و بی برنامه گی حاکم شد و شور و شوق کار از میان رفت. نشر منظم مجله ی صلح و سوسیالیسم را در آغاز دچار سکتگی ساختند تا این که بکلی متوقف گردید و آهسته آهسته دروازه های سازمان را نیز بستند.

قابل تذکار دانسته می شود که در سال 1365 بعد از رخداد های ناگوار در زندگی حزبی و سیاسی ما، نشست سازمان صلح - دوستی و همبستگی خلقهای آسیا در هند، در دهلی جدید برگزار گردید. چون من معاون رئیس این سازمان (معاون آقای رامش چندرا) بودم، از من دعوت به اشتراک در آن نشست بعمل آمد؛ باوجود این که از پُست ریاست سازمان صلح - دوستی و همبستگی برطرف شده بودم؛ ولیک بنابراین که من معاون انتخابی آن سازمان بودم، از آن رو، رهبری حزبی - دولتی افغانستان این اجازه را برایم داد تا در کارکنفرانس اشتراک ورزم؛ همانا من در آن جلسه اشتراک ورزیدم و بیانیه ام را ایراد نمودم.

اما مرتبه ی دوم که بایست در گردهمایی سازمان صلح - دوستی و همبستگی خلقهای آسیا - آفریقا در کشور مصر شرکت می کردم، این بار در نخست اجازه ندادند تا در آن نشست اشتراک نمایم؛ اما باز هم از این که من سمت معاون رئیس این سازمان با اعتبار خلقهای آسیا - آفریقا را دارا بودم؛ از آن رو در اثر تقاضای پیهم آقای نوری عبدالرزاق رئیس آن سازمان ، بهانه جویی های غیرقانونی فروکش نمود و من در جلسه شرکت کردم و درنوبت خود بیانیه ام ایراد نمودم.

پرسش : پس از جنایت سیاسی 14 ثور 1365 در حجم کمک های نظامی و اقتصادی ، امدادهای مالی - مادی - فنی - علمی و تخنیکی اتحاد شوروی به افغانستان، نسبت به گذشته، افزایش چشمگیری بعمل آمد. از جمله ی سلاح های پیشرفته و مدرن بر علاوه تانک های زرهدار و توپ های دورمنزل، راکتهای " سکاد " و " اوراگان " در اختیار نیروهای مسلح افغانستان قرار داده شد.

درچوکات شورای وزیران و در بعضی وزارت های سکتوری ، اداره های ویژه ای بوجود آمد که روابط خاص را تأمین و از طریق آنها کمک ها را سیل آسا به افغانستان سرازیر می کردند؛ مثل :

- اداره ی همکاری های مستقیم (شورای وزیران) ؛

- ریاست تعاونی - تجارتي و دوستی (وزارت تجارت)؛

- ریاست تجارت نظامی (وزارت دفاع ملی)؛

- اداره تجارت سرحدی

ولیک رهبران کودتایی و مبلغان خوش خدمت آنان با ژستهای ساختگی بخاطر بدنام ساختن و اتهام وارد کردن به گذشته ، با پنهان نمودن حقایق از چشم مردم، تمثیل ورود کاهش در حجم کمک ها را می نمودند.

امروز ترجمه دهها سند محرم ، حاوی فیصله ها و تصامیم دفتر سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی، روی صفحه ها در شبکه ی جهانی انترنت گذاشته می شود که حقیقت موضوع را برملا و چهره های اشخاص دروغگو را افشاء می سازد.

متن این اسناد نشان می دهد که روابط رهبران حزبی - دولتی (دولت و حکومت) افغانستان با رهبری حزبی - دولتی شوروی ، چقدر عمیق بود و به چه تعداد پیشنهاد ها

مبنی بر دریافت انواع کمک ها به مقام های اتحاد شوروی ، از جمله به شخص گرباچف ، ارائه و جواب مثبت بدست آورده بودند.

می خواستم نظر شما را درباره اهداف این پنهان کاری ها و خاک زدن ها به چشم مردم ، بدانم ؟

پاسخ: در دانش جامعه شناسی علمی باوضاحت کامل بیان شده است ، هنگامی که حاکمیت سیاسی و حزب برسر اقتدار در یک کشور، در اثر دخالت مستقیم ابرقدرتها بمنظور نصب کردن مهره های دلخواه خویش در قدرت و رهبری حزب، دچار بحران و ناهمگونی های عمده ساختی می شود؛ هدف اصلی و نهایی سرانبرکردن کمکهای بی حد و حصر اقتصادی و نظامی از سوی ابرقدرتها و ایجاد دفاتر ویژه ؛ بجز به محاصره کشیدن حاکمیت سیاسی بحران زده در آن جا و تبدیل آن در نقش عملی کننده هدف ها و برآورده ساختن خواسته های خرابکارانه و غرض آلود هر یک از آن ابرقدرها، چیز دیگری بوده نمی تواند.

در این حالت، ابرقدرتها با برنامه ی ارسال سیل آسای کمک های اقتصادی و نظامی باقید و شرط، آنقدر اعمال نفوذ می کنند و چهره ی نهادهای دولتی و کارمندان عالی رتبه ی ملکی و نظامی را نخست مسخ و درگام بعدی وابسته به خود می سازند که ارزشها و معیار های دولرداری و رهبری سیاسی از نظر سیاسی - اقتصادی - اجتماعی رنگ می بازد.

قدرتهای بزرگ از نیمه دوم دهه هشتاد میلادی به بعد براساس توافقهای پروتوکولی میان همدگر، وضعیت را در عده ای از ممالک عقب نگهداشته شده که در راه تحکیم استقلال سیاسی و اقتصادی و حاکمیت ملی خویش گامهای متین و استوار برمی داشتند، آنها را تا آن اندازه به سود پلانهای بنیاد برانداز خود وادار نموده و سوق دادند که به آسانی قادر شدند تا نظام های مترقی را در این کشورهای تازه به پا خاسته، از درون متلاشی سازند. زیرا خصلت مصرفی کمک ها و سود جویی های شخصی از آن در داخل ممالک دریافت کننده امداد ها، در امر بوجود آوردن تغییرات بنیادی و زیربنایی در ساختارهای اقتصادی - تولیدی داخلی، یاری نمی رساند ؛ بلکه وابستگی اقتصادی و تابعیت سیاسی زمامداران باد آورده این گونه دولت ها را به رهبران شریر و فتنه گر قدرتهای بزرگ، تا آن درجه ای صعود می دهد که با پایین آمدن سطح کمک ها و در فرجام قطع کامل آن؛ همچنان در صورت پایان گرفتن حمایت سیاسی و دیپلماتیک که در آغاز به گرمی و در زیر پوشش فعالیت های استخباراتی انجام می یافت، به گونه مفهوم شده زوال حتمی را در پی می داشته باشد.

اما، جان مطلب در این جاست که معامله گران و مداخله گران بین المللی ، بنابر داشتن سابقه پنهانی در زمینه هماهنگی و همکاری مشترک با رهبری جدید حزبی - دولتی اتحاد

شوروی ، پس از نیمه دوم دهه ی هشتاد میلادی، با بالا کشیدن افراد مشخص و ایجاد گروه انحصاری و اختصاصی مربوط به خود در داخل احزاب و در درون نظام های سیاسی کشورها، برنامه های خرابکارانه خویش را به پیروزی رسانیدند که از آن روز تا کنون مصیبتها و بربادی مادی و معنوی، دامنگیر بشریت صلح خواه ، تحول طلب و مدافع آزادی، دموکراسی، ترقی و پیشرفت و عدالت اجتماعی شده است.

در رابطه به افغانستان ، بکلی روشن شده است که گریباچف و شیواردنازی با دسته کاری آنان، پلان بربادی میهن و مردم مان و سپردن سرنوشت آینده آن را بدست نیروهای ارتجاع داخلی، امپریالیسم و ارتجاع جهانی و منطقه یی ، مدتها قبل طرح نموده بودند که با قرارگرفتن در رهبری حزبی - دولتی، از آغاز سال 1365 (1986) در تطبیق عملی آن با دنبال کردن مکارگی های سیاسی و فتنه گری های استخباراتی و دادن رشوه و تطمیع افراد سست عنصر، فروخته شده و عقده مند داخلی، اقدام نمودند.

قابل ذکر است که در رابطه به کمک ها کدام ملاحظه منفی از سوی من وجود ندارد . صرف مسأله روی پنهان کاری زعامت حزبی - دولتی جدید (!) بوده است که برگزیده اتهام وارد می نمودند که گویا در عقب کمک های اتحاد شوروی به حاکمیت خود ادامه می دادند.

سازماندهندگان و برپاکنندگان کودتای 14 ثور 1365 که درگذشته نیز مهره های کلیدی درحاکمیت، درمقامهای عالی رهبری حزبی - دولتی (حکومت، دستگاه استخبارات ، قوای دفاعی و امنیتی، تشکیلات حزبی ...) بودند، تعهد سپرده بودند که با دریافت کمک های رنگارنگ جدید، گذشته ی پر افتخار حزب و حاکمیت رازیر حملات زشت گویی ها قرارداد داده ، خوار و حقیر می شمارند؛ این کار را تا فرجام انجام دادند.

پرسش : درشرایطی که کودتاچیان 14 ثور 1365، بعد از غصب کامل قدرت حزبی و دولتی ، بخاطر تعمیل هدایت و تطبیق فرمان زامدار قصر کریملن و خشنودی هرچه بیشتر: حکمروای قصرسفید ، نظامیگران پاکستان ، آخوند های ایران و گروههای ارتجاعی درداخل؛ بطور یک جایی وبا یک برنامه منظم، ابتدا بازورگویی آغاز و سپس بااقدامهای سرکوبگرانه به تضعیف و پارچه - پارچه کردن حزب با برهم زدن وحدت ، دست به کارشدند و درنهایت به قصد نابودی ح.د. خ. ا و سقوط حاکمیت سیاسی کمر بستند و دراین راستا از هیچ وسیله ای دریغ نورزیدند؛

ازجانبی هم درحالتی که گرایشهای قوم پرستی ، قبیله گرایی توأم با دامن زدن اختلافات سمتی و لسانی در فرکسیونهای داخل حاکمیت و در رأس رهبری همه روزه تقویت می یافت و شیرازه زندگی مردم را متلاشی می کرد؛ درچنین اوضاع و احوال چسبیدن بیش از حد و

تبلیغات میان تهی در سمت وسوی جاده یکطرفه ای بنام " مصالحه ملی " کذایی و بی سرحد ، که مخالفین داخلی و خارجی آن را از ابتدا نه پذیرفتند؛ آنها با صرف هزینه ملیونها دالر، چی دردی را مداوا می کرد و چه می توانست باشد؟

پاسخ : هرگاه مجموعه کلیه اسناد رسمی حزبی - دولتی (بیانیه ها ، طرحها، پیشنهادها، مصوبه ها، تصامیم و فیصله ها) در اختیار ما قرار داشته باشد، در لابلای آنها بخوبی قابل دریافت است ، که پس از سقوط سلطه سرنیزه ی حفیظ الله امین و شرکاء، پیگیری سیاست صلح - آشتی و وفاق ملی ، بمنظور جلب همه نیروهای سیاسی فعال و وطنپرست، ملی و دموکراتیک، بشمول شخصیت‌های سیاسی مستقل بسوی حاکمیت، پیوسته در محراق توجه بوده و به آن ارزش بسزایی داده شده است. در پاسخ به پرسشهای قبلی شما روی این مسأله بطور همه جانبه تماس گرفته شد که ضرورت به تکرار دوباره آنها دیده نمی شود.

اما پلینوم شانزدهم کمیته مرکزی ح. د.خ. ا بصورت مشخص با تحلیل عینی اوضاع داخلی و شرایط سیاسی - اقتصادی و اجتماعی در کشور، بابرنامه توسعه پایه های اجتماعی انقلاب و حاکمیت سیاسی، به موضوع مصالحه و آشتی ملی ، بمفهوم علمی و عملی آن پرداخت و رهنمود های تطبیقی ویژه ای صادر نمود.

این دیگر بکلی مبرهن است که طرح سقوط حاکمیت سیاسی ج.د. ا و نابودی ح. د.خ.ا، از قبل در برنامه کاری گرباچف و شوارندازی گنجانیده شده بود که بارسیدن بقدرت این طرح را با دنیای غرب به رهبری ایالات متحده امریکا و متحدین آن در منطقه هماهنگ ساختند. بنابراین گرباچف و شوارندازی در مقابل ابتکارهای سازنده ی رهبری حزبی و دولتی افغانستان دست به توطئه زدند و با بالا کشیدن مهره های خاص و همکاران استخباراتی خود در افغانستان، خواستند تا برنامه های بنیاد برانداز آنان هرچه زودتر به پیروزی برسد و پروسه سقوط حاکمیت مطابق به پلان غرب، بدون توقف ، در معرض تطبیق قرار داده شود.

طرح مصالحه ی ملی که کودتاچیان 14 ثور 1365 به آن فخر فروشی و فضل نمایی می کردند و تا هنوز هم، در این جا و آن جاباعنوان کردن برخی مفاهیم آن بصورت مجرد و دگم می خواهند تا بار گران گناهیهای خویش را در سقوط حاکمیت کتمان نمایند ؛ هیچ گاهی زاده افکار و تراویده از ذهنیت مسموم شده ی آنان ، نبوده است.

جنرال گروموف فرمانده سپاه چهل ارتش شوروی در افغانستان در کتاب « ارتش سرخ در افغانستان »، سلینکین نویسنده و شرق شناس روسی در کتاب « افغانستان در منگنه ژئوپولیتیک»، همچنان سوگائف از شمار مشاورین نظامی روسی در افغانستان، روشن ساخته اند که سناریوی مصالحه ملی کودتاچیان 14 ثور 1365 ، در کاخ کریملن نگاشته شده بود

و گماشتگان آنان در افغانستان باید مانند یک نطق رادیو تلویزیون آن را می خواندند و به کرسی می نشاندند.

سیاست مصالحه ی ملی (سناریوی قصر کریمن) که با لفاظی، لافزنی، بزرگ منشی، خودستایی، یاوه سرایی و فریبکاری به آن چسبیده بودند، صرف بمثابة ابزار فشار و وسیله زورگویی در دست یک اقلیت مغرور و جاه طلب در رهبری ح. د. خ. ا و دولت ج. د. ا به هدف بیرون کشیدن فرزندان صدیق حزب و وطن از مقامات حزبی و دولتی؛ انتقام گرفتن، بدنام ساختن، به زندان انداختن، تعقیب و پیگرد سیاسی و حتا قلع و قمع فزیک رقا و مخالفان دارای اندیشه های خرابین اصولیت حزبی در داخل حزب و دولت ، با درپیشگیری روشهای ذهنیگرایانه و طرز دید فردی ، خدمت کرد.

از این رو طرح مصالحه ملی ساخت گرباچف و شرکاء نه تنها هیچ گونه جای پای در میان تنظیم ها در پاکستان و ایران، طرفداران شاه سابق و در نزد پشتیبانان بین المللی و منطقه یی آنها باز کرده نتوانست ؛ بلکه همیشه رد گردید؛ در عین زمان، مورال جنگی مخالفان را از موضع جنگ و گریز و تسلیمی گروپی و انفرادی، بحالت تعرض و تصرف ولسوالی ها و شماری از ولایات ارتقاء داد .

همین گونه در میان اعضای حزب و جامعه بنابراین که، هیچ گونه صداقتی در آن نهفته نبود کسی را بجانب خود جذب نکرد ! پیوسته از سوی شماری از تحلیلگران و آگاهان سیاسی این سوال مطرح می گردید که رهبری حزبی (!) و زمامدار دولتی (!) ابتداء با رفقای پیشین خود، از در مصالحه پیش بیاید؛ هرگاه به این موفقیت دست یافت و از بالای الاغ خود خواهی ، زورگویی و سرکوبگری استخباراتی خود پایین آمد، شاید یک امید کوچک ، ولی خیلی ها ضعیف به گشودن باب مذاکره و گفت و گوها ، پیدا شود.

پرسش : آگاهی از دیدگاههای جناب شما درباره چند و چون موافقتنامه های ژنیو، خیلی ها ضروری دیده می شود، بسیار خوش می شویم هرگاه لطف فرمایید آن را با خوانندگان عزیز سایت سپیده دم شریک سازید؟

پاسخ : موافقتنامه های ژنیو که بتاريخ 26 حمل 1367 (15 اپریل 1988) میان افغانستان و پاکستان به امضاء رسید و فرستاده های دیپلماتیک دو قدرت بزرگ ، ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی به عنوان تضمین کنندگان تحقق عملی مفاد موافقتنامه ، در پای آن امضاء گذاشتند، بحث و مذاکره پیرامون آن از سال 1361 (1982) آغاز یافته بود.

پیشبرد چند دور مذاکرات غیرمستقیم بین نمایندگان افغانستان و پاکستان در مقر سازمان ملل تحت سرپرستی فرستاده خاص سرمنشی این سازمان و در بسا موارد توافق های حاصله

میان طرفین شالوده‌ی این موافقتنامه را تشکیل می‌داد که مدتها قبل شروع شده بود و در فاصله‌های زمانی متفاوت، وزارت خارجه ج. د. ا از چگونگی پیشرفت گفت و گوها و مشکلاتی که درپیش روی آن قرارداداشت، اطلاعیه‌ها به نشر می‌سپرد. یعنی سازماندهی و ابتکار آغاز مذاکرات و ارائه پیشنهادهای مفید و سازنده، توأم با حسن نیت و پابندی و صداقت به دوام آن بخاطر دستیابی به چهارچوب یک صلح عادلانه، اصولی و قابل پذیرش به هر دو طرف، به گذشته تعلق دارد که ما به آن افتخار می‌کنیم.

اما متأسفانه معاهده‌ی که بعدها به امضاء رسید، تنها زمینه خروج قوای شوروی را از افغانستان فراهم ساخت. افغانستان باز هم کماکان بمثابه‌ی میدان جنگ و دخالت امریکا و پاکستان و ایران و عربستان سعودی و صحنه‌ی تاخت و تاز گروههای مسلح مخالف دولت، باقی ماند. زیرا گرباچف و یارانش آرزو داشتند تا سیاست "بازسازی و عنایت (!)" را در نزدیکی با جهان غرب و به کمک و همکاری آنها در راستای تأمین منافع و برآورده ساختن خواستهای دنیای ستم پیشه گان، (جهان سرمایه داری بیدادگر)، به سرمنزل مقصود، برسانند.

خیره سری و بی پروایی طراحان سیاست "بازسازی و عنایت" و همسویی آنان با خواستها و سیاستهای ایالات متحده‌ی امریکا - پاکستان و ایران در قبال افغانستان، موجب غرق شدن میهن ما در باتلاق جنگ، ویرانی و بربادی، بیشتر از گذشته گردید. زیرا پس از امضای موافقتنامه‌های ژنیو، دولت موقت تنظیم‌های جهادی درپاکستان با توافق عربستان سعودی ساخته شد و کوشش پاکستان این بود که شناسایی بین المللی بدست آورد و ساز و برگ و تشکیلات اداری آن بداخل افغانستان انتقال داده شود. ازاین رو به بی ثبات سازی وضعیت و تشدید جنگ و مداخله آشکار در امور داخلی کشورما، ابعادتازه تری بخشید و پروسه آن را شدت بیشتر داد.

سفارت‌های دول غربی و تعدادی از ممالک دیگر به تصور بی پایه‌ی اعلام موجودیت فوری حکومت گروههای جنگی درکابل، ناشی از تبلیغات دروغین استخبارات پاکستان و مشاهده‌ی سراسیمگی و دست و پاچگی دولتمداران افغانستان و رفتن آنان به فرودگاه کابل و آمادگی به ترک وطن درصورت پیشامدهای غیر مترقبه؛ دروازه‌های خود را بستند و کارمندان خویش را از افغانستان بیرون کشیدند.

وزیرخارجه اتحادشوروی، شوارد نادزی، وزیرخارجه امریکا جوج شولتز که درپای موافقتنامه‌های ژنیو درنقش تضمین کنندگان دولتهای متبوع خویش، امضاء گذاشته بودند؛ اعلامیه‌های جداگانه و متضاد با رؤوس عهدنامه‌ی ژنیو را، به نشر سپردند.

در اعلامیه وزیر خارجه آمریکا آمده بود: « در دوام کمک های شوروی به دولت افغانستان، ایالات متحده، کمک های خود را به گروههای مسلح مخالف این دولت که در خاک پاکستان مستقر هستند، ادامه می دهد. »

در اعلامیه وزیر خارجه شوروی آمده بود: « کمک ها به دولت افغانستان در مطابقت به مواد موافقتنامه ی (5 دسمبر 1978) صورت می گیرد. »

با استنتاج از متن این دو اعلامیه متضاد و بویژه این که هر دو طرف به ادامه ی کمک به دو جانب منازعه رسماً اعتراف و اصرار می ورزیدند؛ پس در این حالت، از موافقتنامه های ژنیو چه انتظاری در راستای امر صلح و چه ارزشمندی ای به " مشی مصالحه ملی ساخت مسکو" داشت؟

درست از این رو بود که دخالت خارجی، بی ثباتی، جنگ و خونریزی و تشدید منازعه در افغانستان، ابعاد وسیعتر و گسترده تر به خود گرفت.

پرسش : پس از سپری شدن یکی دوسال از جنایت 14 ثور 1365 ، در دیدگاهها و روابط سازماندهندگان ، انجام دهنده ها و اشتراک کنندگان فعال برپایی این نمایش مضحک و شرماور ، تغییر و تفاوتهای خصمانه بوجود آمد.

آنانی که در روز 14 ثور و روزهای پیشتر از آن ، بدستور گرباچف و شواردنادی و در موجودیت معاون اداره " کی . جی . بی " و معاون وزیر داخله شوروی در کابل به گونه غیر رسمی حالت فوق العاده را برقرار نموده بودند ؛ واحد های ویژه ی نیروهای مسلح (دفاع - داخله - امنیت دولتی) را در نقاط مختلف شهر جابجا کرده بودند؛ تلفون های منازل رفقا را غیرفعال ساخته بودند؛ پروازهای هوایی را از فرودگاه کابل لغو کرده بودند؛ گروگان گیری و بازداشتهای شبانه ی رفقا را هدایت داده بودند؛ کارهای توضیحی و اقناعی را با نشان دادن زور و تهدید به پیش می بردند - به مرور زمان با رهبر جوان (!) خود ساخته خویش و دسته مربوط به او، اختلاف پیدا نمودند و روی لاش متعفن (تقسیم قدرت و منفعت) علیه یکدیگر قرار گرفتند و برضد همدگر توطئه کردند.

این که چه عواملی روابط دوستانه (!) را میان رهبر (!) و بازیگران کودتا (صالح محمد زیری، نوراحمد نور، سلطان علی کشتمند، سید محمد گلابزوی، نظر محمد، نجم الدین کاویانی، ظهور رزمجو، فرید مزدک...) به تدریج تیره و تار ساخت و چرا دانه های شطرنج قدرت وفادار به کودتا نسبت به همدگر بی اعتماد شدند و سرانجام با روحیه تصفیة حساب های شخصی ، خصومت و انتقام گیری ، خودخواهی و جاه طلبی، تعدادی از آنان در فواصل

متفاوت، نوبت وار به دنبال سرنوشت عجیب و غریبی رفتند و به حاشیه رانده شدند؛ در نزد اعضای شرافتمند حزب، تا حدودی روشن است.

اما، می خواستم نظر توضیحی کامل تری از جناب شما که همه آنان را نسبت به سایر اعضای حزب خوب تر و بهتر می شناسید، بشنوم؟

پاسخ : برای پاسخ به این پرسش شما می خواهم تا کمی به عقب برگردیم:

زمانی که طرح مشترک ریگن و گرباچف در ریک جاویک ایسلند، بخاطر برچیدن بساط دولتهای سوسیالیستی و نظام های دموکراتیک ، به امضاء رسید و تطبیق آن در دستورکار رهبر حزبی و دولتی اتحاد شوروی قرارگرفت؛ گرباچف در حصه تطبیق این برنامه در افغانستان با کوهی از مشکلات و موانع جدی مواجه بود. زیرا طرف مقابل او درافغانستان ، در رهبری حزب، دولت و قوای مسلح کشور شخصیت شناخته شده و مبارز آشتی ناپذیر ضد استبداد ، ارتجاع و امپریالیسم ، رفیق ببرک کارمل قرارداداشت.

زنده یاد ببرک کارمل از جمله پرچمداران نهضت مشروطیت سوم، از موسسین پیشگام و عضو فعال کمیته تدارک کنگره موسس ح. د. خ. ا بود. همچنان وی هشت سال وکیل و نماینده منتخب مردم شهرکابل و رهبرفرکسیون پارلمانی ح. د. خ. ا درپالمان دوره های دوازدهم و سیزدهم شورای ملی افغانستان دردهه ی دموکراسی سلطنت محمدظاهرشاه بود .

رفیق ببرک کارمل درمقام رهبری، در رشد و تکامل حزب و تأمین ارتباط آن با توده های مردم از طریق کار داهیهانه در راستای تاسیس سازمانهای اجتماعی و نسج یابی نهضت دموکراتیک عدالتخواه افغانستان تا سرحد احراز قدرت سیاسی و نجات آن از زیر ضربات خرد کننده سلطنت ، جمهوریت خودکامه محمد داوود و رژیم خونتای حفیظ الله امین و احیای مجدد وحدت حزب در ششم جدی 1358 و تشکیل دولت جدید نقش مرکزی و سازنده ای را ایفاء نمود.

در دوران زعامت ببرک کارمل ، حزب ، دولت و قوای مسلح کشور به نحو شایسته ی اداره و رهبری شد. با تدوین اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان عملکرد شهروندان و کارمندان دولت قانونمند گردید.

ببرک کارمل در تشکیل جبهه ملی پدروطن و 13 سازمان اجتماعی عضو آن، نقش فعال و تعیین کننده داشت و وحدت جناح های حزب را تا حد ممکن آن جوشش بخشید.

در زمان رهبری کارمل، پروسه آزاد سازی روستاها از زیر سلطه تنظیم ها آغاز و درحال رشد قرارداداشت؛ فرماندهان تنظیم های جهادی، گروه گروه بدولت و جبهه ملی پدر

وطن می پیوستند؛ تنظیم های جهادی مقیم پاکستان و ایران ، مورال جنگی خود را تاحدودی از دست داده بودند.

در همین دوره، پروسه آموزش و پرورش جوانان در داخل و خارج کشور سرعت بخود گرفت و در حال رشد بود؛

در جبهه اقتصاد و عرضه ی خدمات اجتماعی نیز دستاوردها خیلی ها چشمگیر بود که تفصیل همه آن در کتاب " یادداشتهای سیاسی... " س . ع . کشتمند قابل دریافت است.

بنابراین در موجودیت یک چنین وضعیت، تطبیق برنامه " ریگن - گرباچف - جنرال ضیاء " در افغانستان ، جهت برانداختن نظام دموکراتیک تحت رهبری رفیق ببرک کارمل و بالا کشیدن شخصیتی که بصورت نسبی جای وی را در نظام دلخواه خود شان پر کند ، که هم برای اعضای حزب و هم برای دولت و متحدین سیاسی و جامعه افغانستان در یک حد معین، قابل قبول باشد، دریافت آن برای رهبر شوروی خیلی ها دشوار بود.

از این رو گرباچف و هم رکابانش بمنظور تطبیق این برنامه به مشاورین ملکی و نظامی دستور دادند تا درگام نخست کار تبلیغی را در میان اعضای کمیته مرکزی و کادرهای ملکی و نظامی دولت در سه بخش انجام دهند:

- گفته شود که ببرک کارمل به بیماری ای مبتلا است ، که انجام کار دولتی به ادامه زندگی اش آسیب بزرگی می رساند. وی باید تحت مداوا قرار گیرد و استراحت نماید؛

- کارمل مخالف مصالحه با مخالفین و سازش با کشورهای غرب و منطقه است؛ با موجودیت وی در مقام رهبری حزب و دولت ؛ مخالفین مسلح، رهبران کشورهای منطقه بویژه (پاکستان و ایران) و رهبران غرب از جمله (امریکا و انگلیس) ، حاضر به قطع جنگ، صلح و آشتی ملی نخواهند شد .

- در میان فرکسیون های ضد حزبی، موضوع سبکدوشی کارمل و جاگزینی شخصیتی از بین سردسته های آنها، به یک مسابقه کاری و پیش کشیدن موضوع خدمت در راستای تطبیق برنامه " مصالحه ملی " آشتی با تنظیم های جهادی و نزدیکی و دوستی با جهان غرب و کشورهای منطقه ، در رأس امریکا ، انگلیس، پاکستان ، ایران و عربستان سعودی، و نكوهش از تاریخ گذشته حزب و دولت، قرارداد شده و به هر کدام وعده دادن مقام رهبری حزب و دولت اعلام گردد. در حالی که گرباچف به گفته ی سلطان علی کشتمند، قبلاً تصمیم خود را گرفته بود:

« در سال 1986 ، هنگامیکه قرار بود نجیب الله در حزب جاگزین ببرک کارمل گردد، شایعات زیادی در درون حزب و رهبری آن در این باره پخش میگردید، دیدارها و صحبتها بعمل می آمد، جانبداری ها و مخالفتها صورت میگرفت. در این میان از سوی برخی از مراجع شوروی ها نیز فعالیتهایی بسود نجیب الله به گونه غیر مشهود انجام می شد. در ابتدا مطرح شده بود که برای نخستین بار در کادر رهبری اتحاد شوروی رهبر جوانتر (میخائیل گرباچوف) قدرت را بدست گرفته است و باید به پیروی از آن، در افغانستان نیز چنین تغییراتی رونماگردد. بعدها گفته میشد که رهبر آینده افغانستان باید پشتون باشد. زیرا ممکن است که قبایل آنسوی خط دیورند در مبارزه برضد مداخلات پاکستان برخیزند. همچنان امکان دارد که تنظیم های مسلح ، متشکل از پشتونها که از لحاظ شمار بیشتر اند، بخش بیشتر سلاح و کمک ها را از خارج بدست میآورند و مورد اعتماد پاکستان هستند، بارهبری پشتونها در کابل سر مذاکره و آشتی را باز نمایند. البته این پیشبینی ها و نظریات دیگر از این قبیل، پندارهای واهی ای بیش نبودند.» (ص 977 - ج 3).

از این که تطبیق این پلان در مورد سبکدوشی ببرک کارمل که برای همه اعضای حزب شخصیت سیاسی با وزن و قابل احترام بود، دشواری های جدی را بهمراه داشت. بنابراین گرباچف در آغاز کار عملی کودتا ، کارمل را تحت عنوان یک دیدار کاری غیر رسمی به مسکو دعوت نمود.

این دعوت (!) جمعاً 22 روز را دربرگرفت؛ طی این مدت به مشاورین نظامی و ملکی وظیفه سپرده شد تا با کار تبلیغی تشدیدیه جهت تعویض رهبری، که گویا خواست حزب و دولت شوروی و جهان غرب می باشد و یگانه راه عملی شدن برنامه صلح افغانستان، پنداشته می شود که کارمل با آن مخالفت می ورزد؛ اقدامات عملی را با استفاده از بخش خدمات مخفی رویدست گیرند.

در روز تجلیل از هفتم ثور 1365 ، نخستین اقدام کودتایی بمشاهده رسید که، فوتوهای ببرک کارمل را در هنگام رسم و گذشت، از نزد اعضای حزب جمع آوری کرده، ازدادن شعار و یاد آوری نام " رفیق ببرک کارمل " که سنت همه ساله حزبی بود، جلوگیری بعمل آمد.

از میان همه اعضای حزب تنها رفیق محبوبه زهین ، یکی از کادرهای با احساس و فعال حزب که فوتوی رهبرش را تسلیم نکرده بود و حین عبور از پیشروی " لوژ " ، فوتوی رفیق کارمل را بلند کرده شعار " زنده باد رهبر محبوب القلوب ما رفیق ببرک کارمل " را سرداد؛ ولیک در همان جا دستگیر و برای مدتی تحت نظارت و بازپرس قرارگرفت.

با مشاهده این عمل ضد حزبی و ضد قانونی گروپ کودتاچی، شماری از اعضای کمیته مرکزی حزب، نامه ای به سفارت شوروی ارسال کرده و در آن تشویش و نگرانی اعضای حزب، دولت و مردم را پیرامون توقف غیرموجه 18 روزه رهبر حزبی و دولتی افغانستان در مسکو و آغاز نشانه های کودتا را علیه حزب و دولت، ابراز و خاطرنشان نمودند، که هرگاه کارمل بزودی به کشور باز نگردد، هر حادثه خونینی که در درون حاکمیت صورت گیرد مسئولیت عواقب آن مستقیماً بدوش رهبری حزبی و دولتی اتحاد شوروی خواهد بود.

چهار روز بعد بتاريخ 13 ثور 1365 رفیق کارمل به میهن بازگشت؛ اما فرودگاه کابل توسط نیروهای نظامی و استخباراتی شوروی و پولیس مخفی وفادار به کودتاچیان در محاصره قرار داشت .

حین ورود رفیق کامل به فرودگاه به هیچ کس اجازه رفتن به استقبال وی داده نشد و رهبر حزب و دولت افغانستان را مانند یک اسیر جنگی به ارگ انتقال دادند و ارتباطش را با بیرون قطع نمودند و مظاهراتی که از جانب اعضای حزب در مورد رفع محاصره رهبر حزب و دولت و ملاقات باوی در شهر کابل صورت گرفت، با زورگویی و سرکوبگری پاسخ داده شد.

سپس ارگ در محاصره نیروهای نظامی و استخباراتی شوروی و تیم کودتاچی قرار گرفت و استعفای وی با تهدید و فشارهای نظامی - اوپراتیوی تا سرحد جلوه دادن خوف با دست زدن به برخورد خونین، گرفته شد که شمه کوچکی از این رویداد در کتاب « خاطرات نیم قرن » تألیف داکتر صالح محمد زیری ذکر شده است.

اما بعد از پیروزی کودتا و برکناری اعضای صادق حزب از مقام های حزبی و دولتی، تا سرحد اخراج از حزب و فرستادن به زندان و جبهات بی برگشت؛ بخش دیگر برنامه ریگن - گرباچف، این بود تا اختلافات در درون کودتاچیان بر سر تقسیم قدرت، مرحله به مرحله در معرض اجراء قرار گیرد و تا سقوط حاکمیت به فرجامش برسد. زیرا برنامه این بود تا از این عناصر بمثابة چوب سوخت بخاطر طبخ غذای مورد نیاز برای سلاطین جهان غرب استفاده گردد نه بمنظور نگهداشت در قدرت و حاکمیت .



ارگ در محاصره نیروهای نظامی و استخباراتی شوروی و تیم کودتاچی

پرسش : باطلب پوزش، در سرهم بندی مسائل طوری به پیش رفتیم که لاجرم بایست بار دگر، راجع به زندگی درون حزبی در دوران رهبری جدید ، پرسشهای را طرح نماییم.

کنفرانس سراسری ح. د. خ. ا ، دوبار در دو مقطع زمانی متفاوت تدویر یافت:

- نخستین کنفرانس سراسری در ماه حوت سال 1360 ؛

- دومین کنفرانس سراسری در ماه میزان سال 1366 (اکتوبر 1987).

از نظر شما بمثابة عضو بیروی سیاسی حزب ، بین این دو کنفرانس ، از لحاظ شکل ، مضمون ، ماهیت ، اصول تشکیلاتی و تأثیرگذاری مثبت هریک در تحکیم وحدت حزب و نیرومندی بیشتر آن در مبارزه برضد دشمنان تاریخی مردم افغانستان ، چه تفاوت ها موجود بود؟

پاسخ : نخستین کنفرانس سراسری ح . د . خ . ا ، که در ذات خود از لحاظ کمی و کیفی ، بزرگترین گرد همایی نمایندگان انتخابی واحدهای حزبی (ملکی و نظامی) از مرکز و ولایات بود و درکار آن هیأت های نمایندگی حزب های دول سوسیالیستی و نماینده های احزاب شماری از کشورهای غربی و منطقه نیز شرکت ورزیده بودند؛ چگونگی وحدت حزب و استحکام هرچه بیشتر آن را ، توأم با وارد آوردن تغییرات در اساسنامه و برنامه ی عمل حزب ، در دستور کار خود قرارداد و در زمینه تصامیم مقتضی اتخاذ نمود.

کنفرانس سراسری اول همان طوری که با دلگرمی و علاقه مندی ، در امر بزرگ تأمین وحدت حزبی تدویر یافت، بدان سان خیلی ها موفقانه پایان گرفت و از خود تأثیر بس بزرگ و مثبتی در روح و روان اعضای وحدت خواه و مسؤولیت پذیر حزب، بجا گذاشت.

سازمانهای اولیه حزبی در سراسر میهن برای نخستین بار نمایندگان خویش را از طریق انتخابات آزاد و دموکراتیک، برگزیدند و در این زمینه تجارب سودمندی آموختند.

مهمتر از همه ، در این کنفرانس همه رفقای حزبی (موافق و مخالف) نمایندگان منتخب سازمانهای اولیه، بدون مانع و کاربرد شیوه های خشن ضد حزبی که در کنفرانس دوم عملی گردید ؛ حق اشتراک و ابراز نظر حزبی را پیدا کردند.

دومین کنفرانس سراسری که در شرایط پس از کودتای 14 ثور، بتاريخ 27 میزان 1366 (18 اکتوبر 1987) در کابل دایر گردید و آمادگی ها برای تدویر آن در فضای بسیار متشنج و بحرانی درون حزب توأم با دونظر متضاد و دو تعریف مشخص از مصالحه ملی : یکی نظر اکثریت اعضای حزب پیرامون اعلام و تحقق مصالحه ملی بر مبنای تزیسهای دهگانه بود که مطابق آن برنامه مصالحه از موضع یک حزب متحد و یکپارچه و یک دولت قوی و نیرومند با مخالفین داخلی و بین المللی با حفظ توازن قوا ، بمنظور استحکام استقلال ملی و تأمین نظم و امنیت در سراسر کشور در یک پروسه زمانی صورت می گرفت و زمینه های مساعد را برای عودت قوای نظامی شوروی به وطن شان و بازگشت تمام مهاجرین را به میهن مان تضمین و مهیا می نمود ؛ و دیدگاه دومی، طرح مصالحه ملی میخائیل گرباچف بود که محتوای آن بازگشت بخیر و عافیت سربازان شوروی به کشور شان ؛ تهی کردن اعضای حزب از اعتقاد های حزبی ؛ عقب نشینی مرحله به مرحله در زندگی حزبی و دولتی تا سرحد تسلیمی قدرت دولتی به مخالفین مسلح ؛ سرکوب خونین منتقدین این طرح از جانب رهبری جدید حزب و دولت را در بر می گرفت .

پروسه انتخاب نمایندگان اعضای حزب در سازمانهای اولیه، سازمانهای ناحیه وی و ولسوالی در فضای نسبتاً آزاد و دموکراتیک انجام پذیرفت که در نتیجه بیش از 80 درصد

اعضای طرفدار طرح اول (مصالحه ملی مطابق تزیسهای دهگانه) ازجانب اعضای حزب برگزیده شدند. این وضع تیم رهبری تازه بدوران رسیده را خیلی سراسیمه نمود و آنان دریافتند که هرگاه نمایندگان انتخابی حزب به کنفرانس سراسری راه یابند ؛ آنان با داشتن اکثریت آراء و پیش کشیدن طرح خویش و استدلال قوی حزبی روی آن ؛ برنامه مصالحه سپارش شده ما را با اکثریت آراء رد می نمایند. بنابراین ، تیم رهبری جدید مطابق به هدایت مسکو برآن شد تا نمایندگان برگزیده اعضای حزب را در کنفرانسهای شهری و ولایتی مجال انتخاب و رفتن به کنفرانس سراسری ندهند.

در ح. د. خ. ا و سایر احزاب دموکراتیک و چپ قاعده عمدتاً این بوده که اعضای دارالانشاء ، دفتر سیاسی و کمیته مرکزی حزب ، از جانب رهبری حزب به سازمانهای نواحی ، شهری و ولایتی معرفی می شوند تا در جریان انتخابات به اعضای سازمان مربوط بحیث کاندید پیشنهاد گردند. درکنفرانس دوم درمورد دیگران این معمول انجام یافت؛ صرف رفیق ببرک کارمل که عضویت بیروی سیاسی حزب را دارا بود و این جانب که هنوز عضویت کمیته مرکزی حزب را داشتیم؛ هردو از اشتراک درانتخابات و رفتن به کنفرانس سراسری؛ خلاف حکم ماده ششم اساسنامه حزب، محروم شدیم.

این تصمیم ضد حزبی رهبری جدید(!) وجدان بیدار سراسر اعضای حزب را جریحه دارنمود. درمقابل این عمل آنان، نمایندگان انتخابی اعضای حزب در کنفرانس حزبی ولایت جوزجان، رفیق ببرک کارمل را به اتفاق آراء بحیث نماینده به کنفرانس سراسری برگزیدند؛ همین گونه 24 تن نمایندگان انتخابی اعضای حزب در ناحیه هفتم شهرکابل این جانب را به اتفاق آراء بحیث نماینده خویش غرض اشتراک در کنفرانس شهرکابل انتخاب کردند.

اما واکنش گرباچف و گماشتگان داخلی آن دربرابر این حق مشروع و قانونی انتخاب کننده ها و انتخاب شده ها این بود که تمام رفقای رأی دهنده رفیق کارمل و این جانب را نه تنها از رفتن به کنفرانس ؛ بلکه از مقام های حزبی و دولتی و حتا اکثریت آنان را از عضویت حزب نیز اخراج نمودند. به تعقیب آن همین که اکثریت اعضای اصولی و متعهد به حزب و میهن ازجانب اعضای نمایندگان ولایات و شهرکابل بحیث نماینده به کنفرانس سراسری انتخاب شدند؛ کارتهای عضویت آنان قید و نه تنها از شرکت آنان در کنفرانس سراسری جلوگیری بعمل آمد؛ بلکه (17) تن آنان از عضویت بیروی سیاسی، دارالانشاء و کمیته مرکزی حزب نیز اخراج شدند که دراین جمع بنده هم شامل بود و درعوض ، همان کاندیدان رهبری جدید(!) در شهرکابل و شماری از ولایات که به اکثریت و بعضاً به اتفاق آراء رد شده بودند ، به کنفرانس بصورت انتصابی فرستاده شدند و با این شیوه که درتاریخ حزب ما و

سایر احزاب مترقی جهان نظیر آن دیده نشده است کنفرانس آغاز و سپارش های گرباچف و شوراندازی، بوسیله ویکتور پولنیچکه عملی کردید.

هیچ نیازی به اثبات نیست که گفته شود: مشی مصالحه ملی در مقام هدف استراتژیک ح. د. خ. ا (پس از 14 ثور 1365) یک سیاست ناکام، فاقد موثریت سیاسی و اجتماعی و یک بازی سیاسی - اوپراتیفی برنامه ریزی شده غرب بود که حتا برگزاری یک کنفرانس سراسری را نیز به آن اختصاص دادند تا سود جویی های کلانی را که در قاره آسیا داشتند فرجام بخشند. زیرا ، تعقیب مشی استراتژیک بنام مصالحه ملی، جنگ و خونریزی را نه تنها پایان نه بخشید؛ بلکه در پرتو این مشی این جنگ نسبت به گذشته خونین تر و ویرانگرتر شد.

اما، این که پروسه ی انتخاب نمایندگان در سازمانهای حزبی در مرکز و ولایات غرض اشتراک در کنفرانس سراسری به چه شکل صورت گرفت و در کدام هوا و فضا انجام یافت و چه نتایجی را اربابان قدرت از آن بدست آوردند، اندکی روی آن در بالا مکتب شد.

در جریان این انتخابات نمایندگان بود که شماری از چهره های سرشناس در کمیته مرکزی ح. د. خ. ا (بشمول دفتر سیاسی و دارالانشاء) و تعدادی از وزرای حکومت بخت خود را آزمایش کردند و دیدند و دریافتند که در میان حزبی های صادق و شرافتمند (کادرها و صفوف) دیگر برای آنان جایی باقی نمانده است و تجرید شده اند.

پرسش : دومین کنگره نام نهاد ح. د. خ. ا ، از تاریخ (7 - 6) سرطان 1369 در کابل تحت شرایط خاص پولیسی، فعل و انفعال های استخباراتی و تدابیر شدید امنیتی ، تدویر یافت و در پایان آن گوهر ناب اندیشه و عمل انقلابی را بدست باد سپردند و با برنامه انسانی و زندگینامه آن به تعبیر خام سازمان دهندگان ردیف اول این خیمه شب بازی، وداع گفته شد.

این مضحکه که ح. د. خ. ا را از راه راست و روشن مبارزه به کژراهه سوق داد، در شرایطی برگزار گردید که سپاهیان سرسپرده آن به اشتراک و همکاری صادقانه و بیدریغ همه میهن پرستان، قبلاً از یک آزمون بزرگ ، سرفراز و سرخ رو، بدر آمده بودند:

- شکست قوای نظامی پاکستان و نیروهای شورشی در جبهه های جنگ در جلال آباد و دفع حملات آنان ؛

پیروزی نیروهای مسلح افغانستان در این رویارویی بسیار مهم و با اهمیت که در واقعیت امر موفقیت ح. د. خ. ا و دولت و حکومت افغانستان را در خاطره ها تداعی می نمود؛ به جهانیان ثابت ساخت که ح. د. خ. و حاکمیت سیاسی آن از ظرفیت های لازم بالفعل و بالقوه

سیاسی ، دفاعی و نظامی برخوردار است و نمی شود آنها را در معادله ها و سنجش های بین المللی نادیده گرفت.

در نتیجه این پیروزی، دشمنان داخلی و خارجی حزب و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان، بویژه " سی. آی. ای " و " آی. اس. آی "، فعالیت های اطلاعاتی ، استخباراتی و تبلیغاتی را در درون حاکمیت و در رأس رهبری ملکی و نظامی ، بخاطر ایجاد اختلافات میان دو عنصر خود خواه و جاه طلب (دکتور نجیب الله رئیس دولت و شهنواز تنی وزیر دفاع) با شدت و حدت تمام آغاز نمودند. سرانجام در نتیجه بی کفایتی نجیب الله در امر رهبری سالم امور حزبی، دولتی و قوای مسلح کشور و بازداشت دو جنرال نظامی بدون اطلاع و موافقه وزیر دفاع خویش، از یکطرف ؛ جذب و تسلیم شدن انتقام جویانه شهنواز تنی وزیر دفاع افغانستان جهت تطبیق برنامه " آی. اس. آی " و سازمان " سیا " ، از جانب دیگر ، منجر به کودتای ناکام مورخ / 16 / 12 / 1368 جنرال تنی گردید، که این حادثه ماجراجویانه در حقیقت امر هم ضربه شدیدی بر اعتبار سیاسی رژیم نزد مخالفین داخلی و بین المللی وارد کرد و هم کمر حزب، حاکمیت دولتی و بویژه اردوی ملی افغانستان را شکست و زمینه را برای سقوط حاکمیت مساعد ساخت.

ولیک با وجود آن برزندگی در جنگ جلال آباد در وجود وحدت عمل تمام جناح های حزب در مقابل دشمنان داخلی و خارجی وطن و مردم مان و تحمیل این کودتا و انفجار خونین درون حاکمیت، که مستلزم تداوی لازم و تدابیر خردمندانه بود، برعکس دسته ی کودتای 14 ثور 1365 ، در کنگره دوم ، ضربه محکم و خرد کننده دیگری را بر پیکر زخمی حزب و دولت وارد آورد و دست به تغییر کلی نام حزب ، برنامه عمل و اساسنامه ح. د. خ. ا، با سمتگیری ارتجاعی و راستگرایانه زدند و بر آن نام " حزب وطن " متعلق به زنده یاد میر غلام محمد غبار را خلاف تمام اصول پذیرفته شده و موازین حزبی گذاشتند.

هدف از این گرایش (180) درجه ای رهبران حاکم به سمت راست و مرگ آفرین تا افتیدن دردامن ارتجاع و امپریالیسم و پابوسی ذلت بار ستمگران بین المللی ، چه بود؟

پاسخ : در این جا باید به سه موضوع جداگانه و مرتبط باهم پرداخته شود:

الف :- بتاريخ 16 حوت 1367 (6 مارچ 1989) تهاجم وسیع و مشترک ارتش منظم و توپخانه ی پاکستان ؛ گروه های مسلح مخالف دولت مستقر در خاک پاکستان؛ اجیران دهشت افکن عربی - کشمیری و پاکستانی، بر اساس برنامه ی سازمان داده شده توسط استخبارات نظامی پاکستان ، در همکاری و هماهنگی با " سی. آی. ای " ، تحت رهبری جنرال حمیدگل صورت گرفت.

آمادگی ها و ترتیب پلان حمله بر جلال آباد به مقصد سقوط آن شهر مهم و استراتژیک (نزدیک به مقرنظامیان پاکستان و تنظیمها) در شرق کشور، قطع ارتباط شاهراه ترانسپورتی و سرانجام انتقال حکومت موقت تنظیم ها به داخل خاک افغانستان؛ برمی گردد به عملکرد های کمرشکن " مشی مصالحه ی ملی (!) " دولت افغانستان مبنی بر تخلیه برخی مناطق درنوار مرزی از وجود نیروهای مسلح افغانستان که در نتیجه به سادگی به اشغال نظامیان پاکستان و گروههای هفت گانه درآمدند و آنان به زودی مقادیر بزرگ سلاح و مهمات جنگی پیشرفته را بدون موانع و مشکلات به گدامهای اسلحه و به جبهات و مواضع جنگی انتقال دادند.

اما در داخل کشور جناح اکثریت حزب، علی رغم این که عملکردهای زندگی برانداز دولت را در راستای مشی یک جانبه مصالحه ی ملی محکوم و آن را سرآغاز سرکوب خونین حزب و حاکمیت بیان می داشتند؛ ولی درجنگ جلال آباد و تهاجم ارتش پاکستان و ارتجاع سیاه داخلی و منطقه ، همگی متحداً از وطن، مردم حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان دفاع قهرمانانه بعمل آوردند. حتا در آن روزها گفته می شد که زنده یاد رفیق ببرک کارمل از تبعید درمسکو و محمود بریالی برادرش با شماری از بهترین کادرهای حزب که ازجانب رهبری خردمند(!) حزب در زندان بسر می بردند ، به همه رفقا پیام فرستادند ، که با تهاجم ارتش و ملیشای پاکستان ، موضوع بود ونبود استقلال ملی و تمامیت ارضی میهن و مردم مان مطرح است؛ بایست در مجموع از وطن ، از همشریان جلال آباد و حاکمیت موجود، باوجود جفاهایی را که انجام داده و می دهد، دفاع بعمل آید. بنابراین پیروزی در جنگ جلال آباد در آن مقطع زمانی، نتیجه قهرمانی فلان ویا بهمان شخص که توسط بعضی اشخاص زمزمه می گردد ، نبوده ؛ بلکه نتیجه وحدت عمل تمام جناح های حزب ، شهادت، قهرمانی و فداکاری همه ارگانهای قوای مسلح بشمول قوای هوایی و کادرهای ملکی و نظامی مستقر در جبهه جنگ و انتقال مهمات و مواد لوژستیکی از عقب جبهه و آمادگی های نیروهای ریزرفی در سراسر کشور بود.

ب : - راه اندازی کودتای نظامی مشترک به رهبری شهنواز تنی عضو دفتر سیاسی کمیته مرکزی ح. د.خ. ا و وزیر دفاع افغانستان و گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی ، یکی از مقرب ترین گروه مسلح مخالف دولت درنزد " آی . اس . آی " و " سی . آی . آی " ، بیشتر به یک درامه ی سیاسی شباهت دارد که سناریوی آن بدست خود رهبری حزبی - دولتی افغانستان نگاشته شده بود.

در رابطه به جهات نظامی کودتای مورخ 16 حوت 1368 (6 مارچ 1990) محمد نبی عظیمی در کتاب " اردو و سیاست " (صص 428 - 405) و سلطان علی کشتمند در کتاب " یادداشت‌های سیاسی... " (صص 1011 - 1002) معلومات داده اند.

جنبه های سیاسی - نظامی ، دلایل و پیشینه ی اقدام به این عمل عسکری را از سوی شهنازتنی ، محمود قارییف در کتاب " افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی " (صص 91 - 77) نگاشته است ، که ضرورت به تکرار دوباره ی آن همه موضوع ها دیده نمی شود.

کودتا به قوت دستان توانا و اراده ی نیرومند و عزم متین نیروهای مسلح افغانستان به شکست مواجه شد و کودتاچیان به مرکز سوق و رهبری خود فرار نمودند.

ج : - دومین کنگره ح. د. خ. ا که بتاريخ 6 سرطان 1389 (جولای 1990) تدویر یافت و کار آن مدت دوروز دوام کرد، بنا برنوشته محمود قارییف مشاور ارشد نظامی رئیس جمهور افغانستان، تقاضای رسمی برگزاری آن از قبل وجود داشت؛ (چند روز پیشتر از دست زدن شهنازتنی به کودتا) .

به قول قارییف، در نشست مورخ 9 حوت 1368 (27 فبروری 1990) دفترسیاسی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا که منشی عمومی گزارش خود را پیرامون نتایج بررسی پیشنهادها درباره تغییر نام حزب ، وارد آوردن تعدیلات و تغییرات در اساسنامه و برنامه عمل ، ارائه نمود ، برسر دعوت کنگره اختلاف نظرها پدیدارشد.

رفقای خلقی (نیازمحمد مومند ، صالح محمد زیری، دستگیر پنجشیری، محمد اسلم وطنجار) بطور جدی از دعوت کنگره ح. د. خ. ا جانبداری کردند و چنین می پنداشتند که نباید مناسبات درون حزبی را تیره و تار سازند؛ زیرا راههای حل و فصل سیاسی مسأله ی افغانستان مشخص شده است، آنچه که مورد پذیرش منشی عمومی حزب نبود و با اما و اگرها، به این تقاضا برخورد می کرد.

حال اگر موضوع های: " الف ، ب ، ج " را دریک پیوند منطقی با همدگر در نظر گیریم ، این نتیجه بدست می آید:

- آنچه را که گرباچف با راه اندازی کودتای 14 ثور 1365 خواهان آن بود، بدست آورد!

- جنگ جلال آباد را " آ. ای. اس. آی " و " سی. آی. ای " با گسیل بخشی از ارتش و ملیشای پاکستان ، گروههای جنگی داخلی و دهشت افکنان بین المللی، به راه انداختند تا

در آغاز شهر جلال آباد را تصرف نموده حکومت موقت را به داخل خاک افغانستان انتقال و به آن اعتبار بین المللی کسب کنند؛ قدرت دفاعی افغانستان و توانایی رزمی قوای مسلح کشور را بکلی تضعیف نمایند و بعداً نظام را سقوط دهند؛

- کودتای مشترک شهناز تنی و گلبدین حکمتیار، در عمل و پیامدهای بعدی آن، بر علاوه ایجاد دودستگی در میان صفوف و کادر رهبری، کمر نیروهای مسلح افغانستان را نیز خم کرد. همچنان لیاقت و کفایت (!) دوکتور نجیب الله را در مورد این که چگونه "آی. اس. آی" و حکمتیار توانستند وزیر دفاع حکومتش را با شماری از جنرال های اردو، از نزدش گرفته به آغوش دشمن تاریخی ح. د. خ. ا و مردم افغانستان، به اسلام آباد انتقال دهند، به نمایش گذاشت.

- دومین کنگره نام نهاد، ح. د. خ. ا را مسخ و از مضمون، ماهیت و محتوای مترقی و از بینش سیاسی، بر مبنای دانش جامعه شناسی علمی تهی کرد تا دیگر از ارزشهای عالی جهاتشمول چون: مبارزه طبقاتی برضد بی عدالتی اقتصادی - اجتماعی، تأمین عدالت، مساوات، برابری... در کشور، نامی بر زبان رانده نشود.

بدین سان پیمانی را که گرباچف با جهان غرب، در رأس ایالات متحده ی امریکا و ارتجاع جهانی و منطقه یی، در رأس عربستان سعودی - پاکستان و ایران، در رابطه به سقوط تدریجی حاکمیت ح. د. خ. ا و دولت ج. د. ا، بسته بود در عمل پیاده شد و بدین طریق ارتجاع و امپریالیسم به هدف خود رسیدند.

پرسش: پس از تهی ساختن ح. د. خ. ا از مضمون انساندوستی و مبتذل کردن و بی محتوا ساختن برنامه عمل و اساسنامه ی آن و برگرداندن پروگرام های حزب و دولت به سمت راست و در ضدیت آشکار با منافع زحمتکشان میهن، پایگاه اجتماعی آنها نیز از بین رفت و دوستان عنعنوی خود را از دست دادند.

حوادث نیمه ی دوم سال 1370 بخوبی نشان داد که زمامداران گیرمانده در حال خود خواهی و تمایلات قبیله گرایانه، دیگر قدرت اداره و صلاحیت سیاسی رهبری امور را ندارند و روز به روز در انزوا قرار می گیرند.

با بروز این نشانه ها، به نظر شما چه باید می شد؟

شما عوامل داخلی و خارجی سقوط حاکمیت را در چه می بینید؟

پاسخ: در ارتباط به جزء اول سوال شما باید گفت که با خرابی روز افزون وضعیت سیاسی و نظامی در افغانستان و سقوط پی در پی مناطق در جنوب و جنوب شرقی کشور،

رهبری حزبی - دولتی نه تنها حساسیت موضوع را درک نه نمود ؛ بلکه با اقدام های ناسنجیده و شتابزده ، دامنه ی اختلافات گروهی، قومی ، قبیله یی، سمتی، لسانی را توأم با تحمیل سلیقه های فردی و دیدگاههای شخصی بردیگران ، وسعت بیشتر داد.

این درحالی بود که در دسمبر 1991 ، باردگر وزیر خارجه شوروی و وزیرخارجه امریکا درپای سندی امضاء گذاشتند که بر مبنای آن به قطع تحویلدهی اسلحه به طرفین منازعه (دولت و گروههای مسلح مخالف) به توافق رسیدند. لیکن همه دیدند که پاکستان و ایران، کماکان دسته های طرفدار به خود را، مانند گذشته مسلح می ساختند.

ازسوی دیگر بعد از فروپاشی اتحادشوروی، بوریس یلسن رئیس جمهور فدراتیف روسیه ، اعتبار از اول جنوری 1992 ، تمام کمک ها را به دولت افغانستان قطع کرد.

اگر به بیانیه های اخیر رهبر حزب و دولت افغانستان (در تجلیل از هفتادو دومین سالگرد استقلال افغانستان مورخ 27 اسد 1370 ، با وکلا و سناتوران شورای ملی ج. ا مورخ 3 میزان 1370 ، افتتاح هشتمین اجلاس شورای ملی ج. ا مورخ 7 حوت 1370 ، با علماء و روحانیون و نمایندگان شهرکابل و نواحی آن در ماه حمل 1371) مراجعه شود، در همه ی آنها یک چیز به روشنی قابل دریافت است که کلیه اقدامات دولت در راستای مصالحه ی ملی و تشکیل حکومت ائتلافی ، توافق با پیشنهادها و پلانهای صلح ملل متحد، استقبال از اعلامیه مشترک شوروی و امریکا راجع به افغانستان و غیره همیشه خصلت یک جانبه را داشت و طرف مقابل هیچ گونه تمایل به تایید و پذیرش آنها از خود نشان نداده بود.

پرسیده می شود که درچنین یک حالت بحرانی و خطرناک، پهن کردن فضای خوف و ترس درمیان کارمندان و کارکنان لشکری و کشوری؛ سبکدوشی ها ویا تعویض عمدی افسران وفادار به آبادانی و شگوفایی میهن و آزادی و سعادت مردم که درپیروزی جنگ جلال آباد و درسرکوب کودتای شهنوازنتی سهم بارز داشتند، از وزارت های قوای مسلح ؛ برکناری کارمندان ملکی ازوظایف بخاطر تحکیم پایه های قدرت انحصاری فردی و بسط سیاست و کرکتر خودکامگی ؛ کاربرد خشونت و زورگویی درمقابل مدافعان صدیق حاکمیت سیاسی... ، چه دردی را مداوا می کرد و چه پیامد های مفید و انسانی را می توانست درپی داشته باشد؟

به یک سخن : رهبری حاکم آن وقت با این روشهای ضد حزبی و ضد مردمی، زمینه های ایجاد تفاهم و اعمار فضای اعتماد را بکلی ازبین بردند و همه پل های عقبی را یکی پی دیگر نابود ساختند. یعنی چیزی که باید موجود می بود و روی آن اتکاء صورت می گرفت و به مردم روحیه داده می شد ، همه را از میان برداشتند.

فقط این سازشکاران و معامله گران گزافه گو بودند که به گونه اشتراک فعال در کودتای 14 ثور 1365 ، از وضعیت پیش آمده سود بردند و در بازی های سیاسی در حلقه ی فعالیت های بنیاد برانداز گروه های مسلح مخالف اشتراک ورزیدند.

آنچه مربوط به عوامل داخلی و خارجی سقوط حاکمیت می شود، بررسی ها و نظریات متفاوتی پیرامون آن ابراز گردیده است ؛ اما تحلیل علمی و مستندی که با ارائه ی فاکت های مشخص در مورد این تراژیدی غم انگیز بداخل (30) ماده در برنامه کمیته فعالین ح. د. خ. ا. در سایت " سپیده دم " به نشر رسیده است ، خیلی ها دقیق و همه جانبه می باشد و من بکلی با آن موافق هستم.

(بخش هفتم)

داکتر صاحب گرانقدر! اجازه بفرمایید تا وارد مرحله دیگری از زندگی اندوهبار حزبی خود مان و در مجموع جامعه افغانستان شویم و پرسش های را مطرح سازیم:

پرسش : پس از فرار نافرجام داکتر نجیب الله، گروه های جنگی به کابل و سایر شهر های افغانستان سرازیر شدند. حکومت ساخته شده " آ. آی. اس. آی " پاکستان در پشاور در توافق با عربستان سعودی، ایران ، امریکا، انگلیس و سایر دول غربی، به افغانستان انتقال داده شد و حین رسیدن به پایتخت کشور، آتش جنگ های خانمانسوز و بنیاد برانداز در سراسر وطن مان زبانه کشید.

آیا می شود به این نتیجه رسید که زمینه سازی برای سقوط حاکمیت و بعد از آن در وجود گروه های شورشی ، بلاهای صادر شده به آدرس مردم افغانستان (جنگ ، خونریزی، ویرانی و بربادی ... به مقیاس وسیع) پیامد همان توافق خائنانه میان مسکو - واشینگتن و اسلام آباد (گرباچف - ریگن - ضیاء الحق) ، با اجیر ساختن و خریدن معامله گران داخلی بود یا خیر؟

پاسخ : بلی ! در افغانستان همان توافق خانانه میان مسکو - واشینگتن و اسلام آباد (گرباچف - ریگن - ضیاء الحق) ، وحشت و دهشت ، سیه روزی و بد بختی ، جنگ و خونریزی، قتل و کشتار انفرادی و دسته جمعی را ببار آورد که تا هم اکنون ادامه دارد.

بدین معنی : اگر به سیر انکشاف منفی حوادث در جهان، پس از نیمه اول دهه ی هشتاد میلادی ، یک نظر عمیق بیندازیم و آنچه در نقاط مختلف دنیا اتفاق افتاد، ملاک قضاوت قرار دهیم، در آن صورت به این نتیجه می رسیم که پیش کشیدن سیاست " بازسازی (!)" و " عنایت (!)" ، پروژه ی تسلیم دهی جهان ترفیخواه ، پیشرو و عدالت پسند به قیمت بازی با ، سرنوشت صدها ملیون انسان از جبهه ی کار و زحمتکشی ، به سیستم ستم سرمایه و به عقبگرایی و دهشت افگنی بین المللی بود که با پایان گرفتن جنگ جهانی دوم، امپریالیسم به هدف دست یافتن به آن ، هزارها بلیون دالر را به مصرف رسانیده بود تا به این آرزوی شوم خود برسد.

به گونه مثال ، دوکتورین زهراگین و خانمان برانداز گرباچف و دسته کاری وی در رابطه به افغانستان، همچنان موقف زورگویانه و موضعگیری های بسیار خصمانه امپریالیسم بین المللی برهبری ایالات متحده امریکا، در همدستی با عربستان سعودی، پاکستان و سایر نیرو های ارتجاعی در منطقه بشمول آخوندهای ایران، در قبال انکشاف اوضاع سیاسی و نظامی در میهن ما، گویای روشن همان مطلبی است که در پرسش شما مطرح گردیده است.

آنان تحقق و عملی ساختن اجزای پروژه ی " بازسازی (!)" و " عنایت (!)" را از افغانستان شروع کردند و تا فروپاشی اتحادشوروی دنبال گردید و دردهه ی نود میلادی آن را در سیمای شعله ور کردن آتش جنگ های خانمانسوز داخلی در تعدادی از کشورها، از جمله در افغانستان و یوگوسلاویای سابق، تغییر شکل دادند. در آغاز دهه ی دوم قرن بیست و یکم، این آفت زندگی برانداز در یک شکل دیگر وبا ماهیت متفاوت به دول عربی در شمال افریقا انتقال یافت و در حال حاضر مرکز خاورمیانه را تحت تهدید قراردادده است.

پرسش : I.S.I و احزاب مذهبی پاکستان، در همکاری و توافق با C.I.A و انتلجنت سرویس انگلستان، ابتدا گروه افراطی طالبان را بوجود آوردند و آهسته - آهسته از قندهار شروع کرده، در مناطق جنوبی ، جنوب شرقی و جنوب غربی و پس از دوسال به کابل و سرانجام در بخشهای از شمال کشور مسلط ساختند ؛ وحشت و بربریت را بر سرنوشت مردم قایم و مستولی نمودند.

همه می دانند که گروههای جنگی مخالف (جهادی ها) نیز به تحریک و تشویق و حمایت مالی و پولی ، پاکستان، ایران، عربستان سعودی، امریکا ، انگلیس، چین ، فدراتیف روسیه و سایر دول غربی؛ بخاطر دستیابی کامل به لاش قدرت ، کشور ما را به مناطق جنگی تقسیم و جنگ سالاران بشکل ملوک الطوائف ، حاکمیت می راندند و مردم را چور و غارت می کردند و کمر برپادی میهن مان را بسته بودند.

شما علت اصلی اتخاذ این سیاست دوگانه را در رابطه به حوادث ذکرشده در افغانستان، از سوی ممالک همسایه و قدرت های بزرگ جهان (امریکا - انگلستان) درچه می بینید؟

پاسخ : دیگر به هیچ کسی پوشیده نمانده است که استعمارنو و استثمارگران و سلطه جویان بین المللی ، درزیرپوشش به اصلاح کمکهای اقتصادی و فرهنگی، فعالیتهای استخباراتی دستگاههای جهنمی خویش را درکشورهای جوان و تازه به پا خاسته رنگ و رونق " دوستانه (!) " داده، پیوسته درتلاش هستند تا بر ممالک عقب نگهداشته شده ، بویژه ازطریق سازمانهای سیاسی طرفدارخود و نهادهای مذهبی سیاسی شده آنها اعمال نفوذ کنند و عملکردها و حیات سیاسی شهروندان را زیر نظارت گیرند و اهرم های اقتصادی را درکنترول خود درآوردند تا جامعه را درمجموع ازلحاظ مادی و معنوی - سیاسی و اقتصادی، وابسته به خود سازند.

قدرتهای سلطه گرا به کمک متحدین منطقه یی و نمایندگان پرتاب شده خویش در داخل کشورهای جوان و روبه انکشاف، درضدیت با جنبشهای مترقی و نظام های سیاسی ترقی پسند، درقاره های آسیا - افریقا و امریکای لاتین قرار گرفته وبا سرمایه گذاری های کلان و کمرشکن و بدست آوردن نیروی کار و موادخام ارزان، استقلال و حاکمیت ملی این کشورها را تحت نفوذ و کنترول مستقیم خود قرار می دهند، وبا رونق دادن صدور سرمایه و گرم کردن بازار تسلیحات جنگی و تنظیم فعالیتهای تبلیغاتی و استخباراتی دراین ممالک، اختلافهای قومی و منطقه یی را دامن می زنند و آشوبگری ها و ناامنی ها را ایجاد می نمایند تا بدین وسیله برعوامل سیاسی و اقتصادی ملل درحال رشد تسلط کامل پیدا کنند و سرانجام آرمانهای ترقیخواهانه احزاب و سازمانهای پیشرو متعلق به ملیونها انسان آزادی دوست و عدالتخواه را به ناکامی سوق دهند و دولتهای جوان ترقی پسند را سرکوب خونین نمایند. آنچه را که درافغانستان و سایر ممالک تازه به استقلال رسیده درچهار دهه ی اخیر انجام دادند.

در رابطه به قضایای میهن خود مان، باز هم مجبور هستیم به گذشته مراجعه نماییم:

همه ی ما شاهد آن بوده ایم که باخروج کامل نظامیان شوروی از افغانستان، ایالات متحده امریکا ، انگلستان و در مجموع جهان غرب یکجا با ارتجاع بین المللی (عربستان

سعودی، شیوخ حوزه خلیج، پاکستان، آخوندهای ایران) به دوام حکومت سازی های گذشته ، " آی . اس . آی " را موظف ساختند تا بار دگر حکومت موقت گروههای مخالف دولت افغانستان را در پاکستان تشکیل دهد.

پس از این رویداد، آنها با اتخاذ تمامی تدابیر و اقدام ها و طرح پلان های جنگی ، تلاش کردند تا حاکمیت سیاسی را در افغانستان، با استفاده از ابزار نظامی ساقط سازند و به جای آن حکومت موقت ساخته شده در پشاور را بعد از انتقال بداخل قلمرو افغانستان، نصب نمایند. ازاین رو ، دراین مقطع زمانی کارت برنده در نزد " سی . آی . ای ، " آی . اس . آی " و سایر دستگاههای جهان سرمایه داری ، همین گروههای هفتگانه و هشتگانه بودند.

تنظیم های جهادی با تصاحب قدرت، با شعله ور ساختن جنگ های میان گروهی تباه کن و فاجعه آفرینی های بیشمار(انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی...) که بازهم ریشه در دخالت خارجی ها، بویژه همسایه های ناسالم و دشمن صفت و رقابت مذهبی بین عربستان سعودی و ایران برسر رهبری جهان اسلام ، داشت ؛ نتوانستند که درآن مرحله خواستهای سیاسی - اقتصادی - استراتژیک و جیوپولیتیکی حامیان بین المللی و منطقه یی خویش را برآورده سازند.

ناکامی گروههای جهادی در تطبیق پلانها و برنامه های امریکا، انگلستان، عربستان سعودی، پاکستان و ایران درقبال افغانستان، باعث شد تا " سی . آی . ای " و " آی . اس . آی " در توافق با متحدین خویش ، گروه طالبان را با سرباز گیری از درون همان تنظیمهای جهادی، بوجود آورند و گام به گام برسرنوشت مردم و مملکت حاکم گردانند.

محتویات کتاب " تلک خرس" پاسخ همه پرسش ها را بدست می دهد !

پرسش : در دورانی که جنگ ، ویرانی، قتل و قتال ، چور و چپاول، غارت دارایی های عامه، تجاوز به مال و ناموس مردم... دروطن ما بیداد می کرد و شیرازه ی زندگی فردی و حیات اجتماعی درجامعه ناشی از زورگویی افراد مسلح تنظیم ها و دوام زد و خورد های مسلحانه ی بنیاد برانداز، ازهم فرو می ریخت؛ رهبران حزبی کودتایی 14 ثور 1365 بار دیگر مرتکب خطای نابخشودنی شدند ؛ وطن ، مردم و بیش از دوصد هزار عضو حزب ، اعم از صفوف و کادرها و حدود هشت صد هزار متحدین سیاسی خویش را بحال خود ، تنها و دربی سرنوشتی رها کردند و خود آنان ، با استفاده از وسایل و امکانات متعدد ، ازجمله داشتن روابط و زد و بندها با رهبران و قوماندان های تنظیم های جهادی، کشور را ترک گفتند .

از دید شما ، چرا این همه بی تفاوتی های جانسوز ، در رابطه به سرنوشت یک حزب ، و متحدین سیاسی آن رخ داد؟

پاسخ : این موضوع برمی گردد به همان سناریوی ساخته شده در قصر کرملن که ژاندارم بین المللی و نظامیگران پاکستان نیز به آن صحنه گذاشته بودند.

مطابق این سناریو، آن عده افراد فرصت طلب ، ماجراجو و تمامیت خواه که مقام های اساسی حزب و سکان های کلیدی قدرت دولتی را در دست داشتند ، جهت مکرر ساختن فضای احترام متقابل و متزلزل کردن اصولی ترین معیارهای زندگی حزبی و مبارزه سیاسی در جهت دفاع از منافع توده های مردم ، دست به دسیسه سازی ها ، توطئه گری ها و بذر تخم حسادت و کینه توزی، زدند تا زندگی و فعالیت ح. د. خ. ا ، را از اصول پذیرفته شده ، تهی نمایند و در نهایت ستون فقرات حزب و نظم اجتماعی در جامعه درهم شکنند.

حوادث سیاسی در حزب ، در درون جامعه و در حاکمیت دولتی، طوری انکشاف یافت که رهبری باد آورده و شماری از کادرهای بی ایمان ، در زیر بار رویدادها کمرخم کردند و با حزب و آرمانهای انسانی آن از دریچه ی جفاکاری پیش آمدند. بنابراین آنان پس از تضعیف روحیه و قدرت رزمی حزب و متلاشی نمودن شیرازه زندگی آن؛ با اجرای نقش خرابکارانه در جهت برهم زدن اوضاع سیاسی در افغانستان و سرانجام ، تسلیم دادن حاکمیت سیاسی به مخالفین ، سر از گریبان تنظیم های جنگی جهادی بیرون آوردند.

در رسانه های گروهی جهانی ، در آثار و نوشته های تحلیلگران سیاسی بوضاحت صراحت داده شده است که حتا قبل از راه اندازی کودتای شهنوازتنی، شماری از چهره های سرشناس در رهبری ح. د. خ. ا و در حاکمیت سیاسی آن ، با احزاب و فرماندهان مقتدر گروههای جهادی در تماس و زد و بند بودند و روابطی را میان همدگر برقرار کرده بودند، از جمله تعدادی با حزب اسلامی حکمتیار و عده ای با شورای نظار و چندتای دیگر با حزب وحدت اسلامی و یکی دوی دیگر هم با محاذ ملی و جبهه ی نجات ملی و سرانجام با شاه سابق نیز، قرار و پیمان داشتند.

در یک کلام، از قاعده تا رأس و از رأس تا قاعده اهرم ، بودند کسانی که بجز بذر تخم بی اعتمادی و انگیختن آتش کینه میان کتله های وسیع مردم و دربین کادرها و رده های صفوف، وظیفه ی دیگری نداشتند. آنان با چسبیدن به مسائلی چون برتری جویی های قومی و لسانی و قبیله یی و یا هم حرکت های نمایشی و کذایی بدفاع از این و یا آن قوم و ملیت ، زمینه را جهت پارچه پارچه ساختن ح. د. خ. ا فراهم نمودند. بنابراین در این حالت نمی شود

از دلسوزی و علاقه مندی آنان در رابطه به سرنوشت مردم، کشور، جنبش مترقی، حزب و متحدین سیاسی آن، سخن گفت.

پرسش : در سالهای دهه نود میلادی الی حملات دهشت افگانه یازدهم سپتمبر 2001 و سقوط حاکمیت قرون وسطایی طالبان فرهنگ ستیز، هیچ یک از این رهبران عالیقدر (!) به خود زحمت ندادند تا باری هم درباره کار و فعالیت آینده حزب و روی تعیین سرنوشت سیاسی اعضای آن احساس مسؤولیت نمایند و رهنمودی صادرکنند.

اگر گاه گاهی در این جا و آن جا شور و شعفی بوجود آمده بود و یا نشستهای ترتیب داده شد و گرد همایی صورت گرفت، فقط و فقط ابتکار خود کادرها و صفوف و نتیجه کارصادقانه آنان بود و بس !

چرا چنین برخورد غیرمسئولانه درمقابل حزب و بی تفاوتی توأم با سازشکاری و تسلیم طلبی نسبت به روشن ساختن آینده سیاسی سپاهیان رزمنده آن درپیش گرفته شد؟

پاسخ : به باور من این دوستان ما، جامعه شناسی علمی و سیر حوادث و رخدادهای جوامع بشری را پیرامون سرنوشت فراز و فرود جنبشهای انقلابی و مبارزات سیاسی احزاب و سازمانهای ترقیخواه و پیشرو جهان، بدرستی مطالعه و درک نکرده و درسهای آموزنده را از متن آنها فرا نگرفته بودند.

آنان می پنداشتند که منزلگه مبارزه سیاسی فقط تا سرحد رسیدن به قدرت سیاسی است؛ هرگاه یک حزب سیاسی درجریان مبارزه، قدرت سیاسی را بدست آورده نتواند و یا درحالت رسیدن به هدف، حاکمیت سیاسی را از دست بدهد، مبارزه حزبی را خاتمه یافته پنداشته، حزب را رها کرده، بخاطر رسیدن بقدرت و یا شرکت درحاکمیت، درصدد تشکیل حزبی " مطابق مُود روز" و " ارضای خاطر اربابان قدرت" گردیده، روی تمام افتخارات حزبی، گذشته سیاسی و اندیشه های پیشرو و جهانشمول عصر، خط بطلان کشیده راه معامله، سازش و تسلیم طلبی را با دشمنان تاریخی حزب، وطن و مردم، درپیش گیرد!

روی همین برداشت نادرست و درک ضعیف آنان از سیر رویدادهای جهان (مانند کشورهای ایران - اندونزی - شیلی - سودان و عراق)، بوده و آنان نه فهمیدند و یا نخواستند بدانند که چگونه احزاب انقلابی و پیشرو این کشورها، علی رغم تحمل تلفات سنگین، نه تنها ازمبارزه دست نکشیدند و مانند این دوستان ما، " مراسم دعاء و نیایش و فاتحه خوانی " برپا نکردند؛ بلکه از گذشته آموختند، آبدیده شدند و احزاب خویش را برای مبارزات دشوار و سرنوشتساز آینده آماده کرده و تجدید نیرو بخشیدند. هسته های زیستمند را حفظ و پوسته های فرسوده را بدور انداختند.

همین درک و مطالعه ضعیف این دوستان عزیز بود که بار نخست دردها هشتاد میلادی از موضع اصول حزبی خویش انحراف نموده دست به تشکیل فرکسیونهای ضد حزبی زده، سپس بدستور میخائیل گرباچف و شرکاء کودتای 14 ثور 1365 را علیه حزب راه اندازی نمودند. پس از سقوط حاکمیت، دربازی های سیاسی جدید به دنبال علایق و سلیقه های فریبنده غربی (دوران انحطاط فکری دموکراسی لگام گسیخته کنونی) ، برآمدند و بیشتر تمایل و وابستگی به افکار و عقاید " اقتصاد بازار آزاد " ، " نیولیبرالیسم " و زرق و برق " دنیای سرمایه داری " پیدا کردند و گذشته را به فراموشی سپردند. پس با چنین اوضاع و احوال و با تسلط انحطاط فکری در روان آنان، بجز انتظار بی تفاوتی و بی مسئولیتی ، خیمه شب بازی های سیاسی، گذشته حزبی خود و آرمانهای انسانی حزبی که آنان را هویت سیاسی داد و به جامعه معرفی نمود دشنام دادن؛ کدام توقع دیگری از ایشان وجود داشته نمی تواند.

پرسش : از برکت تأثیرگذاری ضربه های کاری و مرگبار بم افکن های 52 - B و راکتهای دورمنزل توماهاک و حملات هوایی و زمینی هفت هفته ای پیمان تجاوزکار ناتو، در تحت فرماندهی ایالات متحده ی امریکا و شرکت نظامیان انگلیسی؛ جورج بوش و تونی بیلر، توسط تفنگداران دریایی، دموکراسی بی قاعده و قانون را به افغانستان صادرکردند.

پس از تأسیس اداره موقت ، تشکیل حکومت انتقالی ، تصویب و انفاذ قانون اساسی و قانون احزاب ؛ تعدادی از خواب برده های سیاسی مربوط به حلقه رهبری و کادرهای بانام و بی نام حزب ما نیز تکان خوردند و از خواب طولانی بیدار و از بستر غفلت برخاستند و در ساحة حاکمیت جمهوری اسلامی افغانستان، احزاب جدیدی را بامهر و نشان اقتصاد بازار آزاد و دربرکردن لباس دموکراسی صادرشده ای کارتل ها ... ، دردفا تر رسمی دولت دست نشانده کابل، ثبت و راجستر کردند و بدین ترتیب از یک حزب متشکل و یکپارچه نیمه اول دهه شصت خورشیدی، سرانجام بسان کشور اندونیزیا، جزایر خرد و کوچک را در داخل و برون از مرزها، بوجود آوردند.

می خواستم بپرسم که به نظر شما، بریدن این دوستان دیروزی مان از ح. د. خ. ا و دوری گزینی آنان از آئین نامه و زندگی نامه آن ، سبب پاکیزگی صفوف رزمنده این حزب شهیدان و قهرمانان می گردد ویا کاروان پیشرونده جنبش انقلابی میهن مان رامتوقف می سازد؟

پاسخ : هرگاه یک نگاه ژرف به روند کار و فعالیت و وضعیت فعلی حزبهای انقلابی و مترقی جهان انداخته شود ، در همه جا با آواز بلند فقط یک صدا را می شنویم : صفوف حزب

باید از وجود تصادفی ها ، معامله گران، فرصت طلبان و از انحرافات راست و چپ افراطی، پاک و منزله ساخته شود و اصالت انقلابی و انسان دوستانه آن حفظ گردد .

تجارب حاصله از روند فراز و فرود جنبشهای انقلابی زحمتکشان جهان می رساند که در رده های صفوف و کادرها و در حلقه ی رهبری حزب های مدافع آرمانهای طبقه کارگر و کلیه زحمتکشان ، ازسوی نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی ، افرادی نفوذ داده می شود که در اصل و از ابتداء به اصول و اندیشه های مرامی و قانون زندگی حزبی متعهد نبوده و به دانش جامعه شناسی علمی معتقد و وفادار نمی باشند؛ ولیک متأسفانه آنان با استفاده از حیل و ذرایع متعدد، خود را به جایی می رسانند تا حزب سیاسی و جنبش انقلابی را از درون ضربه بزنند.

کنون عملکرد امروزی این دسته افراد نشان می دهد که آنان عاری از تربیت لازم حزبی، تقوی سیاسی، صفای معنوی و پاکیزه سرشتی بودند و باوجود داشتن مسؤولیت های مهم وظیفوی در گذشته، فعلاً تلاش دارند تا اندیشه های مترقی و خرد سیاسی احزاب و جنبشهای انقلابی را که از درونمایه و ظرفیت علمی لازم برخوردار هستند، به هیچ گیرند و روند فعالیت دادخواهانه و دوران مبارزه پرشور و انقلابی فرزندان مردم را که بخاطر بسر رسانیدن آرمانهای والای ترقی ، پیشرفت، عدالت اجتماعی و اعتلای سطح زندگی توده های زحمتکش و استقرار قانونیت دموکراتیک و انسانسالاری در جامعه و در امر دفاع از صلح، آزادی، دموکراسی، عدالت خواهی ، حقوق بشر، فراهم آوری شرایط زندگی انسانی... صورت گرفته بود، عمل واهی - خشن و بی نتیجه جلوه دهند.

مرور زمان و پراتیک زندگی، سیماهای این افراد را به همگان به معرفی خواهد گذاشت. از جمله آن عده از اعضای پیشین ح. د. خ. ا را که امروز با پر رویی در رابطه به حزب و جنبش انقلابی افغانستان برچسب زدن های پر از بغض و کینه و ادعاهای بی اساس را دامن می زنند، به جهان مترقی شناساند. بدین لحاظ دستور زمان و سیر حرکت تکاملی تاریخ حکم می کند که بایست حزب و جنبش انقلابی از شر این طیف عناصر رهایی یابند و آنان از میان توده های زحمتکش جامعه تجرید و به کنار رانده شوند.

حرف آخر این که ، آن عده از مهره های سیاسی دیروزی که امروز ، در جایگاه و در موقف خدمتگذاری به هدف ها و پلان های اسارت آور ارتجاع و امپریالیسم قرار گرفته اند، خوشبختانه که چهره های حقیقی آنان در روزهای دشوار زندگی حزبی و رویدادهای تاریخی میهن ما برملا شده ، دیگر نخواهد توانست تا به بهای زیرپا گذاشتن برهه های افتخار آمیز گذشته حزب ما و فعالیتهای انسانی آن ، به تجارت سیاسی بپردازند و یا خوش خدمتی کنند.

زیرا آنان نه تنها در برابر تاریخ، میهن، جامعه و حزب ما خجالت زده هستند؛ بلکه شانسی برای پذیرش در نزد مردم را نیز ندارند.

پرسش : دیدگاه شما در مورد اشغال افغانستان توسط امریکا و ناتو که سازمانهای جدا شده از بدنه حزب ما از آن انکار می ورزند و حتا حرفی از ذکر واژه " امپریالیسم " امریکا و انگلیس و جنایات آنان در کره زمین، بر زبان نمی آورند؛ ادامه این وضع و مدت دوام آن در کشور ما؛ علت مخالفت های کشورهای ایران و پاکستان در قبال حضور ناتو در چیست؟

پاسخ : در تهاجم نظامی امریکا - انگلیس و متحدین آنها به افغانستان بیشتر علاقه مندی های اقتصادی (نفت و گاز، بازارهای فروش محصولات، تجارت اسلحه، بهره برداری از منابع زیرزمینی) و موقعیت جیوپولتیک و جیو استراتژیک کشور ما، نقش داشت، نه تأمین صلح و ثبات و امنیت و تحکیم پایه های ساختارهای دولتی بخاطر بازسازی نهادهای سیاسی - اقتصادی - اجتماعی در سرزمین جنگ زده و ویران مان.

اگر روند رویدادهای را که از آغاز دهه هفتاد میلادی در خاک پاکستان، در ضدیت با مردم افغانستان شکل گرفت و تا امروز ادامه دارد در نظر گیریم، به روشنی دیده می شود که در کلیه مسائل مربوط به حوادث زندگی برانداز افغانستان، دولت های امریکا و انگلیس و متحدین آنها دخالت مستقیم داشته؛ پول، اسلحه، هزینه ی برپایی مراکز آموزشی و تربیتی تروریستها و مخالفین دولتهای افغانستان از طرف آنها تهیه و در اختیار جنگ افروزان گذاشته شده است. بنابراین گروههای مجاهدین، طالبان و زمامداران کنونی، همه از ساخته های خود آنها می باشند. علت درپیشگیری روشهای کجدار و مریز در مقابل دهشت افگنان فعلی نیز همین مسأله است.

برای آنها فرق نمی کند که از شمار آنها کدام یک در قدرت باشد؛ مهم این است که چه کسی هدف های دور و نزدیک و منافع آنها را بخوبی و بوجه احسن تأمین کرده می تواند! حق اولیت به آن تعلق می گیرد.

پاکستان بمتابه ی آله ی فشار و زورگویی در دست ارتجاع جهانی و امپریالیسم بین المللی همیشه یک بازیگر خوب در اختیار اشغالگران و غارتگران میهن ما بوده است. مخالفت و چانه زنی های پاکستانی ها در حال حاضر بمنظور باج گیری بیشتر، می باشد.

امریکایی ها به کمک دول غربی می خواهند با استفاده از پشتیبانی عربستان سعودی و شیوخ حوزه خلیج، به بلند پروازی های جمهوری اسلامی ایران نقطه پایان بگذارند.

آخوندهای ایران این موضوع را درک کرده اند و به مخالفت خود ادامه می دهند.

رشد - توسعه و ثبات اقتصادی سرزمین پهناور هند برای جامعه ی غربی خیلی ها نگران کننده است؛ در این حالت پاکستان با دامن زدن به اختلافات سرحدی و برسر معضله ی کشمیر ، بخاطر مصروف نگهداشتن هند، برای جهان غرب و دولت چین، اهمیت بیشتر پیدا می کند.

جمهوری های مستقل مشترک المنافع در آسیای میانه با داشتن منابع سرشار نفت و گاز و سایر منابع معدنی و مارکیتهای تجارتي به مقصد فروش تولیدات صنعتی غربی، نباید از زیر چشم دورباشند.

کلید رسیدن به تمامی این هدف ها و آیدیال ها را سرمایه داران " نیو لیبرالیسم " در افغانستان یافته اند؛ باید در این جا حضور و نفوذ خود را قایم کنند و بارسنگین مشکلات را مردم آزاده ی ما بالای شانه های خویش بردارند.

پرسش : شما آینده جنبش انقلابی افغانستان را در پیوند با اوضاع موجود چگونه پیش بینی می نمایید ؟

پاسخ : راه دشواری در پیش روی نیروهای انقلابی و وطنپرست مدافع اندیشه های رهایی انسان های زحمتکش و تولید کنندگان واقعی نعمات مادی از قید و بند بیدادگری ، قرارداد دارد ، بویژه این که در این ده سال اخیر سرمایه داری جهانی با صرف هزینه های کلان ، کوشیده تا افکار اجتماعی را به نفع سیاستهای سودجویانه خود تغییر دهد؛ ولیک خوشبختانه در این عرصه نه تنها موفقیت چندانی نداشته است؛ بلکه یک نفرت عمیقی علیه آن در سراسر کشورها، از جمله در میهن ما بوجود آمده است.

دشواری راه نباید مانع کار گردد؛ فداکاری می طلبد و به هر کدام ما لازم است تا این آمادگی را داشته باشیم تا روح مبارزه سیاسی را زنده نگهداریم و به آن نفس تازه بخشیم.

بحران مالی و اقتصادی فعلی که کشورهای سرمایه داری را فراگرفته، اوضاع را به سود نیروها و احزاب مترقی در مورد صحت بودن ادعا های شان پیرامون نظام گنبدیده سرمایه داری ، تغییر داده است. می شود کارهای سیاسی زیادی را به سر رسانید.

پرسش : بعنوان پرسش آخر، پیام شما بمثابة یکی از اعضای با اعتبار و سابقه داریات رهبری پیشین ح. د. خ. ا که تا کنون هم وزنه سیاسی و جایگاه شایسته تان در صدر این حزب محفوظ است و همواره از طریق صحبتهای آموزنده و رهنمودهای حزبی - سیاسی

خویش ، درقلب همه اعضای صادق ، با ایمان و فساد ناپذیر آن، از احترام خاص برخوردار می باشید؛ در اوضاع و احوال کنونی کشور و وضعیت موجود مردم دربند کشیده مان چیست؟

شما کار و فعالیت کمیته فعالین ح. د.خ. ا را چگونه ارزیابی می دارید؟ چه کمبودی ها و نواقص در کار و فعالیت سیاسی آن ، بویژه در متن طرح پیشنهادی اهداف مرامی و برنامه یی و طرح پیشنهادی اساسنامه حزب، وجود دارد که در رفع آنها بپردازیم ؟

پاسخ : از آنچه که در پاسخ به پرسشهای شما تا ایندم گفته آمد اگر استنتاج بعمل آوریم ، مارا به پذیرش این اصل زرین و غیر قابل انکار معتقد می سازد که کار و تلاش انسان جهت حرکت از وابستگی فردی و جمعی درچنگ قوای طبیعی و اجتماعی، درجهت وارستگی فردی و جمعی از چنگ قوای طبیعی و اجتماعی و رسیدن آدمی به بهروزی و خوشبختی، از ارزشهای عالی و ماندگار جامعه بشری درمسیر تاریخ تکاملی آن می باشد. بنابراین حرکت تکاملی تاریخ بمثابة ناموس بشریت ترقیخواه است و جامعه بشری از این ناموس بزرگ خویش به قیمت نثار کردن جان و حیات خود دفاع و پاسداری نموده است.

اما بقول دانشمند بزرگ عصرمان دکتر احسان طبری " " حرکت تاریخ دارای سمتی است پیشرونده و این سمت درمجموع درجهت پیشرفت و تکامل بشریت است. تردیدی نیست که مسیر تاریخ پر از اعوجاج (کجی و پیچیدگی) است و در آن به قول لنین درجازدنها و جهشهای بزرگ به قهقرا هم دیده می شود، ولی اگر مراحل کوتاه مدت را کنار بگذاریم و به کل تکامل تاریخ بنگریم سیر پیشرونده مشهود است. این یک اصل روشن و مسلمی است که امروز، جز کسانی که دچار غرض یا گمراهی خاص اند، قادر نیستند با استدلال علمی و تجربی آن را منکر شوند....

مضمون تکامل اجتماعی عبارت است از سیر دایمی بشر درجهت آرمان اساسی خود، یعنی تامین سعادت مادی و معنوی فردی و جمعی درتناسب با یکدیگر. شرط و محمل اساسی تامین سعادت واقعی همگانی عبارت است از رفع دایمی نیازمندی های فوق العاده متنوع و روز افزون مادی و معنوی فرد فرد انسانها و همه آنها درهماهنگی بایکدیگر. محمل تحقق این عمل معرفت به قوانین طبیعت و اجتماع و غلبه بر جبر این قوانین است. بدین ترتیب شکافتن محتوی " سعادت واقعی فردی و جمعی در تناسب با یکدیگر" و بیان شرایط و محمل های اساسی و ضروری نیل بدان نشان می دهد که چه کار عظیمی باید در زمان و مکان انجام گیرد تا هدف (که آن نیز هرگز به شکل مطلق قابل دسترسی نیست) در درجات دم به دم عالیتری به دست آید....

این مسیری است گام به گام . هر نسلی باکار و پیکار خود گامی در این مسیر به جلو برمی دارد. « (نوشته های فلسفی و اجتماعی - دکتر احسان طبری، ج اول صص 164 - 163)

در سرزمین دردمند مان افغانستان نیز این " کار و پیکار" رسالتمندانه بوسیله راد مردان بزرگ تاریخ، بویژه توسط جنبش مشروطیت اول، دوم و سوم آغاز و تا حدودی سمت و سو داده شد؛ ولیک ح. د. خ. ا این رسالت انسانی را با محتوای وسیع تر و گسترده تر و با درک این اصل قبول شده عصرمان که مبارزه طبقاتی اهرم اساسی حرکت به پیش و نیروی محرکه اساسی تحول و به سخن کوتاه " موتور تاریخ " می باشد؛ بر اساس ضرورت زمان و بخاطر رنجهای بیکران مردم ستمدیده میهن مان ، به شکل منسجم تر و متشکل تر و فعال تر درحیات سیاسی جامعه آغاز نمود.

به همین لحاظ بود که ح. د. خ. ا درنخستین سند مرامی خود حفظ و تحکیم پایه های استقلال ملی و تمامیت ارضی و مبارزه در راه آزادی، دموکراسی، ترقی ، پیشرفت اقتصادی و سیاسی، برابری و عدالت اجتماعی را ازوظایف مبرم خود شمرد؛ از گذار قانونمند از عقب ماندگی سیاسی - اقتصادی - اجتماعی به مرحله ترقی و تکامل اجتماعی و برقراری یک نظام عادلانه در کشور که در آن مردم بتوانند از آزادی، دموکراسی، برابری و حقوق مساوی برخوردار گردند، سخن گفت.

ح. د. خ. ا راهها و وسایل رسیدن به این هدف ها و آرمانها را در قدم اول از طریق تأسیس حکومت دموکراسی ملی برپایه ی تشکیل جبهه ی متحد ملی به اشتراک همه نیرو های ملی و دموکراتیک - وطنپرست و انقلابی؛ با تعقیب راه رشد غیر سرمایه داری، بمنظور گذار از مناسبات تولیدی فنودالی به یک مرحله مترقی تر آن و مبارزه علیه استثمار، استعمار (کهنه و نو) ، ارتجاع، امپریالیسم... پیشبینی نمود که در فرجام شرایط را برای تحقق دگرگونی های بنیادی در همه شئون زندگی ، هموار می ساخت.

متأسفانه رقابت ابرقدرتها در دوران جنگ سرد؛ تشدید جنگ اعلام نشده ی ارتجاع و امپریالیسم برضد مردم افغانستان و در ضدیت با حاکمیت سیاسی در دهه ی هشتاد ترسایی؛ مداخله ی آشکار کشورهای همسایه (ایران و پاکستان) در امورداخلی میهن ما؛ همچنان اشتباهات، خطاها ، لغزشها، ناروایی ها، معامله گری ها، سازشکاری ها، انحرافات، زورگویی ها، قانون شکنی ها، سرکوبگری ها ، اختناق و حتا خیانت عده ای از رهبران حزبی - دولتی در دومرحله ی از حاکمیت (عملکرد افراد و اشخاص مشخص، یعنی مثنی از عناصر معلوم الحال و بدنام بود، نه از همه اعضای حزب) زمینه ساز آن گردیدند که نقشه مداخله گرانه ارتجاع و امپریالیسم باصرف هزینه چندین میلیارد دالری، درافغانستان به

پیروزی برسد و مسیر تعقیب راه انکشاف و تکامل اجتماعی با بحرانهای جدی سیاسی - اقتصادی - اجتماعی ، مواجه گردد و سرانجام بنیادگرایی باطرز تفکر قرون وسطایی برسرنوشت مردم و مملکت ما حاکم ساخته شود.

بدین معنی: ارتجاع و امپریالیسم موفق شدند که با تکیه بر طرح های اسارت آور دهه هفتاد میلادی (دهه ی پنجاه خورشیدی) سرزمین مارا با برپایی پایگاههای تربیت نظامی و تأسیس مراکز آموزشی در خاک پاکستان و ایران، برای نیروهای مخالف حاکمیت سیاسی در افغانستان، برباد دهند و ارتجاع سیاه را برسرنوشت مردم و میهن مان، حاکم گردانند.

پوره بیست سال است که مردم بلا کشیده ی افغانستان در سه دوره ، در تحت حاکمیت گروههای مجاهدین، در امارت اسلامی طالبان و در جمهوری اسلامی فعلی، دشوارترین روزهای زندگی را سپری می نمایند و با واپسگرایی و ستم قرون وسطایی دست و گریبان هستند.

اگر به گذشته ی چهل ساله اخیر یک نگاه ژرف انداخته شود ، بخوبی می توان دید که از کودتای 26 سرطان 1352 (جولای 1973) به بعد ، ایالات متحده ی امریکا ، انگلستان و سایر دول غربی، اسرائیل، عربستان سعودی، ایران، پاکستان، چین ... با راه اندازی فعالیت های استخباراتی، در ضدیت آشکار با منافع اقتصادی و سیاسی مردم ما و علیه مصالح عالیای میهن مان، قرارداداشتند و نخستین نا آرامی های مسلحانه ی ضد دولتی را برضد افغانستان، از قلمرو پاکستان به راه انداختند.

ولیک پس از پیروزی قیام نظامی هفتم ثور 1357 (27 اپریل 1978) ، بویژه از آغاز دهه ی هشتاد میلادی، مداخله و تجاوز بیگانگان بر افغانستان شکل دیگری به خود گرفت . این بار ممالک غربی برهبری ایالات متحده ی امریکا ، عربستان سعودی، مصر ، صاحبان مونوپول های نفتی حوزه خلیج ، آخوندهای ایران، پاکستان، چین ... با ایجاد (180) باب پایگاه و مراکز آموزشی و تربیت نظامی و فعالیتهای تروریستی ودهشت افگنی، با تمویل تجهیز و تسلیح مخالفان دولت افغانستان، استخدام و صدور عساکر اجیر و سهم گیری مستقیم اردوی پاکستان در تحریکات نظامی ضد تمامیت ارضی و استقلال و حاکمیت ملی کشورما؛ بمنظور نیل به هدف های استراتژیک سیاسی و توسعه طلبانه، جنگ را از قلمرو پاکستان و از سرحدات ایران نیز علیه مردم افغانستان تشدید بخشیدند که ویرانی ها و تلفات انسانی آن تا دهه ی نود میلادی، بشمول جنگهای تنظیمی و طالبان، حاصل آن بود.

دولت های پاکستان و ایران ، برخلاف منشور ملل متحد و اصول جنبش عدم انسلاک و سایر مقررہ ها و اساسات حقوق بین المللی ، درامور داخلی افغانستان به دخالت پرداختند و

مداخله و تجاوز مسلحانه ی مستقیم و آشکار را توأم با اتخاذ سیاست تروریزم دولتی برضد حاکمیت سیاسی در افغانستان ادامه دادند که تا به امروز همان سیاست را تعقیب می دارند.

با ارائه این تصویر روشن از وضعیت ، بوضاحت می بینیم که برای نیروهای مؤثر سیاسی مدافع صلح، آزادی، دموکراسی، ترقی ، پیشرفت و عدالت اجتماعی در افغانستان، عالمی از مشکلات و دشواری ها از گذشته به میراث باقی مانده است که حتا در حال حاضر سبب پراگندگی های سیاسی، بروز پرابلم های بزرگ قومی، سمتی، لسانی و باعث ایجاد فضای بی اعتمادی در جامعه گردیده است ، که استقلال ملی ، تمامیت ارضی ، روند شکل یابی وحدت ملی و سایر ارزشهای فرهنگی و تاریخی مان را نه تنها تهدید می کند؛ بلکه زیر سوال قرار داده است.

همان گونه که ح. د. خ. ا در پیر مخاطره ترین لحظه ها از منافع زحمتکشان ، از حاکمیت ملی، از تمامیت ارضی و از استقلال واقعی (سیاسی و اقتصادی) کشور و از آرمان استقرار حاکمیت مردمی در افغانستان، دفاع بعمل آورده است؛ بار دگر کمیته فعالین ح. د. خ. ا، ابتکار عمل را بدست گرفت و در شرایطی که نمایندگان ارتجاع سیاه ، تمامیت خواهان قبیله گرا و طرفداران « نظم نوین نیو لیبرالیستی » بر سرنوشت مردم و برنظام سیاسی موجود حاکم اند؛ طرح « اهداف مرامی و برنامه ح. د. خ. ا » و طرح « اساسنامه جدید ح. د. خ. ا » را آماده نمود و هردوسند معتبر زندگی ساز حزب را در معرض نظرخواهی اعضای حزب و جامعه افغانستان گذاشت .

طرح جدید « برنامه ی عمل » و « اساسنامه ی حزب » که کمیته فعالین ح. د. خ. ا، آنها را تنظیم و در سایت « سپیده دم » به نشر رسانیده است از نظر شکل و محتوی، بر محوراندیشه های پرجاذبه پیشرو عصر تدوین گردیده و از منافع زحمتکشان میهن مان و جهان دفاع می نماید، بدون شک در میان کلیه نیروهای ملی - دموکراتیک ، ترقیخواه و وطنپرست قابلیت پذیرش را دارد، ابتکاری است عظیم ، که من پشتیبانی خویش را از هر دوسند ذکرشده ، اعلام می دارم.

در طرح جدید « برنامه عمل ... » فعالیت گذشته و وضعیت فعلی حزب و جامعه مان بازتاب روشن دارد و در بحث « چه باید کرد » وظایف آینده حزب در زمینه ساختار سیاسی - اقتصادی و اجتماعی وطن و جامعه افغانستان، تعیین و مشخص شده است.

حال وقت آن است تا آنعده رفقای عزیزی که به تأمین صلح و ثبات، دموکراسی و عدالت اجتماعی، سعادت مردم و فراهم آوری آزادی های سیاسی و اجتماعی برای جامعه افغانستان ، می اندیشند؛

به اصول مبارزه قانونمند سیاسی - اقتصادی و اجتماعی، بخاطر ایجاد تغییرات بنیادی در همه عرصه های زندگی جامعه مان ، وفادار اند؛

به ارزشهای والای اندیشه، بینش و خرد سیاسی برمبنای دانش جامعه شناسی علمی ، باورمند هستند؛

به ح. د. خ. ا و آغاز فعالیت نوین آن مطابق به تحلیل جامع از اوضاع و شرایط امروز و فردای کشور معتقد می باشند ؛

از پراگندگی های سیاسی و بی سرنوشتی نهضت چپ دموکراتیک ، رنج می برند؛

بخاطر نجات مردم دربند کشیده افغانستان از بحران موجود سیاسی - اقتصادی - اجتماعی که به اصطلاح مردم ما « کارد به استخوان رسیده است »، احساس مسئولیت می نمایند؛

از استقلال ملی ، تمامیت ارضی و تأمین وحدت میان توده های مردم و جلوگیری از فروپاشی بیشتر جامعه و سرانجام از همه ارزشهای ملی، فرهنگی، ادبی و تاریخی میهن دفاع می کنند... بنابراین زمان و ضرورت انجام رسالت بزرگ تاریخی ، با کمیته فعالین ح. د. خ. ا اعلام همبستگی کنند و با مساعی و تلاش مشترک هدف های برگزیده شده را در عمل تحقق بخشند و آرمانهای بزرگ مندرج در طرح « برنامه عمل حزب » مان را به حقیقت تبدیل بدارند.

زیرا وحدت و همبستگی تمام اعضای پراکنده ، ولی با اعتقاد حزب که از کفایت و درایت لازم سیاسی برخوردار هستند، امر ضروری پنداشته می شود.

همین گونه کمیته فعالین ح. د. خ. ا نیز مکلفیت تاریخی دارد تا با استفاده از وسایل ممکن به آدرس تمام اعضای صادق و متعهد ح. د. خ. ا ، بشمول آنده از اعضای کمیته مرکزی پیشین این حزب که تا کنون به آرمانهای بزرگ و انسانی آن باورمند هستند و در جریان حوادث سی سال اخیر راه انحراف را درپیش نگرفته اند، مراجعه و از هریک آنان دعوت رفیقانه بعمل آورند تا جایگاه خویش را در کمیته فعالین ح. د. خ. ا، احراز و یکجا دست بدست هم داده، بجانب تدویر کنفرانسهای حزبی و سرانجام تدویر کنگره تاریخساز ح. د. خ. ا گام بردارند و حزب را از بی سرنوشتی کنونی (برنامه یی و تشکیلاتی و زعامت جدید) ، نجات بخشند.

این خواست مبرم و حیاتی (وحدت باهمی) کلیه اعضای حزب، می تواند در آینده منجر به تأمین همبستگی رزمجویانه میان کلیه نیروهای مترقی عدالتخواه و تحول طلب، در امر تشکیل جبهه ی متحد ملی و دموکراتیک در افغانستان گردد و رسالتش را در زمینه استقرار حکومت قانون و نظام دموکراسی انجام دهد و به رنجهای بیکران مردم عذاب کشیده افغانستان نقطه پایان بگذارد.

رفیق عزیز دوکتور راتبزاد!

از این که پیشنهاد ما را پذیرفتید و به انجام این مصاحبه حاضر شدید و از طریق این صحبتها، حرف های ناگفته تاریخی را به اعضای ح. د. خ. ا و هم میهنان عزیزمان ، بیان داشتید و در آخرین سخن های رهنمود دهنده حزبی را برای ما و تمامی اعضاء و هواخواهان ح. د. خ. ا، لطف فرمودید و با بزرگواری و حوصله مندی تمام به همه پرسشهای ما پاسخ ارائه نمودید و وقت گرانبهای تان را در اختیار ما گذاشتید؛ از نام کمیته فعالین ح. د. خ. ا ، از شما جهان سپاس و امتنان می کنم.

شاد و موفق باشید !

غفار عریف

مآخذ:

1. ماتریالیزم تاریخی ، مؤلف دکتر احسان طبری - ص 258 .
2. افغانستان در پنج قرن اخیر، مؤلف میرمحمد صدیق فرهنگ، ج دوم، صص 720 - 721 .
3. مقاله اکاد میسین دستگیر پنجشیری ، منتشره ی سایت آریایی سال 2009 .
4. کتاب ظهور و زوال... مؤلف دستگیر پنجشیری ج - 1، صص 168-169 .
5. یادداشتهای سیاسی... سلطان علی کشتمند ج ، 1 - 2، ص 181 .

www.sapidadam.com

سپیده دم